

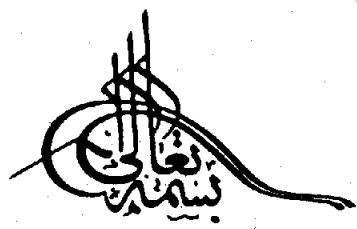
محله حقوقی

دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی ایران

بهار - تابستان ۶۶

شماره هشتم

- مفهوم تجاوز در حقوق بین الملل • شمول سفارت کنوانسیون جدید حقوق دریاها به کشورهای ثالث غیرعضو جهان سوم و حقوق بین الملل • گزارشی از آرای دیوان داوری دعاوی ایران و ایالات متحده امریکا • بررسی اجمالی اختلافات ایالات متحدة امریکا - نیکاراگوا در دیوان بین المللی دادگستری - ۱۹۸۶ • حقوق جنگ و رفتار با اسران جنگی • رژیم حقوقی دریای مازندران • استفاده از «حق شرط» در معاهدات بین المللی • اسناد بین المللی.







مجله حقوق

مجله حقوق

دفتر خدمات حقوق بین المللی جمهوری اسلامی ایران

- مفهوم تجاوز در حقوق بین الملل ۵
زیر نظر دکتر جمشید منتاز
- مسئله شمول مفاد کنوانسیون جدید حقوق دریاها به کشورهای ثالث
غیر عضو ۵۳
دکتر سیدعلی اصغر کاظمی
- جهان سوم و حقوق بین الملل ۷۷
ترجمه محسن محنتی
- گزارشی از آرای دیوان داوری دعاوی ایران و ایالات متحده امریکا ۱۱۹
- اختلافات ایالات متحده - نیکاراگوآرد دیوان بین المللی دادگستری ۱۲۹
دکتر رضا فیوضی
- حقوق جنگ و رفتار با اسیران جنگی ۱۵۷
دکتر محمد رضا ضیائی ییگنلی
- رژیم حقوقی دریای مازندران ۱۸۳
دکتر بهمن آقائی
- استفاده از «حق شرط» در معاهدات بین المللی ۱۹۹
دکتر محمد کاظم عمامزاده
- استناد بین المللی ۲۱۵

مندرجات مقالات منحصرأ
نظرات نویسندهان آنها
است.

مجله حقوق

نشریه دفتر خدمات حقوقی بین المللی

مدیر مسئول: دکتر گودرز افخخار جهروی

سردیبر: محسن محنتی

زیرنظر هیئت تحریر به

تاریخ نشر: بهار-تابستان ۱۴۰۰

تعداد: ۵۰۰ جلد

چاپ و صحافی: شرکت چاپ افست

همکار فنی: سازمان طرح و اجرای کتاب

نوشته:

مسعود طاوم سری

دکتر عبدالرحمن عالم

بهرام مستقیمی

نسرين مصقا

زیرنظر:

دکتر جمشید ممتاز



مفهوم تجاوز در حقوق بین الملل



«مقاله حاضر بررسی اجمالی سابقه تلاش‌های جامعه بین المللی برای تعریف تجاوز و تحلیل تعریفی است که در سال ۱۹۷۴ مورد توافق قرار گرفت. منظور از بررسی مفهوم تجاوز، شناخت معیارهای حقوق بین الملل برای تعیین متتجاوز و وظیفة سازمان ملل متحد در مورد احراز تجاوز است. شناخت مزبور امکان آن را فراهم می‌آورد که متتجاوز بودن عراق در جنگ با جمهوری اسلامی ایران با موازین حقوق بین الملل مستدل گردد.



۱

کوشش دولتها برای منع تسلیم به جنگ و تعریف تجاوز

(۱۹۳۹-۱۹۱۹)

• مقدمه •

در جامعه‌ای بین‌المللی با وجه مشخصه نبود یک قدرت فوق ملی و رشد نیافتگی نظام حقوقی، دولتها برای دستیابی به هدفهایشان به راههای گوناگون، از جمله بکار گرفتن زور متولی می‌شوند. این کاربرد زور شکلهای گوناگون به خود می‌گیرد. با توجه به موقعیت طرفهای اختلاف و اوضاع و احوال، زیرا از راههای متفاوت و به درجات مختلف بکار می‌رود. استفاده از نیروهای مسلح علیه سرزمین دولت دیگر، بسیج نیروها در مرزها، اعزام داوطلبان به جبهه، فراهم آوردن امکانات برای گروههای خارجی به منظور فعالیت علیه دولتشان یا علیه دولت ثالث و ایجاد گروههای مقاومت

در مناطق اشغال شده، از راههای توسل به زور محسوب می‌شوند، به هر حال، توسل به این راهها با قید و شرطهای همراه است.^۱

بیشترین درجه استفاده از زور، در جنگ است. جنگ نام سنتی برخورد میان دو یا چند دولت است که در آن نیروهای مسلح طرفها درگیر اقدامات خشنوت‌آمیز متقابل می‌شوند. در جنگ، برخورد مسلحانه مداوم و متقابل است؛ اما در اقدامات کمتر از جنگ، اعمال فشارها پراکنده، نامنظم و در بسیاری موارد یکجانبه است و تنها گاه بگاه ویژگی برخورد مسلحانه را پیدا می‌کند.^۲

اگرچه جنگ طی سده‌ها به مثابه ابزاری در اختیار دولتها برای رسیدن به هدفهایشان قرار داشته است، اما به سبب مصائب ناشی از آن انسانها همواره در تلاش جلوگیری از جنگ بوده‌اند. بنابراین، دولتهایی که از این ابزار استفاده می‌کردند، می‌کوشیدند عمل خود را به نحوی توجیه نمایند. از این رو مفهوم جنگ عادلانه یا مشروع در برابر جنگ ناعادلانه یا نامشروع قرار گرفت.^۳ همچنین دولتهایی که به جنگ متولّ می‌شدند سعی داشتند اقدامشان را در پس عنوانهای مانند حفظ خود، خودیاری، دفاع از خود و یا ضرورت پنهان سازند. زمانی که جنگ هنوز به عنوان ابزاری قانونی در اختیار دولتها بود، تمايزی دقیق میان این اصطلاحات وجود نداشت و در قاموس دیپلماتیک به جای یکدیگر بکار می‌رفتند و همواره درباره شرایط لازم برای توسل به هریک از آنها و نیز نوع حقوق و منافعی که قانوناً از این راه می‌شد به دست آورد، ابهام وجود داشت.

جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) رخدادی بود که سبب شد تلاشهای مربوط به جلوگیری از جنگ شتاب بیشتری بیابد. میلیونها سرباز

1. K. SKUBISZEWSKI: "Use of Force by States. Collective Security. Law of War and Neutrality," in, MAX SØRENSEN: ed., *Manual of Public International Law* (New York: St. Martin's Press, 1968), pp. 747-48, 751.

2. R.C.HINGOVANI: *Modern International Law*, 2nd ed. (New Delhi: Oxford University Press, 1982), p. 330.

3. TERRY NARDIN: "The Moral Bases of the Law of war," *Journal of International Affairs*, Vol. 37, No. 2 (Winter, 1984), p. 295.

وافراد غیرنظمی در نبردهای این جنگ کشته شده بودند، میلیونها نفر زخمی شده یا به سبب شیعی بیماریهای واگیر و قحطی از پا درآمده بودند. در برابر چنین آفتی، جهانیان خواستار برپایی نظام توینی شدند که بتواند از بروز جنگ دیگری جلوگیری کند.

برای جلوگیری از تکرار این مصائب و برپایی نظام بین‌المللی توین، ایجاد جامعه‌ای از ملت‌ها که برانگیزند و جلب کننده همکاری آنها باشد و به حل و رفع مسالمت آمیز اختلافاتشان کمک کند، در دستور کار کنفرانس صلح پاریس (ژانویه—ژوئن ۱۹۱۹) قرار گرفت. برای این منظور، کنفرانس مذبور میثاقی را تدوین کرد که براساس آن جامعه ملل تشکیل شد.

الف. قانونیت جنگ در میثاق جامعه ملل

روح حاکم بر کنفرانس صلح پاریس آن بود که حق مطلق دولت برای توسل به جنگ را به موارد مشخص و مجاز محدود نماید؛ از این رو به رغم امید برای جلوگیری کامل از بروز جنگ میان دولتها و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی که انتظار می‌رفت جامعه بین‌المللی آن را تأمین کند، تدوین کنندگان میثاق تنها قادر به محدود ساختن اعضای توسل به جنگ شدند و نتوانستند شرایطی بوجود آورند تا بدان وسیله اجتماع بین‌المللی در صلح و آرامش پایدار باشد. اما به هر حال مهمترین تحولی که میثاق بوجود آورد این بود که جنگ میان دولتها را به یک مسئله بین‌المللی تبدیل کرد. دیگر جنگ حالت روزاروئی خصوصی دوطرف نبود، بلکه نقض صلحی به حساب می‌آمد که برکل اجتماع بین‌المللی اثر می‌گذاشت.^۴

۴. در این مورد ماده ۱۱ میثاق جامعه ملل مقرن می‌دارد:

«۱. صریحاً اعلام می‌شود که هر جنگ یا تهدید به جنگی، خواه مستقیم به یکی از اعضای مربوط باشد و خواه نباشد، به کل جامعه [ملل] مربوط است. جامعه [ملل] هر اقدامی را که برای حفظ صلح ملتها عاقلانه و مؤثر به نظر برسد، بعمل خواهد آورد. در صورت بوجود آمدن چنین ضرورتی، دیگرکل بنایه تقاضای هر یک

مایه اصلی تمهیدات میثاق، بوجود آوردن راههای برای حل اختلافات آمیز اختلافات بود؛ اما به رغم تعهد دولتها به حل مسالمت آمیز اختلافات، جنگ همچنان به عنوان یک راه حل، مجاز شناخته شده بود. براساس مواد میثاق، توسل به جنگ تنها در چهار مورد غیر قانونی بود: اول. وقتی که قبلًا به راههای مسالمت آمیز حل اختلافات یعنی داوری، رسیدگی قضائی، یا شورای جامعه ملل توسل نشده باشد (مادة ۱۲^۶).^۷ بند ۱.

دوم. هنگامی که از تاریخ رأی داوری یا مرجع قضائی یا تصمیم شورا هنوز سه ماه نگذشته باشد (مادة ۱۲، بند ۱).

سوم. زمانی که علیه دولت موافق با تصمیمهای داوری یا رسیدگی قضائی یا شورای جامعه جنگی آغاز شده باشد (مادة ۱۳، بند ۴).

چهارم. وقتی که جنگ توسط دولت غیر عضو جامعه علیه دولت عضو آن آغاز شده باشد (مادة ۱۷ بندهای ۳ و ۱).^۸

بر اعضای بود که تصمیم بگیرند آیا ارجاع اختلاف به داوری یا رسیدگی قضائی مفید است یا نه. اگرچنان اقدامی را مفید تشخیص نمی‌دادند می‌توانستند به شورای جامعه ملل متوجه شوند. احتمال داشت شورای جامعه قادر به حل اختلاف نباشد؛ زیرا اختلاف یا درصلاحیت انحصاری ملی یکی از طرفها بود (مادة ۱۵، بند ۸)، یا شورا به علت پراکنیدگی آراء نمی‌توانست به اتفاق تصمیم بگیرد.^۹ در صورت نبودن اتفاق

از اعضای بین‌نگ تقاضای تشکیل یک جلسه شورا را خواهد کرد.

→

۲: همچنین اعلام می‌شود که نسبت به هر وضعیتی که مخل روابط بین المللی بوده و صلح یا مناسبات حسنۀ ملل را که صلح عمومی برآن استقرار یافته است تهدید کنند، هریک از اعضای جامعه ملل حق دارد ترتیبه مجمع یا شورای جامعه را جلب نماید.»

5. M.S.MC DOUGAL and F.P.FELICIANO: *Law and Minimum World Public Order; The Legal Regulation of International Coercion* (New Haven: Yale University Press, 1961), p. 139.
6. C.PARRY: "The Function of Law in the International Community," in, SØRENSEN, Op. Cit. p. 31; and B.B.FERENZ: *Defining International Aggression; the Search for World Peace*, 2 Vols. (New York: Oceana Publications, Inc., 1975), Vol. I, pp. 8-9.

آرا در شورا، اعضای جامعه ملل حق داشتند هر طور که برای حفظ حق و عدالت لازم می‌دانستند اقدام کنند (ماده ۱۵، بند ۷). بنابراین، شکافی در میثاق وجود داشت که از آن جنگ دوباره می‌توانست وارد شود.

میثاق جامعه ملل میان جنگ و تجاوز رابطه روشنی برقرار نمی‌کرد و بیشترین توجه آن در رابطه با مسئله جنگ، ارائه رویه‌های حل و رفع مسالمت آمیز اختلافات و مقرر نمودن مجازاتهایی علیه دولتی بود که با نقض میثاق به جنگ مبادرت می‌ورزید. تنها اشاره میثاق به تجاوز در ماده ۱۰ آمده است که اعضا تعهد می‌نمایند تمامیت ارضی و استقلال سیاسی موجود همه اعضای جامعه را محترم شمرده و از خدشة تجاوز خارجی محفوظ بدارند. این ماده همچنین مقرر می‌دارد که در صورت وقوع، تهدید یا خطر چنین تجاوزی شورای جامعه درباره راههای اجرای تعهد فوق صلاح‌اندیشی خواهد کرد. میثاق با اشاره به «چنین تجاوزی» در واقع تجاوز را به دو مورد یعنی تجاوز به تمامیت ارضی و تجاوز به استقلال سیاسی منحصر و محدود کرد و کوشید وضع موجود را حفظ کند و در عمل تعریفی از تجاوز به دست نداد.⁷

ب. اقدام برای منع توسل به جنگ

قدرت‌های بزرگ که از نقص میثاق، به خاطر قانونی شناختن جنگ آگاهی داشتند، در صدد رفع آن برآمدند. در این راستا در چهارچوب جامعه ملل کوششهایی بعمل آمد. از جمله می‌توان به «طرح قرارداد کمک مقابل» (۱۹۲۳) و «پروتکل حل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی» (پروتکل ژنو، ۱۹۲۴) اشاره کرد.⁸ در نتیجه رویدادهای بین‌المللی و

7. I.BROWNLEE: *International Law and the Use of Force by States* (Oxford: Clarendon Press, 1963), pp. 62-64, *Passim*.

8. برای آگاهی از طرح قرارداد کمک مقابل و پروتکل حل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی رک. به:

FERENCSZ: *Op.Cit*, Vol. I, pp. 77-80, 132-37.

ضعف جامعه ملل، هیچیک از طرحهای ارائه شده به اجرا در نیامده‌است اما به موازات کوشش‌های جامعه ملل در خارج از آن نیز تلاش‌های صورت گرفت.

۱. قراردادهای لوكارنو:

نخستین گام خارج از جامعه ملل، بستن قرارداد چند جانبه تضمین متنقابل میان آلمان، بلژیک، فرانسه، بریتانیا و ایتالیا، و قراردادهای دو جانبه میان آلمان از یک سو و بلژیک، فرانسه، لهستان و چیکسلواکی از سوی دیگر در لوكارنو بود، که از سپتامبر ۱۹۲۶ قدرت اجرائی یافتند.

طرفهای قرارداد تضمین متنقابل متعهد شدند بمنظور حفظ وضع موجود ارضی در اروپا علیه یکدیگر جنگی را آغاز نکنند مگر در مورد:

۱. إعمال حق دفاع مشروع، يعني مقاومت در برابر نقض تعهد عدم توسل به جنگ یا نقض آشکار مفاده قرارداد صلح و رسای مربوط به منطقه غیرنظمی، مشروط به اینکه چنین نقضی اقدام «تجاوز کارانه» خودسرانه بوده و به علت تجمع نیروهای مسلح در منطقه غیرنظمی، اقدام فوری ضروری باشد؛

۲. اقدام برای اجرای ماده ۱۶ میثاق جامعه ملل^۹:

۹. ماده ۱۶ مقرر می‌دارد:

۱۱. هرگاه یکی از اعضای جامعه ملل با نادیده گرفتن الزاماتی که مطابق مواد ۱۲، ۱۳ یا ۱۵ بر عهده گرفته است متول به جنگ شود، خود بخود چنین تلقی خواهد شد که مرتكب اقدامی جنگی علیه همه دیگر اعضای جامعه [ملل] شده است و اعضا تعهد می‌کنند آن [عضو] را از لحاظ تجاری یا مالی در فشار قرار دهند؛ همه مناسبات میان اتباع خود و اتباع دولت نقض کننده را منع کنند و همه مناسبات مالی، تجاری یا شخصی میان دولت نقض کننده و اتباع هر دولت دیگری را، اعم از اینکه عضو جامعه [ملل] باشد یا نباشد، مانع شوند.

۲. در این مورد شورا موظف است به دولتهای مختلف ذی‌عنوان در مورد نیروی زمینی، دریائی یا هوایی مؤثر توصیه نماید که اعضای جامعه در نیروهای مسلح مشارکت خواهند داد که برای حفظ الزامات جامعه [ملل] بکار خواهند رفت.

۳. بخلاف اعضای جامعه [ملل] توافق می‌کنند در اقدامات مالی و اقتصادی که براساس این ماده صورت می‌گیرد، بمنظور به حداقل رساندن زیان و تاها مهنجی

←

۳. اقدام ناشی از تصمیم مجمع یا شورای جامعه یا در اجرای بند ۷

مادة ۱۵.

در این قرارداد توافق شد اختلافات مربوط به حقوق هریک از طرفها از راههای مسالمت آمیز حل شود. به این صورت که منازعات به رسیدگی قضائی، ارجاع می‌گردید که طرفها ملزم به قبول آرای آن بودند و حل دیگر مسائل مورد اختلاف به یک کمیسیون سازش، و در صورت شکست کمیسیون مزبور به شورای جامعه ملل، احواله می‌شد. به هرحال، در جلسات لوکارنو هیچیک از طرفها برای تعریف تجاوز کوششی بعمل نیاورد و این مورد بحث انگیز همچنان پابرجا ماند. قراردادهای دوجانبه نیز به داوری مربوط بودند و برای حل ورفع اختلافات بین المللی راههای مسالمت آمیز را مقرر می‌داشتند.^{۱۰}

۲. پیمان بریان-کلوگ:

گام بعدی در راه رفع نقص میثاق، انعقاد قرارداد عمومی تقبیح جنگ به عنوان ابزار سیاست ملی در تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۲۸ بود که پیمان بریان-کلوگ یا پاریس نیز نامیده می‌شد.^{۱۱} بموجب این پیمان

ناشی از اقدامات فوق، از یکدیگر حمایت متقابل بعمل آورند و برای مقاومت در برابر هر اقدام خاصی از جانب دولت نقض کننده علیه هریک از آنها از یکدیگر حمایت متقابل بعمل خواهند آورد و گامهای لازم را برخواهند داشت تا نیروهای هریک از اعضای جامعه [ملل] که در حفظ الزامات جامعه مشارکت دارند، بتوانند از سرزمهینشان عبور کنند.

۴. با رأی توسط شورا که رأی همه دیگر اعضای حاضر در جامعه [ملل] را داشته باشد می‌توان اعلام کرد عضوی از جامعه [ملل] که یکی از الزامات جامعه را نقض کرده است دیگر عضو جامعه نیست.»

۱۰. برای متن قراردادهای «لوکارنو» رک. به:

League of Nations, Treaty Series, Nos. 1272- 1300, Annex XV, Vol. LIV, 1926-1927, pp. 289-351.

۱۱. ابتدا این پیمان از طرف پانزده دولت امضاء شد و طی ده سال بعد طرفهای آن به ۶۳ دولت رسیدند. از جمله ایران از مرداد ۱۳۰۸ (ژوئیه ۱۹۲۹) و عراق در ۳ نوامبر ۱۹۳۱ به این پیمان ملحق شدند. پیمان بریان-کلوگ از نظر حقوقی همچنان معتبر و مجری است.

دولتهای عضور سماً اعلام داشتند که توسل به جنگ برای حل اختلافات بین المللی را محاکوم و جنگ را به عنوان ابزار سیاست ملی، در روابط شان، تقبیح می‌کنند و متعهد می‌شوند اختلافات و منازعات شان را تنها از راههای مسالمت‌آمیز حل و رفع نمایند. برخلاف میثاق، پیمان بربیان—کلوگ حق توسل به جنگ را از دولتها سلب کرد؛ اما به رغم این منع، از پیمان و شرایط همراه آن می‌توان دریافت که جنگ در مواردی قانونی شناخته شده بود، نظیر: دفاع از خود، اقدام جمیعی برای اجرای تعهدات بین المللی پذیرفته شده در اسناد موجود، اختلاف میان دولتهای عضو و غیر عضو پیمان، و سرانجام اقدام علیه عضوی که با نفس پیمان به جنگ متول می‌شد.^{۱۲} به این ترتیب، پیمان در عمل، جنگ را لغو نکرد، بلکه فقط توسل به آن را با استثنائی منع نمود. پیمان بربیان—کلوگ به اقدامات تجاوزکارانه اشاره نمی‌کند، اما می‌توان استدلال کرد که غیر قانونی شناختن جنگ به مشابه ابزار سیاست ملی بطور ضمنی به معنی منع جنگ تجاوزکارانه است.

ج. تلاش برای تعریف تجاوز

اگرچه کوشش دولتها در جامعه ملل برای منع توسل به جنگ بی‌ثمر ماند، اما اعضای این سازمان سعی کردند با کاهش و تحديد تسليحات، امکانات توسل به جنگ را کاهش دهند. بدین منظور کنفرانس خلع سلاح در فوریه ۱۹۳۲ تشکیل شد.^{۱۳} کنفرانس خلع سلاح در نخستین سال فعالیت خود در گیربررسی این مسئله بود که آیا امداد یا کاهش تسليحات، برای دولتها امنیت کافی در برابر تجاوز فراهم می‌آورد یا خیر؟ برای پاسخ به این مشکل؛ فرانسه در ۱۴ نوامبر ۱۹۳۲ طرحی را ارائه داد که

12. L.OPPENHEIM: *International Law: A Treatise*, Vol. I, *Peace*, ed. by H. Lauterpacht, 8th ed. (London: Longmans, 1955) pp. 18-19, and L.OPPENHEIM: *International Law: A Treatise*, Vol.II, *Disputes, War and Neutrality*, ed. by H.Lauterpacht, 7th ed (London: Longmans, 1952), pp. 182-83.

13. برای مطالعه درباره این کنفرانس رک. به: بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، بررسی فعالیتهای سازمان ملل متحده از دیدگاه استاد(۱) خلع سلاح، (تهران: مرکز مطالعات عالی بین المللی، ۱۳۵۹) ص ۱۰-۱۴.

بموجب آن در صورت وقوع تجاوز، دولتها از داشتن روابط اقتصادی با دولت متجاوز منع می‌شدند. دراین طرح همچنین حق دولتها برای کمک به قربانی تجاوز و تشکیل کمیسیون حقیقت یاب ویژه‌ای که به شورای جامعه ملل گزارش دهد، پیش‌بینی شده بود.^{۱۴} در بحث پیرامون طرح فرانسه این نظر ارائه شد که تعریف مورد قبول عاقی از تجاوز وجود ندارد و تازمانی که تفسیرها گوناگون باشند و دولتها همچنان به صلاحیت انحصاری اتخاذ تصمیم در دفاع از خود اصرار اورزند، هیچ دادگاه بین‌المللی هرگز قادر به شناسائی متجاوز در برخوردی مسلحانه نخواهد بود. بنابراین، قبل از هر چیز می‌بایست تجاوز تعریف و تفاوت میان دفاع و تجاوز معلوم شود.^{۱۵} بعثهای کنفرانس نشان داد که طرح فرانسه امید موفقیت ندارد؛ اما در جریان بحث، دولتها بیش از پیش به لزوم تعریف تجاوز پی بردن. تعریف پیشنهادی شوروی از تجاوز نخستین گام اصلی دراین راستا بود که نماینده دولت مزبور آن را در سال ۱۹۳۳ به کنفرانس خلع سلاح ارائه کرد.

در پیشنهاد دولت شوروی که در واقع متجاوز را تعریف می‌کرد، آمده بود: متجاوز دولتی است که ابتدا به یکی از این اعمال مبادرت ورزد؛ اعلام جنگ علیه دولت دیگر؛ تهاجم مسلحانه به سرزمین دولت دیگر بدون اعلان جنگ؛ بمباران سرزمین دولت دیگر توسط نیروی زمینی، دریائی یا هوایی یا حمله عامدانه به نیروهای دریائی و هوایی دولت دیگر؛ پیاده کردن نیروهای زمینی، دریائی یا هوایی در سرزمین دولت دیگر یا غبور دادن آنها از مرازهای این دولت بدون اجازه حکومت دولت مزبور، یا تخلف از شرایط اجازه بویژه در مورد مدت آcameت و حدود محل استقرار نیروها؛ محاصره دریائی سواحل و بنادر دولت دیگر. ضمناً این طرح از وضعیتهای گوناگونی که اغلب مستمسک توجیه تجاوز بودند فهرستی ارائه می‌داد و آنها را به مثابه عذری موجه برای آغاز حمله رد می‌کرد. براین اساس،

14. A.J.TOYENBEE: Survey of International Affairs, 1933 (London: Oxford University Press, 1934), p. 226.

15. FERENCZ: Op. Cit., Vol. I, p. 202.

هیچگونه ملاحظه سیاسی، استراتژیک، یا اقتصادی، بویژه وضعیت داخلی یک دولت یا رفتار و قوانین و مقررات آن نمی‌توانست توجیه کننده عمل هیچ دولتی باشد که ابتدا به یکی از اعمال منع شده بالا مبادرت می‌ورزید.^{۱۶}

در پی آشکار شدن نقطه نظرهای کشورهای مختلف، هنگام بحث پیرامون طرح پیشنهادی شوروی، رسیدگی به مسئله تعریف تجاوز به کمیته مسائل امنیتی کنفرانس خلع سلاح محول شد. این کمیته در ۲۴ مه ۱۹۳۳ گزارش خود را تسلیم کنفرانس خلع سلاح کرد (گزارش پولیتیس Politis)^{۱۷}. گزارش مزبورضمیمه‌ای با عنوان طرح قرارداد تعریف متجاوز داشت که عمدتاً براساس تعریف پیشنهادی شوروی تنظیم شده بود. طرح قرارداد تعریف متجاوز نیز در چنبر اختلاف نظرهای دولتهای شرکت کننده در کنفرانس خلع سلاح قرار گرفت و بی نتیجه ماند.

همانطور که دولتها در جامعه ملل در برخورد با مسئله جنگ و تجاوز از اقدام برای منع توسل به زور سرانجام به لزوم تعریف تجاوز رسیدند، خارج از چهارچوب جامعه ملل نیز این روند رخ داد. پس از آنکه دولتها کوشیدند در چند معاهدۀ تعهدات لازم برای حل مسائل اخلاق افغانستان یا منع توسل به جنگ را بوجود آورند، به این نتیجه رسیدند که برای دقیقترا کردن تعهدات، ضرورت دارد تجاوز تعریف شود و تاچنین تعریفی در اختیار نباشد آن تعهدات مبهم خواهد بود. نخستین عهدنامه مهم در این زمینه مقاوله‌نامه تعریف تجاوز (لندن، ۱۹۳۳) بود که میان شوروی، افغانستان، استونی، لتونی، ایران، لهستان، رومانی و ترکیه امضاء شد و فنلاند نیز بعداً به آن پیوست. این مقاوله‌نامه بر تعریف پیشنهادی شوروی و طرح قرارداد تعریف متجاوز مبنی بود.^{۱۸} اگرچه مقاوله‌نامه لندن قبول عام

16. Ibid., pp. 202-203.

17. Ibid., pp. 32-33.

۱۸. برای آگاهی از متن مقاوله‌نامه رک. به:

League of Nations, Treaty Series, Nos. 3386- 3400, Vol. CXLVII, 1934, pp. 67-77..

نیافت، اما نمی‌توان انکار کرد که رویداد مهمی در تاریخ تعریف تجاوز به شمار می‌آمد. قرارداد عدم تجاوز میان افغانستان، عراق، ایران و ترکیه (پیمان سعدآباد) نیز که در ۸ ژوئیه ۱۹۳۷ امضاء شد، از مقاوله نامه لندن، ۱۹۳۳ متأثر بود.

در فاصله دو جنگ جهانی، علاوه بر قراردادهای چندجانبه تعدادی فراردادهای دو جانبه نیز میان دولتها بسته شد که هریک به نوعی مسئله تجاوز را مورد توجه قرار داده بود؛ از جمله می‌توان به قرارداد دوستی و امنیت ۱۹۲۶ ایران و ترکیه، قرارداد دوستی و امنیت ۱۹۲۷ ایران و افغانستان، و قرارداد تضمینی و بیطرفي ۱۹۲۷ ایران و شوروی اشاره کرد.

گرچه منع توسل به جنگ غیرقانونی در اسناد بین‌المللی پس از جنگ جهانی اول به یک مفهوم حقوقی الزام آور تبدیل شده بود، در عین حال امضاء کنندگان آن اسناد به عنوان واحدهای دارای استقلال و حاکمیت همچنان حقوق حاکمیت سنتی شان در مورد جنگ و صلح را تا حدود زیادی حفظ کرده بودند. فزون برآن، جامعه ملل هیچ وسیله آماده و مؤثر اجرائی در اختیار نداشت تا از آغاز جنگ جلوگیری کند و ترتیبات پیش‌بینی شده در میثاق نیز نمی‌توانستند بموضع و بطور مؤثر بکار گرفته شوند.^{۱۹} کوتاه سخن آنکه دولتهای حامی سیاستهای تجاوزکارانه از آزادی عمل برخوردار بودند. بدین ترتیب شعله‌های جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ افروخته شد؛ جنگی که تا سال ۱۹۴۵ به طول انجامید و بشریت را دچار بزرگترین مصیبت تاریخ کرد؛ جنگی که همه کشورها را در برگرفت، میلیونها نفر کشته شدند و جنایات فجیعی توسط نژادپرستان و حامیان نظامهای فاشیستی علیه بشریت صورت گرفت.

19. C.J.CHACKO: "International Law and the Concept of Aggression," *Indian Journal of International Law*, Vol. 3 (1963), pp. 404-405.

پی آمدهای جنگ جهانی دوم

و ضرورت تعریف تجاوز

(۱۹۷۴—۱۹۴۵)

الف. مجازات جانیان جنگ جهانی دوم

برای سرکوبی دولتهای متوازن در جنگ جهانی دوم قدرتهای دارای نظامهای اقتصادی—سیاسی مختلف متفق شدند. در مذاکرات و ملاقاتهای دولتهای متفق، با توجه به مقیاس گسترده جنایات جنگی متوازان، این پرسش مطرح شد که پس از شکست دشمن با عاملان این جنایات چگونه باید رفتار کرد؟ در کنفرانس مسکو، ۱۹۴۳ سه قدرت بزرگ متفق (شوری، ایالات مشحده و بریتانیا) اعلام کردند که افسران، افراد غیر نظامی و اعضای حزب نازی آلمان که مسئول جنایتها، قتل عامها و شرارتها می‌باشند، باید برای محاکمه و مجازات به کشورهای محل ارتکاب این اعمال عودت داده شوتد. در کنفرانس سانفرانسیسکو، ۱۹۴۵ توصیه شد که یک دادگاه نظامی بین‌المللی برای محاکمه جانیان اصلی جنگ که جنایات آنان به محل خاصی اختصاص نداشت، تشکیل شود. براین اساس، کنفرانسی از ژوئن تا اوت ۱۹۴۵ در لندن برای تدوین منشور دادگاه نظامی بین‌المللی تشکیل شد. در جریان مذاکرات، نماینده ایالات متحده اظهارنظر کرد برای اینکه متهمان نتوانند به دفاع از خود استناد کنند باید تعریف توافق شده‌ای از تجاوز در منشور دادگاه گنجانده شود.^{۲۰} و تعریف بکار رفته در مقاوله نامه لندن، ۱۹۳۳ را مناسب دانست. اما به علت

20. U.N., Yearbook of the International Law Commission, 1951 (New York: United Nations, 1957), Vol. II, pp. 66.

مخالفت دیگر دولتها، بر پایه این استدلال که کنفرانس سانفرانسیسکو تعریف تجاوز را برعهده سازمان ملل گذاشته است، تدوین کنندگان منشور دادگاه نظامی بین المللی نیز از همین رویه پیروی کردند. بنابراین در منشور دادگاه نظامی بین المللی مصوب چهار دولت ایالات متحده، شوروی، بریتانیا و فرانسه در ۸ اوت ۱۹۴۵، هیچ تعریفی از تجاوز به دست داده نشد. منشور مزبور در مورد مسئولیت فردی به سه دسته جنایات اشاره می‌کند که عبارتند از: جنایات علیه صلح، جنایات جنگی، و جنایات علیه بشریت (ماده ۶). از جمله مواردی که به عنوان جنایت علیه صلح مشخص شده جنگ تجاوزکارانه است.^{۲۱} این منشور که براساس آن دادگاه نظامی «نورنبرگ» تشکیل شد، مبنای نخستین کیفرخواست جنائی در مورد مسئولیت شخصی رهبران کشورها قرار گرفت و بعداً طی قطعنامه (I) ۹۵ مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ همراه با آرای دادگاه مزبور به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید.

برای محاکمه جانیان جنگی ژاپن نیز در ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶ منشور دادگاه نظامی بین المللی خاور دور، عمدتاً بر پایه منشور مصوب کنفرانس لندن، تدوین شد و براساس آن دادگاه جنایات جنگی توکیو تشکیل گردید. آنچه در نورنبرگ و توکیو گذشت تها نشانه عدالت پیروزمندان نبود، بلکه نمایانگر کوشش بشر برای عملی کردن ضوابط قانونی در مورد سیاستمدارانی بود که از اختیاراتشان در راه حمله به مبانی صلح جهانی و انجام تجاوزات علیه حقوق دولتها سوء استفاده کرده بودند. درین مرحله حقوق بین الملل پس از گذشت مدت‌ها بصراحة، جنگ تجاوزکارانه را جنایتی بین المللی می‌شناسد.

ب. کنفرانس سانفرانسیسکو و مسئله تعریف تجاوز

اتحادی که برایر جنگ جهانی دوم میان قدرتهای دارای نظامهای اقتصادی-سیاسی مختلف برای سرکوب متجاوزان بوجود آمد این تصور عمومی

21. U.N., Treaty Series, Vol. 82, 1951, pp. 286, 288.

را شکل داد که برای پرهیز از تکرار جنگ و مصائب آن، اتحاد مزبور باید همچنان حفظ گردد. نخستین اقدام درین راستا صدور منشور آتلانتیک در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ از سوی ایالات متحده و بریتانیا بود که در آن ضمناً دو کشور اظهار عقیده کردند که دولتهای جهان باید از کاربرد زور دست بردارند؛ زیرا اگر استفاده از سلاح توسط دولتهای ادامه یابد که خارج از مرزهایشان را به تجاوز تهدید می‌کنند یا ممکن است تهدید کنند، حفظ صلح در آینده امکان پذیر نخواهد بود.^{۲۲} اقدام بعدی، صدور اعلامیه ملل متحده توسط ۲۶ دولت از جمله ایالات متحده، بریتانیا، چین و شوروی در اول ژانویه ۱۹۴۲ در واشنگتن بود^{۲۳} که منشور آتلانتیک را مورد تأیید قرارداد. کنفرانس مسکو، ۱۹۴۳ نیز تأسیس یک سازمان جهانی را در راستای اتحاد یاد شده و حفظ صلح و امنیت بین المللی ضرور دانست. در کنفرانس ۱۹۴۴ «دمبارتن اوکس» طرح ایجاد این سازمان جهانی پیشنهاد شد و در کنفرانس «بالتا»، ۱۹۴۵ توافق بعمل آمد که برای تدوین منشور سازمان ملل متحده کنفرانسی در سانفرانسیسکو تشکیل شود.^{۲۴} این کنفرانس از ۲۵ آوریل تا ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ با شرکت نمایندگان پنجاه دولت بر پا گردید.

هدف اصلی کنفرانس سانفرانسیسکو بوجود آوردن نیرویی برای حفظ صلح و امنیت بین المللی بود تا در صورت احتمال یا وقوع تجاوز، بسرعت از آن جلوگیری یا آن را سرکوب نماید. به شورای امنیت نیز اختیارات وسیعی داده شد و دولتهای عضو دائمی آن (بریتانیا، چین، فرانسه، ایالات متحده و شوروی) از حق و توان برخوردار شدند. براساس پیشنهادهای دمبرتن اوکس، مسئولیت احراز وجود هرگونه تهدید علیه صلح، تقضی صلح یا اقدام تجاوزگارانه و تعیین وسائل حفظ یا اعاده صلح و امنیت بر عهده شورای امنیت قرار می‌گرفت.^{۲۵} تقاضاً اختیارات شورای امنیت سازمان ملل

- 22. League of Nations, *Treaty Series*, Nos. 4784-4822 & Annex LI, Vol. CCIV, 1941-1943, p. 389.
- 23. Ibid., pp. 382, 384.
- 24. U.N., *Everyman's United Nations*, 6th ed. (New York: Office of Public Informations, 1959), p.5.
- 25. FERENCZ: Op. Cit., Vol.I, pp. 297-98.

متحده با شورای جامعه ملل، در اتخاذ تصمیمهای الزام آور و حقّ اعمال مجازاتهای جمعی بود.

هنگام بررسی مسئله تهدید علیه صلح، نقض صلح و اقدامات تجاوزکارانه خیلی زود مشکل تعریف تجاوز نمایاف شد. تعریف تجاوز و اینکه آیا باید در منشور گنجانده شود یا خیر، مبتدی طولانی در کنفرانس سانفرانسیسکو مورد بحث بود. طرفداران تعریف تجاوز استدلال می‌کردند برای اینکه شورای امنیت بتواند خودبخود و بیدرنگ مجازاتهای را در موارد پارز تجاوز اعمال کند، باید معیارهای عینی در اختیار داشته باشد. مخالفان (از جمله اعضای دائمی شورای امنیت بجز چین) نظر می‌دادند که اساس پیچیدگی مسئله، عدم امکان ارائه تعریفی جامع و مانع از تجاوز است که پیش‌پیش حتی موارد نانوشته را هم در برداشته باشد.^{۲۶}

با وجود آنکه فکر درج تعریفی از تجاوز در منشور، حامیان زیادی داشت، اما در نتیجه برخی مخالفتهای اصولی احساس شد که تعریف تجاوز خارج از حوزه وظایف کنفرانس و هدف منشور قرار ندارد. به این ترتیب، آشکار گردید که شورای امنیت باید حقّ تصمیم‌گیری کامل در مورد تهدید علیه صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز را داشته باشد.^{۲۷} سرانجام پس از مذاکرات و بحثهای مفصل، پیشنهادهای دمبارتن اوکس به صورتیکه در منشور ملل متحده آمده است، از سوی کنفرانس سانفرانسیسکو تدوین و تنظیم شد.

ج. منشور ملل متحده و چگونگی کاربرد زور

تدوین منشور ملل متحده مرحله نوین و مهمی در تحول مفهوم تجاوز بود. بموجب این سند، اعضا متعهد شده‌اند «در روابط بین المللی خود از

26. R.B.RUSSELL: *A History of the United Nations Charter* (Washington, D.C.: The Brookings Institution, 1958), p. 671.
27. S.M.SCHWEBEL: "Aggression, Intervention and Self- Defence in Modern International Law," [Recueil des Cours de l'académie de droit international, 1972, Vol.II (Leyden: A W. Sijhoff, 1973), p. 421.]

تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحده مباینت داشته باشد» خودداری کنند (ماده ۲، بند۴). در منشور به جای «جنگ» یا «توسل به جنگ» از عبارت «تهدید به زور یا استعمال آن» استفاده شده است. در میثاق و پیمان بریان—کلوگ واژه جنگ بکار رفته بود، اما بمحض آنکه دولتها مقرر داشتند جنگ تجاوز کارانه منع باشد، استفاده از زور غیر از جنگ اهمیت ویژه‌ای یافت. به همین دلیل در منشور تأکید از منوعیت جنگ، به منع تهدید به زور یا استعمال آن تغییر یافت.^{۲۸}

از جانب دیگر در منشور، الزام به حل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی هم وجود دارد: «کلیه اعضا اختلافات بین المللی خود را با وسائل مسالمت آمیز به طریقی که صلح و امنیت بین المللی وعدالت به خطر نیافتد، تصفیه خواهند کرد.» (ماده ۲، بند۳).

به رغم الزام حل مسالمت آمیز اختلافات، منشور ملل متحده استفاده از زور یا توسل به زور را در دو مورد روا می‌دارد: نخست آنکه در شرایط ویژه مقرر در فصل هفتم علیه تهدید صلح، نقض صلح و عمل تجاوز باشد، و دوم برای دفاع از خود بکار رود.^{۲۹} استفاده از زور، در چهار چوب فصل هفتم به یک رکن مرکزی سازمان ملل متحده، یعنی شورای امنیت اختصاص دارد. کاربرد زور توسط شورای امنیت یکی از اقدامات «سریع و مؤثر از طرف ملل متحده» (ماده ۲۴) «برای حفظ صلح و امنیت بین المللی» و «برطرف کردن تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوز یا سایر کارهای ناقص صلح» (ماده ۱، بند۱) محسوب می‌شود. شورای امنیت کاربرد زور (ماده ۴۲) و دیگر اقدامات (ماده ۴۱) را تنها در شرایطی می‌تواند عملی سازد که «تهدید علیه صلح، نقض صلح و عمل تجاوز»

28. C.EAGLETON: "Covenant of the League of Nations and Charter of the United Nations: Points of Deference," in, R.A. Falk and S.H. Mendlovitz, eds., *Strategy of World Order*, Vol.III, *The United Nations* (New York: World Law Fund, 1966), p.13.
29. E.LAUTERPACHT: "The Legal Irrelevance of the State of War," *Proceedings of the American Society of International Law*, 62nd Annual Meeting, April 25-27, 1968, p.62.

(ماده ۳۹) وجود داشته باشد. تشخیص این امر نیز که صلح بین المللی تهدید یا نقض شده یا عمل تجاوز رخ داده است، بموجب ماده ۳۹ برعهده شورای امنیت می باشد.^{۳۰}

دومین موردی که منشور ملل متحده توسل به زور را مجاز می شمارد، دفاع از خود به صورت فردی یا جمیعی است (ماده ۵۱). دفاع از خود حق دولتها برای کاربرد زور است بمنظور مقابله با استفاده غیرقانونی از زور توسط دولتها دیگر. این حق هنگامی ضرورت خود را می نمایاند که یک نظام حقوقی، استفاده از زور را بطورکلی منع کرده باشد. از آنجا که براساس میثاق، اعمال کمتر از جنگ منع نشده بودند و خود جنگ هم تنها در شرایط مشخص منوع شده بود، می توان دریافت که به چه دلیل میثاق جامعه ملل به حق استفاده از زور در دفاع از خود اشاره نکرد. در مقابل، با منع جنگ براساس پیمان بربان-کلر^{۳۱} حق دفاع از خود طبق شرایط همراه پیمان مشروع دانسته شد.

منشور ملل متحده با منع توسل به زور حق دفاع از خود را برای دولتها می شناسد، اما برداشت نوینی از این حق ارائه می دهد. برداشت سنتی، دفاع از خود را در خدمت حمایت از برخی حقوق اساسی نامشخص دولتها می دانست و بنابراین، آزادی عمل آنها را در استناد به حقوق مزبور بطور مبهم رها می کرد^{۳۲}؛ درحالیکه ماده ۵۱ منشور حق دفاع از خود را تنها هنگامی قابل اجرا می داند که حمله ای مسلحانه روی داده باشد. ^{۳۲} بنابراین، قبل از

۳۰. طبق منشور وقتی شورای امنیت وجود تهدید علیه صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز را احراز کرد، درباره اقدامات اجرائی تصمیماتی می گیرد که اعضای سازمان ملل متحده ملزم به اجرای آن هستند. اما در میثاق و قطعنامه های نفسیری ۱۹۲۱- ۱۹۲۲ مجمع جامعه ملل این وظيفة هر یک از اعضای بود که تصحیم بگیرند آیا تجاوز رخ داده است یا خیر و خود برای رفع آن اقدام کنند، مشروط به اینکه آن تجاوز با نقض مفاهیم ماده ۱۲ و ۱۵ میثاق صورت می گرفت. EAGLETON: Op.Cit., pp. 12-13.

31. HINGORANI: Op. Cit., p. 334.

32. K.M.NAWAZ: "Limits of Self- Defence: Legitimacy of Use of Force Against Economic Strangulation?" Indian Journal of International Law, Vol. 16, Nos. 2-3 (Apr. Sep., 1976), p. 254.

اقدام به دفاع از خود، در واقع باید حمله‌ای صورت گرفته باشد و هرگونه اقدام مسلحانه به بهانه پیشگیری از حمله منع شده است. اگرچه ماده ۵۱ دفاع از خود را محدود به حمله مسلحانه می‌کند، اما اقداماتی را مشخص نمی‌سازد که می‌توانند حمله مسلحانه تلقی شوند. حق دولتها برای تعیین زمان وقوع «حمله مسلحانه» و آنچه در اعمال حق دفاع از خود انجام می‌دهند، تا وقتی قابلیت اجرا دارد که شورای امنیت «اقدامات لازم برای حفظ صلح و امنیت بین المللی» را بعمل نیاورده باشد. در عین حال، اعضای سازمان ملل متحده باید اقداماتی را که در دفاع از خود بعمل می‌آورند به شورای امنیت گزارش دهند. اقدامات اعضا به هیچ روی بر اختیارات و مسئولیتهای شورای امنیت اثر نمی‌گذارد و صرفاً رکن مزبور، صلاحیت احراز وقوع حمله مسلحانه و تعیین مسئول آن را دارد.

د. بررسی فعالیتهای مجمع عمومی سازمان ملل متحده در مورد تعریف تجاوز

با تشکیل سازمان ملل متحده کوشش در راه تبدیل آرزوها به واقعیت آغاز شد. منشور نیز مانند میثاق تنها یک وسیله به شمار می‌آمد و اگر قرار بود صلح بین المللی تأمین گردد، همکاری میان دولتها قدرتمند ضروری بود. اما اتحاد و اتفاق برخاسته از ضرورتهای جنگ با برخورد منافع ناشی از نظامهای اجتماعی رقیب از میان رفت. تشنجات میان قدرتهای بزرگ گسترش یافت و بار دیگر مسئله تعریف تجاوز و جنگ تجاوزکارانه در صحنۀ بین المللی مطرح شد. تغییر نظام اجتماعی چکسلواکی در ۱۹۴۸، محاصرۀ برلین توسط شوروی در همین سال و آغاز جنگ کره در ۱۹۵۰، ضرورت تعریف تجاوز و تعیین متجاوز را شدت بخشید و هنگام رسیدگی به این رویدادها در مجمع عمومی سازمان ملل متحده پیشنهادهایی برای تعریف تجاوز و تعیین متجاوز ارائه شد.

مخالفان تعریف تجاوز، از جمله ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه با هرگونه تعریف ثابت و معینی از تجاوز مخالفت می‌کردند؛ زیرا تعریفی

جامع از تجاوز را ممکن نمی‌دانستند و عقیده داشتند که مجمع عمومی نباید اقدام به تعریف تجاوز کند و تعیین متّجاوز را باید به صلاح‌حید کامل شورای امنیت واگذاشت.^{۳۳}

طرفداران تعریف تجاوز در مورد محتوای آن با چند دستگی رو برو بودند. حامیان برشماری موارد تشکیل دهنده تجاوز فکر می‌کردند گنجاندن فهرستی از شرایط در تعریف که مانع توجیه اقدام تجاوز‌کارانه باشد، حائز اهمیت است. برخی دیگر نظر می‌دادند فهرست مزبور نمی‌تواند کامل باشد و عده‌ای دیگر خواستار آن بودند که تعریف کلی بنا فهرست موارد خاص تشکیل دهنده اقدامات تجاوز‌کارانه ترکیب یابد.^{۳۴} سرانجام مجمع عمومی تصویب کرد که تعریف تجاوز با اشاره به عناصر تشکیل دهنده آن امکان‌پذیر و مطلوب است و از دیرکل سازمان ملل متحده خواست گزارشی درباره تعریف تجاوز تسلیم اجلاس هفتم مجمع عمومی نماید. از اعضای سازمان ملل متحده نیز خواسته شد نظراتشان را درباره تعریف تجاوز به دیرکل تسلیم کنند.^{۳۵}

هنگامی که مجمع عمومی در ۱۹۵۲ اجلاس هفتم خود را تشکیل داد، پیچیدگیهای مسئله تعریف تجاوز و اختلاف نظر دولتهای عضو درباره آن، مجمع را واداشت تا برای بررسی مسئله کمیته ای ویژه مشغّل از پانزده عضو برقا دارد.^{۳۶} این نخستین کمیته از چهار کمیته مسئله تعریف تجاوز بود که فعالیتش زیر تأثیر رویدادهای جنگ سرد قرار گرفت و بدون موفقیت جای خود را به کمیته توذه عضوی داد.^{۳۷} کمیته ویژه دوم نیز از تأثیر رویدادهای جنگ سرد برکنار نماند. سومین کمیته با بیست و یک عضو در ۱۹۵۷ تشکیل شد^{۳۸} و کار خود را از ۱۹۵۹ آغاز کرد. تعریف

- 33. FERENCZ; Op. Cit., Vol.2, p. 2; U.N.General Assembly, 6th Session, Official Records, Agenda Item 49, Question of Defining Aggression, Greece: Draft Resolution, A/C. 61 L 206, p. 12.
- 34. B.BROMS: "The Definition of Aggression." [Recueil des Cours de l'académie de droit international, 1977 (Netherlands: Sijthoff and Noordhoff, 1978), Vol. I, pp. 320, 322.]
- 35. A/Res./ 599(VI), 31 Jan., 1952.
- 36. A/Res./ 688 (VII), 20 Dec., 1952.
- 37. A/Res./ 895 (IX), 4 Dec., 1954.
- 38. A/Res./ 1181 (XII), 29 Nov., 1957.

تجاوز در چنبر اختلاف نظرهای دولتهای عضو کمیته قرار گرفت و کمیته مزبور نیز نتوانست تصمیمی اتخاذ کند. بنابراین، شوروی از بیست و دومین اجلاس مجمع عمومی، ۱۹۶۷ درخواست کرد موضوع را زیر عنوان «نیاز به تسریع در تنظیم تعریف تجاوز با توجه به وضع فعلی بین المللی» (جنگ اعراب و اسرائیل) در دستور کار خود قرار دهد.^{۳۹} سرانجام مجمع در ۱۸ دسامبر ۱۹۶۷ قطعنامه (XXII) ۲۳۳۰ را تصویب نمود و در آن تصمیم گرفته شد کمیته ویژه دیگری مرکب از ۳۵ دولت برای رسیدگی به مسئله تعریف تجاوز تشکیل شود. افزایش شمار اعضاء دراین کمیته از ورود کشورهای نو استقلال به سازمان ملل متحده تأثیر پذیرفت.^{۴۰}

کمیته جدید در تابستان ۱۹۶۸ تشکیل جلسه داد. پس از بحثهای عمومی و مقدماتی، آشکار شد که نقطه نظرهای پیشین همچنان باقی است. در سال ۱۹۶۹ سه طرح در دستور کار کمیته قرار گرفت.^{۴۱} یک طرح از جانب شوروی بود و سیزده دولت^{۴۲} هم مشترکاً طرح دیگری ارائه دادند. طرح سوم نیز توسط شش دولت^{۴۳} عرضه شد که به طرح شش قدرت معروف است. همینکه طرحها مورد مقایسه و بحث قرار گرفتند، عرصه های عمده اختلاف پدیدار شدند. برخی مسائل اساسی مطرح شده چنین بودند: آیا تعریف در مورد واحدهای سیاسی که دولت شناخته نمی شوند بکار می رود؟ چه اقداماتی را باید تجاوز کارانه شمرد؟ نقش نیت تجاوز کارانه چیست؟ کدام اقدام را باید تجاوز کارانه تلقی کرد و اثرات و نتایج حقوقی تجاوز کدامند؟ برای تسهیل تعریف تجاوز متن تلفیقی جامعی تهیه شد که همه

39. U.N., *Yearbook of the United Nations, 1967* (New York: Office of public Information, 1969), pp. 753-54.

40. *Ibid.*, pp. 757-58.

۴۱. برای متن طرحها رک. به:

A/AC. 134/L.16 and Corr. I and Add. 1 and 2; A/AC. 134/L. 17 and Corr. I and Add. I; A/AC. 134/L. 12 and Corr. I.

۴۲. این کشورهای بارتنداز: کلمبیا، قبرس، اکوادور، غنا، گویان، هائیتی، ایران، ماداگاسکار، اسپانیا، اوگاندا، اوروجوئه و بیوگسلاوی.

۴۳. این کشورها بارتند از: استرالیا، کانادا، ایتالیا، ژاپن، ایالات متحده و بریتانیا.

اختلاف نظرها و اتفاق نظرهای سه طرح ارائه شده را مفصل و با جزئیات درخود داشت. آشکار شده بود که طرح سیزده دولت با طرح شوری نکات مشترک بسیار دارد و در مقابل، طرح شش دولت برخی مسائل جدید و اختصاصی داشت.⁴⁴ متن تلفیقی از سال ۱۹۷۰ مبنای کار کمیته ویژه قرار گرفت و پس از تزدیک کردن نقطه نظرهای مختلف، تعریف تجاوز بعمل آمد که به صورت قطعنامه (XXIX) ۳۳۱۴ در تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ از تصویب مجمع عمومی گذشت. موقیت جامعه بین المللی پس از پنجه سال تلاش برای تعریف تجاوز، در نتیجه روح تشنج زدائی بود که از اوخر دهه ۱۹۶۰ بتدریج در محیط بین المللی بوجود آمد.

۳

بررسی و تحلیل قطعنامه تعریف تجاوز

قطعنامه تعریف تجاوز دارای یک سند تصویب و یک ضمیمه است. در سند تصویب، مجمع عمومی سازمان ملل متعدد ضمن اعلام تصویب قطعنامه اعتقاد خود را در تقویت صلح و امنیت بین المللی بیان داشته، از فعالیت کمیته ویژه تعریف تجاوز قدردانی نموده و از همه دولتها خواسته است از کاربرد زور و انجام اقدامات تجاوزکارانه خودداری کنند. مجمع عمومی در همینجا توجه شورای امنیت را به تعریف تجاوز جلب و به آن توصیه کرده است که در اخراز تجاوز، تعریف مزبور را به نحو مقتضی راهنمای خود قرار دهد. ضمیمه قطعنامه تعریف تجاوز دارای یک مقدمه در ده بند و هشت ماده است که اکنون بررسی و تحلیل می‌شود.

44. U.N., *Yearbook of the United Nations*, 1969 (New York: Office of Public Information, 1972), pp. 768-74, *passim*; U.N., *Yearbook of the United Nations*, 1970 (New York: Office of Public Information, 1972), pp. 792-98, *passim*.

الف. یکپارچگی ضرورت تعریف تجاوز

در آغاز بحث توجه به دونکته در مورد تعریف تجاوز ضروری است؛ نخست ماده ۸ قطعنامه درباره یکپارچگی مقدمه و همه مواد، و دیگر مجموعه بندهای پنجم، نهم و دهم مقدمه راجع به ضرورت و سودمندی تعریف تجاوز.

ماده ۸ قطعنامه چنین مقرر می‌دارد:

«مقررات بالا در تفسیر و اجرا پیوند دارند و هریک از آنها باید در چهارچوب دیگر مقررات تفسیر شود.»

متن این ماده، از اعلامیة اصول حقوق بین الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری میان ملتها طبق منشور ملل متحده^{۴۵} اقتباس شده است. ماده ۸ از لحاظ حقوقی ارزشمند می‌باشد، زیرا روشن و مؤکد می‌سازد که قطعنامه تعریف تجاوز را باید به صورت یک کل درنظر گرفت؛ همه مقررات آن با یکدیگر ارتباط دارند و یکایک آنها باید با توجه کامل به همین ارتباط مورد تفسیر قرار گیرند. البته در متن قطعنامه تعریف تجاوز ارجاعات مکرر به مقررات مختلف قطعنامه وجود دارد و همین ارجاعات، پیوند میان مقررات مزبور را آشکار می‌کنند؛ اما تصریح این پیوند در ماده ۸، ارزش حقوقی رعایت آن پیوندها را مورد تأیید قرار می‌دهد. محتوای ماده ۸، نه تنها مواد بلکه بندهای دهگانه مقدمه قطعنامه تعریف تجاوز را نیز در بر می‌گیرد.^{۴۶}

در مورد ضرورت تعریف تجاوز، تدوین کنندگان متن قطعنامه سرانجام روی بندهای سه گانه زیر از مقدمه توافق کردند:

بند پنجم: «همچنین با توجه به اینکه تجاوز که جدی ترین و خطرناکترین شکل کاربرد غیر قانونی زور در شرایط برخاسته از وجود انواع سلاحهای دارای قدرت انهدام گسترده، در بردارنده تهدید احتمالی یک برخورد جهانی با همه نتایج مصیبت بارش است، باید در مرحله فعلی مورد تعریف قرار گیرد.»

45. A/Res./ 2625 (XXV), 4 Nov., 1970, Annex, p. 10.

46. BROMS: Op.Cit., pp. 360- 61; and FERENZ: Op. Cit., Vol.2, p. 49.

بند نهم: «با اعتقاد به اینکه قبول تعریف تجاوز اثرباری بازدارنده بر متجاوز بالقوه دارد، احراز اقدامات تجاوزکارانه و عملی کردن اقدامات سرکوب کننده آنها را آسان می‌گرداند، و همچنین حفظ منافع قانونی و حقوقی قربانی تجاوز و رماندن کمک به آن را تسهیل می‌کند.»

بند دهم: «با ایمان به اینکه گرچه مسئله وقوع اقدام تجاوزکارانه باید با توجه به شرایط ویژه هر مورد بررسی شود، با این حال، تنظیم اصول اساسی به عنوان راهنمای احراز چنین اقدامی مطلوب است.»

ضرورت تعریف تجاوز، بیشتر از شرایط بین المللی و توسعه تکنولوژی انواع سلاحهای مخرب ناشی می‌شد. همه دولتها با درنظرداشتن احتمال کاربرد آن سلاحها در جنگی تجاوزکارانه و با توجه به نتایج فاجعه‌آمیز آن، در لزوم تعریف تجاوز اتفاق نظر داشتند تا بدانوسیله از کاربرد سلاحهای مزبور جلوگیری کنند.

ب. تعریف کلی تجاوز و اقدامات تجاوزکارانه

۱. تعریف کلی تجاوز و واحدهای سیاسی مشمول تعریف:

قطعنامه از تجاوز، تعریفی مرکب به دست می‌دهد؛ یعنی تعریفی کلی همراه با فهرستی از اقدامات منع شده.

ماده ۱ که به تعریف کلی اختصاص دارد، حاکی است:

«تجاوز عبارت است از کاربرد نیروی مسلح توسط یک دولت علیه حاکمیت، تمامیت ارضی، یا استقلال سیاسی دولتی دیگر، یا کاربرد آن از دیگر راههای مقاییر با منشور ملل متحد، آنچنانکه در این تعریف آمده است.»

این ماده آشکار می‌کند که تعریف کلی تجاوز تنها به کاربرد نیروی مسلح اشاره دارد. اما رسیدن به این توافق نظر آسان نبود. تعدادی از دولتها عقیده داشتند که تعریف باید دیگر شکلهای تجاوز را نیز در برگیرد. برحسب همین نظر بود که تجاوز اقتصادی و ایدئولوژیک مورد توجه خاص قرار گرفت. عده‌ای دیگر نیز خواستار آن بودند که کاربرد زور بطور کلی منع شود. از لحاظ قابلیت اجرا کاربرد نیروی مسلح یگانه راه حل مناسب به نظر

می آمد، گرچه این احتمال هم می رفت که عبارت مندرج در بند ۴ ماده ۲ منشور یعنی «تهدید به زوریا استعمال آن» در تعریف تجاوز بکاربرده شود. سرانجام در جریان بحثها کاربرد نیروی مسلح مورد توافق تدوین کنندگان قرار گرفت و صرف تهدید به کاربرد نیروی مسلح برای احراز وقوع تجاوز کافی دانسته نشد.^{۴۷} فزون برآن، مواد ۲ و ۴ تعریف به شورای امنیت آزادی عمل فراوانی می دهد تا علاوه بر کاربرد نیروی مسلح، در صورت اقتضا، اقدامات دیگری را نیز که مستلزم استفاده از نیروی مسلح نیست، تجاوز بداند. بنابراین کاربرد نیروی مسلح تنها نکته قابل توافق برای تعریف تجاوز بود.^{۴۸} به این ترتیب، تجاوز اقتصادی و ایدئولوژیک نیز به سبب آنکه امکان داشت از راه کاربرد نیروی مسلح صورت نگیرد، در تعریف وارد نشد. به هرحال، طبق تعریف حاضر چنین تجاوزی اگر از راه کاربرد نیروی مسلح صورت پذیر در چهار چوب تعریف توافق شده قرارخواهد گرفت. نکته مهم دیگر در مورد ماده ۱ آن است که نیروی مسلح باید توسط یک دولت علیه دولت دیگر بکاربرده شود و این ماده آشکار می کند که تجاوز تنها خصلت خارجی دارد و اقدامات مسلحانه داخلی دولتها را در بر نمی گیرد. در مورد این قسمت از ماده ۱ ضمناً باید گفت که کاربرد نیروی مسلح باید علیه «حاکمیت، تمامیت ارضی، یا استقلال سیاسی دولتی دیگر» باشد. از نظر حقوقی درج این سه اصطلاح در تعریف زائد است و چیزی به تعریف کلی یا به مشخص تر کردن تجاوز نمی افزاید؛ زیرا گفتن کاربرد نیروی مسلح توسط یک دولت علیه دولتی دیگر کافی به منظور است و چنین کاربردی در واقع علیه حاکمیت، تمامیت ارضی، واستقلال سیاسی دولتها صورت می گیرد.

اهمیت قسمت آخر ماده ۱ که مقرر می دارد: «... یا کاربرد آن از دیگر راههای مفاخر با منشور ملل متحده، آنچنانکه در این تعریف آمده است»، در کوشش به انطباق تعریف با منشور نهفته است. این عبارت برای

47. BROMS: Op. Cit., p. 342.

48. FERENCZ: Op. Cit., Vol. 2, p.30.

تفصیل کاربرد مجاز نیروی مسلح طبق منشور، مانند دفاع از خود، آورده شد تا چنین اقدامی تجاوز تلقی نشود.

در ماده ۱ یادداشتی توضیحی به این شرح آمده است:

«یادداشت توضیحی: در این تعریف، واژه «دولت»:

الف. بی توجه به مسائل شناسائی، یا اینکه دولتی عضو ملل متحده است یا نه، بکار برده شده است.

ب. در صورت اقتضا مفهوم «گروه دولتها» را دربر دارد.»

با توجه به وجود کشورهای تقسیم شده مانند آلمان و کره و مسائل مربوط به عضویت آنها در سازمان ملل متحده یا مسائل مربوط به شناسائی دولتهایی مانند رودزیا (زمبابوه) و اسرائیل، بنده «الف» به عنوان یک توضیح در زیر تعریف آورده شد تا مسئله شناسائی و عضویت دولتها در این سازمان را خارج از مقوله تعریف تجاوز قرار دهد.

درباره بنده «ب» نیز باید گفت که اشاره به «گروه دولتها» از نظر حقوقی اهمیت چندانی ندارد؛ زیرا در هر حال متن تعریف در برگیرنده یک یا چند دولت است. به سبب آنکه در متن تعریف کلی تجاوز، واژه دولت بطور مفرد بکار برده شده بود و برخی از دولتها خواهان بکار بردن صورت مفرد و جمع آن با هم بودند، بنده «ب» یادداشت توضیحی در واقع نوعی سازش به شمار می آمد.^{۴۹}

۲. اقدامات دارای کیفیت تجاوز

علاوه بر تعریف کلی تجاوز، قطعنامه اقداماتی را بر می شمارد و آنها را دارای کیفیت تجاوز می داند. ماده ۳ که اقدامات دارای کیفیت تجاوز را نام می برد چنین آغاز می شود:

«هر یک از اقدامات زیر، بدون توجه به اعلان جنگ، با در نظر گرفتن

و طبق ماده ۲، کیفیت اقدام تجاوز کارانه خواهد یافت.»

بند آغازین ماده ۳ با اشاره صریح به ماده ۲ تعریف، اهمیت این

49. BROMS: Op.Cit., pp. 343-44.

ماده را مورد تأکید قرار می‌دهد. همچنین با گفتن «بدون توجه به اعلان جنگ»، کیفیت تجاوز کارانه یک اقدام را به «اعلان جنگ» وابسته نمی‌گرداند؛ زیرا جنگهای امروزین بدون اعلان رسمی آغاز می‌شوند.^{۵۰}

ماده ۳ پس از بند آغازین اقداماتی را که دارای کیفیت تجاوز شمرده شده‌اند، در هفت مورد اعلام می‌دارد. مورد نخست (بند «الف») چنین است:

«تهاجم یا حمله نیروهای مسلح یک دولت به سرزمین دولتی دیگر، یا هرگونه اشغال نظامی، هرچند موقت، ناشی از چنان تهاجم یا حمله‌ای، یا هرگونه ضمیمه‌سازی سرزمین یک دولت یا قسمتی از آن با استفاده از زور...»

در رابطه با این بند، یادیرفته شده بود که «تهاجم یا حمله» در صدر اقدامات دارای کیفیت تجاوز قرار دارد. در مورد این بند اندکی اختلاف نظر وجود داشت. در طرح پیشنهادی شوروی دولتی متجاوز به شمار می‌رفت که با استفاده از نیروی مسلح «به سرزمین دولتی دیگر» هجوم آورده باشد. در طرح شش قدرت به «سرزمین تحت صلاحیت دولتی دیگر» اشاره شده بود تا علاوه بر «دولت»، واحدهای سیاسی وابسته به آن، مناطق انحصاری اقتصادی و مانند آنها را نیز دربر گیرد. سیزده دولت بمنظور تعديل طرح شش قدرت پیشنهاد کردند که فقط از «سرزمینهای دولتی دیگر» نام برده شود. اما سرانجام با درنظر گرفتن یادداشت‌های توضیحی ماده ۱، حساسیت مسئله از میان رفت و توافق بعمل آمد که تنها از «سرزمین دولتی دیگر» یاد گردد.^{۵۱}

مورد دیگر اختلاف نظر به «اشغال نظامی و ضمیمه‌سازی سرزمین یک دولت یا قسمتی از آن» مربوط می‌شد. این نکته بیش از همه مورد

50. B.B.FERENCZ: "A Proposed Definition of Aggression: By Compromise and Consensus," *The International and Comparative Law Quarterly*, Vol.22, Part3 (July, 1973), p. 417.

51. U.N., General Assembly, 24th Session, Official Records, *Report of the Special Committee on the Question of Defining Aggression*, 24 Feb.- 3 Apr., 1969, Sup. No. 20, A/7620, pp. 5, 79.

تأکید و توجه سیزده دولت بود. تأکید و توجه مزبور بازتاب احساسات دولتهاشی بود که تمام یا قسمتهایی از سرزمینشان در اشغال نظامی دولتی دیگر قرار داشت. این دولتها استدلال می‌کردند که تهاجم مقدمه اشغال نظامی و اشغال نظامی، هر چند موقت، پیش درآمد ضمیمه‌سازی است.^{۵۲} اما به نظر می‌آید با توجه به اینکه تهاجم یا حمله در رابطه با بند آغازین ماده^۳ به عنوان اقدام دارای کیفیت تجاوز و در رابطه با ماده^۴ به عنوان نشانه اولیّه اقدامی تجاوزکارانه تلقی شده است، این پرسش برجا می‌ماند که آیا آوردن «اشغال نظامی هر چند موقت» یا «ضمیمه‌سازی سرزمین یک دولت یا قسمتی از آن، با استفاده از زور» واقعاً چیزی به این جرم شناخته شده می‌افزاید یا خیر؟ می‌توان دریافت ضرورتی برای آوردن آنها در این بند از ماده^۳ وجود نداشت؛ زیرا اشغال نظامی و تصرف اراضی ناشی از آن یقیناً توسط حقوق بین‌الملل از طریق اعلامیّة روایت دوستانه منع شده است.^{۵۳} این ممنوعیّت در بند ۳ ماده^۵ و بند هفتم مقدمه قطعنامه تعریف تجاوز— که در جای خود بحث می‌شود— مورد تأکید قرار گرفته است.

برخلاف بند «الف»، بند «ب» ماده^۳ موردی را در برابر می‌گیرد که لزوماً تهاجم یا حمله واقعی به سرزمین دولت دیگر را شامل نمی‌شود. این بند حاکی است:

«بمباران سرزمین یک دولت توسط نیروهای مسلح دولتی دیگر، یا کاربرد هر نوع سلاح توسط یک دولت علیه سرزمین دولتی دیگر...»
 بند «ب» در کل، مورد توافق نمایندگان بود و در طرحهای پیشنهادی اختلاف زیادی در مورد این بند وجود نداشت. اختلاف مهم در مورد نوع سلاحها بود. شوروی و پاره‌ای دولتهای دیگر اعتقاد داشتند «کاربرد سلاحهای هسته‌ای، میکربی، شیمیائی و دیگر سلاحهای دارای قدرت انهدام گسترده» مورد اشاره قرار گیرد، و استدلال می‌کردند که گنجاندن این عبارت نشان‌دهنده تغّر ویژه جامعه بین‌المللی نسبت به

52. FERENCZ: *Defining International Aggression*, Vol. 2, p. 34.

53. A/Res./ 2625, Annex, p.5.

اینگونه سلاحها است.^{۵۴} مخالفان استدلال می‌کردند که عدم مشروعيت حمله ناشی از نوع سلاح نیست، و ذکر «هر نوع سلاح» چنان فراگیر است که برشماری انواع سلاحها را زائد می‌گرداند.^{۵۵} این استدلال با توجه به بند پنجم مقدمه که از «سلاحهای دارای قدرت انهدام گسترده» نام می‌برد، پذیرفته شد.

اقدام دیگری که دارای کیفیت تجاوز دانسته شده در بند «ب»

ماده ۳ آمده است:

«محاصره بنادر یا سواحل یک دولت توسط نیروهای مسلح دولتی

دیگر...»

در بحثهای کمیته ویژه پیرامون گنجاندن این بند در فهرست اقدامات دارای کیفیت تجاوز، تفاهم اساسی بوجود آمده بود؛ از این رو بحث چندانی درنگرفت. تنها در سال ۱۹۷۴ مسئله دسترسی کشورهای محصور در خشکی سبب اختلاف نظرهایی شد. به نظر برخی از دولتها، از جمله افغانستان، قطع دسترسی اینگونه کشورها به دریا می‌توانست با نتایج محاصره بنادر و سواحل قابل قیاس باشد. مخالفان استدلال می‌کردند از آنجا که مسئله موقع کشورهای محصور در خشکی مورد بحث کنفرانس حقوق دریاهای می‌باشد، بهتر آن است حل این مسئله بر عهده آن کنفرانس گذاشته شود. ضمناً اظهار عقیده می‌شد که اشاره به قطع دسترسی کشورهای محصور در خشکی به دریا در تعریفی که تنها کاربرد نیروی مسلح را تجاوز تلقی می‌کند، منطقی نیست؛ زیرا قطع دسترسی به دریا ضرورتاً مستلزم کاربرد نیروی مسلح نمی‌باشد.^{۵۶} بنابراین تصمیم گرفته شد در تعریف به این مورد اشاره نشود.

بند بعدی ماده ۳، بند «ت» است که مقرر می‌دارد:

«حمله نیروهای مسلح یک دولت به نیروهای زمینی، دریائی یا

54. FERENCZ, *Defining International Aggression*, Vol. 2, p.34.

55. U.N., General Assembly, 29th Session, Official Records, *Report of the Special Committee on Defining Aggression*, 11 March- 12 April, 1974, Sup. 19, A/9619, p.9.

56. BROMS: Op. Cit., p. 349.

هوائی، یا ناوگانهای هوائی و دریائی دولتی دیگر...»

تنها اختلاف در مورد قسمت نخست این بند، یعنی «حمله نیروهای مسلح یک دولت به نیروهای زمینی، دریائی یا هوائی» دولتی دیگر بر سر عمده یا غیر عمده بودن حمله بود. در جریان بحث آشکار شد که بعيد است شورای امنیت با توجه به اختیاراتی که دارد، یک حادثه غیر عمده یا اتفاقی را اقدامی تجاوز کارانه تشخیص دهد.⁵⁷ بنابراین از ذکر کلمه «عمدی» در این بند خودداری شد.

در جریان بحث پیرامون بند «ت» در سال ۱۹۷۳ این مسئله نیز مطرح گردید که آیا حمله به ناوگانهای غیر نظامی یک دولت اقدامی دارای کیفیت تجاوز به شمار می‌رود یا خیر؟ برخی از دولتها، از جمله ژاپن معتقد بودند حمله به ناوگانهای غیر نظامی دارای کیفیت تجاوز است و استدلال می‌کردند که حمل و نقل دریائی و ماهیگیری از نظر اقتصادی برای آنها دارای اهمیت حیاتی است؛ بنابراین حمله به آن ناوگانها با حمله به نیروهای زمینی، دریائی یا هوائی یک دولت قابل مقایسه است. در مقابل، برخی دولتها دیگر معتقد بودند که گنجاندن عبارت ناوگانهای دریائی و هوائی ممکن است به حق حاکمیت و صلاحیت دولتها ساحلی درآبهای سرزمینی و منطقه انحصاری اقتصادی لطمه وارد آورد و مانع ذفاع مشروع آنها بشود.⁵⁸ توافق نهائی براین استدلال استوار بود که اقدام دولت ساحلی برای دفع ناوگان خارجی از مناطق تحت حاکمیت و صلاحیتش یک اقدام انتظامی و حفاظتی است نه اقدامی نظامی. فزون برآن، حوادث کوچک با توجه به اصل تناسب عکس العمل با عمل آنچنان شدتی ندارند که بتوان آنها را اقدامی دارای کیفیت تجاوز دانست.

یکی از بندهای بحث انگیز ماده ۳ بند «ث» آن بود که مقرر می‌دارد:

«استفاده یک دولت از نیروهای مسلح، مغایر با شرایط مورد توافق با

57. A/7620, pp. 5, 7, 9; FERENCZ, "A Proposed Definition of Aggression:....," p. 418.

58. A/9619, pp. 15, 16, 19, 20.

دولتی دیگر که در سرزمین آن مستقر شده‌اند، یا ادامه حضور آن نیروها در این سرزمین پس از پایان مدت مورد توافق...»

مسائل ناشی از تشکیل اتحادیه‌های نظامی، پس از جنگ دوم جهانی، برخی از دولتها را برانگیخت تا وضع دولتهای میزبان در مقابل نیروهای خارجی در سرزمینشان را مشخص کنند و دولتهای اعزام کننده آن نیروها را از تخلف از موارد توافق شده بازدارند. به همین سبب شش قدرت پیشنهاد کردند که استفاده یک دولت از نیروهای مسلحش که بنابه موافقتنامه‌ای در سرزمین دولت دیگر مستقر شده‌اند، برخلاف مواد موافقتنامه یا نگاه داشتن این نیروها خارج از مدت مقرر اقدامی تجاوزکارانه به شمار آید.⁵⁹ دولتهای مخالف استدلال می‌کردند که موارد شمول این شرط در برخی مواقع ممکن است مستلزم کاربرد نیروی مسلح نباشد؛ بنابراین گنجاندن آن در تعریفی از تجاوز که بر کاربرد نیروی مسلح مبنی است، منطقی نیست. پس از بحثهای طولانی، مخالفان از موضعشان دست کشیدند و با درج آن شرط به صورت بند «ث» موافقت کردند.

بند بعدی — بند «ج» — به تسهیل انجام اقدام دارای کیفیت تجاوز مربوط بوده و حاکی است:

«اجازه یک دولت برای استفاده از سرزمینش که در اختیار دولتی دیگر قرار داده است بمنظور انجام اقدامی تجاوزکارانه علیه دولتی ثالث...»

این بند نشان می‌دهد که در اقدام دارای کیفیت تجاوز ممکن است دولت مقصّر باشند: نخست، دولتی که اجازه می‌دهد سرزمینش برای انجام اقدام دارای کیفیت تجاوز مورد استفاده قرار گیرد؛ دوم، دولتی که با به دست آوردن این اجازه به چنان اقدامی مبادرت می‌ورزد یا دامنه آن را گسترش می‌دهد. بند «ج» در هیچیک از طرحهای پیشنهادی وجود نداشت و برای نخستین بار در سال ۱۹۷۳ توسط ایتالیا مطرح شد. متن پیشنهادی به

59. U.N., General Assembly, 25th Session, Official Records, Report of the Special Committee on Defining Aggression, 13 July-14 August, 1970, Sup. 19, A/8019, p. 60.

رضایت و موافقت دولت میزبان اشاره داشت؛ زیرا نماینده ایتالیا معتقد بود که استفاده از سرزمین یک دولت بی آنکه این دولت موافقت یا رضایت داشته باشد، نباید موجب مسئولیتیش شود. مخالفان معتقد بودند که درج این بند بوجود آورنده عنصر تجاوز مضاعفی است که احتمال دارد روند محکومیت دولت متجاوز را پیچیده گرداند.⁶⁰ پس از تبادل نظرها بند «ج» ماده^۳ با حذف عبارت «رضایت و موافقت»، به صورت بالا تصویب شد.

بند پایانی ماده^۳—بند «ج»—چنین مقرر می‌دارد:

«اعزام دسته‌ها، گروهها، نیروهای نامنظم یا مزدوران مسلح توسط یا از جانب یک دولت بمنظور انجام عملیات مسلحانه علیه دولتی دیگر با آنچنان شدتی که در زمرة اقدامات فهرست شده بالا قرار گیرند، یا درگیر شدن قابل ملاحظه دولت مذبور در آن عملیات...»

آشکار است که این بند تجاوز اقتصادی و ایدئولوژیک را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا مقصود از اقدامات تجاوزکارانه غیر مستقیم آن است که دولتی بدون استفاده از نیروهای مسلح خود از راه اعزام گروههای نامنظم مسلح، حاکمیت و تمامیت ارضی دولتی دیگر را مورد تعرض قرار دهد. طی سالها بحث پیرامون تعریف تجاوز، وقوع اقدامات تجاوزکارانه غیر مستقیم یکی از موانع عمدۀ دستیابی به توافق بوده است. قدرتهای غربی استدلال می‌کردند که امروزه حمایت از گروههای مسلح رایج ترین شکل تجاوز به شمار می‌آید و بنابراین هیچ تعریفی از تجاوز بدون اشاره به این مورد نمی‌تواند واقعی یا قابل قبول باشد. دولتهای کوچک و جهان سومی از یک سونگران بودند که اگر به تجاوز غیر مستقیم اشاره نشود، ممکن است رسیدن به توافق درباره تجاوز مستقیم به درازا انجامد، و از سوی دیگر اگر در فهرست اقدامات دارای کیفیت تجاوز گنجانده شود، ممکن است توسط دولتهای قدرتمند به عنوان خرابکاری، مستمسک ضربه زدن به دولتهای حامی گروههای مبارز قرار گیرد و زیر پوشش دفاع مشروع، بهانه تهاجمی جمعی باشد.⁶¹

60. A/C.6/SR. 1460-1521, pp. 46,56.

61. FERENCZ: Defining International Aggression, Vol. 2, p. 39.

به هر حال، در سال ۱۹۷۳ پیرامون اشاره به تجاوز غیر مستقیم در تعریف، توافق عمومی به دست آمد. آین نکته شایان اهمیت است که بند مزبور تنها به اقدامات مسلحانه توسط گروهها یا دسته‌های سازمان یافته اشاره می‌کند، نه به اقدامات مسلحانه فردی. بند «ج» با اشاره به «اقدامات فهرست شده»، آشکار می‌سازد که تنظیم کنندگان تعریف، اقدامات مسلحانه جزئی را در نظر نداشته‌اند. فرون برآن، بند مزبور به دونوع اقدام دارای کیفیت تجاوز اشاره می‌کند: نخست، اقدامی که یک دولت مسئول آنها است، و دوم اقداماتی که دولت بطور قابل ملاحظه درگیر آنها می‌شود. پس از ارائه تعریفی کلی از تجاوز و تعیین اقدامات دارای کیفیت تجاوز، موضوع تشخیص و آثار حقوقی تجاوز مطرح می‌گردد.

ج. تشخیص و آثار حقوقی تجاوز

۱. تشخیص تجاوز

معیارهای تشخیص تجاوز و رکن مسئول تشخیص آن در ماده ۲ تعریف تجاوز آمده است که مقرر می‌دارد:

«پیش‌ستی یک دولت در کاربرد نیروی مسلح مغایر با منشور، نشانه اولیه اقدامی تجاوز‌کارانه به شمار خواهد آمد، گرچه شورای امنیت طبق منشور می‌تواند نتیجه بگیرد که احراز وقوع تجاوز با توجه به دیگر شرایط مربوط از جمله کافی نبود شدت اقدامات بعمل آمده یا نتایج آنها، قابل توجیه نیست.»

عبارت سازی ماده ۲ آشکار می‌سازد که تدوین کنندگان آن با مشکلات فراوانی روبرو بوده‌اند. از همان آغاز کوشش برای تعریف تجاوز، دو طرز تلقی عمده در تشخیص تجاوز وجود داشت: در یک سو برخی از دولتها مانند شوروی برای قبولاندن اصل پیش‌ستی تلاش می‌کردند. از نظر آنها متجاوز دولتی بود که ابتدا به یکی از اقدامات منع شده متوصل می‌شد. در سوی دیگر، دولتهای بودند که اصل پیش‌ستی را نمی‌پذیرفتند و بر اهمیت نیت تجاوز‌کارانه تأکید داشتند. از این گروه

می‌توان به فرانسه، ایالات متحده و بریتانیا اشاره کرد. بسیاری از دولتها نیز خواهان سازش میان این دو طرز تلقی بودند.

دولتهای طرفدار اصل پیشدهستی، تقدم در کاربرد نیروی مسلح توسط یک دولت علیه دولت دیگر را برای تجاوزکارانه دانستن یک اقدام کافی می‌دانستند.⁶² طرفداران نیت تجاوزکارانه نیز در مقابل، استدلال می‌کردند که غالباً تشخیص پیشدهستی در مباردت به اقدامی تجاوزکارانه ناممکن است و پیشدهستی در کاربرد نیروی مسلح در حد ناچیز، امکان دارد بهانه اقدام تلافی جویانه در حد وسیع قرار گیرد. منطقی نیست که در عصر اتم دولتی در معرض نابودی قرار گیرد به صرف اینکه دولتی که نیت تجاوزکارانه دارد، هنوز دست به اقدام نزده است. طرفداران اصل پیشدهستی در پاسخ به جانبداران نیت تجاوزکارانه استدلال می‌کردند که اثبات نیت ممکن نیست و معیار قراردادن آن، فشاری غیر منطقی بر قربانی تجاوز تحمیل می‌کند.

در پی این استدلالهای دور از هم، کوشش برای سازش دو طرز تلقی آغاز شد. بنابراین پیشنهاد گردید که پیشدهستی در کاربرد نیروی مسلح «مغایر با منشور»، نشانه اولیه⁶³ تجاوز به شمار رود و به شورای امنیت اختیار داده شود تا «دیگر شرایط مربوط» را در نظر گیرد. عبارت «دیگر شرایط مربوط» چنان گسترده و مبهم بود که اجازه تفسیر مقاصد و نیتات طرفها را می‌داد.⁶⁴ بعلاوه، شایان ذکر است که وجود «نشانه اولیه» به معنای دلیل تجاوز نیست، بلکه فقط یک نشانه است و شورای امنیت باید با در نظر گرفتن این نشانه تجاوز را تشخیص دهد. شورای امنیت در این تشخیص علاوه بر «توجه به دیگر شرایط مربوط» باید «شدت اقدامات بعمل آمده یا نتایج آنها» را نیز در نظر گیرد. به دیگر سخن، باید حدائقی برای شدت و اقدامات بعمل آمده وجود داشته باشد.

62. A/9619, pp. 19, 25; FERENCZ, *Defining International Aggression*, Vol.2, p.31.

63. *prima facie evidence*.

64. FERENCZ: *Defining International Aggression*, Vol. 2.p.31.

ماده ۲ در واقع ماده اساسی تعریف تجاوز به شمار می رود و به شورای امنیت اختیار کامل می دهد که برعغم تفسیرهای مختلف طرفهای یک مورد تجاوز، تصمیم بگیرد که آیات تجاوزی رخ داده است یا خیر و دراین تصمیم گیری، همه جنبه هایی را که از تفسیر این ماده ناشی می شود مورد توجه قرار دهد.

فزون بر آن در تشخیص تجاوز، شورای امنیت توجه دارد که طبق بند ۱ ماده ۵ «هیچ ملاحظه ای با ماهیت سیاسی، اقتصادی، نظامی وغیره نمی تواند توجیه کننده تجاوز باشد». به دنبال تشخیص تجاوز، این مسئله مطرح می گردد که چه آثاری براین عمل مترتب است؟

۲. آثار حقوقی تجاوز

آثار حقوقی تجاوز در قطعنامه تعریف تجاوز در دو مقوله آمده است: نخست، در ارتباط با مسئولیت دولتها و افراد، و دوم، در مورد غیر قانونی بودن تصرفات ارضی.

مسئولیت دولتها و افراد را از بند ۲ ماده ۵ قطعنامه تعریف تجاوز می توان استنباط کرد. این بند مقرر می دارد:

«جنگ تجاوز کارانه، جنایتی علیه صلح بین المللی است. تجاوز موجب مسئولیت بین المللی می شود.»

در جریان بحث آشکار شد که پیرامون ماهیت تجاوز دو طرز تلقی وجود دارد: از یک سو شوروی و برخی دولتهای دیگر اصرار داشتند تجاوز یک جنایت دانسته شود، و از سوی دیگر دولتهای غربی، از جمله بریتانیا، با جنایت دانستن تجاوز شدیداً مخالف بودند؛ زیرا نمی خواستند مسئولیت جزائی فردی بوجود آید. دربرابر این دو طرز تلقی، گرایش سومی پدیدار شد که معتقد بود مجمع عمومی کمیته های ویژه را مأمور تعریف تجاوز کرده است و نه تعیین آثار حقوقی اقدام تجاوز کارانه؛ زیرا تعیین آثار حقوقی تجاوز در قلمرو حقوق جزای بین الملل قرار دارد.^{۶۵} اما گرایش غالب این

65. BROMS: Op.Cit., p. 356.

بود که در هر حال باید درباره آثار حقوقی اقدامات تجاوزکارانه مقرراتی در قطعنامه تعریف تجاوز وجود داشته باشد. بنابراین کوشش‌های فراوانی برای یافتن راه حلی قابل قبول آغاز و سرانجام کلمه «جنایتی» برای بیان ماهیت تجاوز پذیرفته شد^{۶۵}؛ اما هنوز درباره انتخاب واژه «تجاوز» یا عبارت «جنگ تجاوزکارانه» اختلاف نظر وجود داشت. برای گروهی از دولتها مانند بریتانیا عبارت «جنگ تجاوزکارانه» قابل قبول بود و نه واژه «تجاوز»؛ زیرا اعتقاد داشتند که دادگاه نورنبرگ جنگ تجاوزکارانه را محکوم کرده بود و نه صرف تجاوز را.^{۶۶} فزون برآن، استدلال می‌کردند که اعلامیه روابط دوستانه عبارت جنگ تجاوزکارانه را بکار برد است.^{۶۷}

در مقابل، از نظر بسیاری دولتها بوجود آوردن تمایز میان «تجاوز» و «جنگ تجاوزکارانه» بازگشت به گذشته، از میان بردن دست آوردهای حقوق بین الملل، و تغییر نقطه نظرهای مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بین الملل در نخستین سالهای فعالیت آنها بود.^{۶۸} این دولتها در تأیید نظرشان استدلال می‌کردند که مجمع عمومی طی قطعنامه (VI) ۵۹۹ مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۵۲ بی‌آنکه واژه جنگ را بکار ببرد از «جنایت تجاوز» سخن گفته است.^{۶۹}

پس از این اظهارنظرها، با این استدلال که اگر واژه گسترده تجاوز بکار برد شود احراز وقوع تجاوز برای شورای امنیت دشوارتر خواهد بود، عبارت «جنگ تجاوزکارانه» پذیرفته و وارد بند ۲ ماده ۵ شد.

66. U.N., General Assembly, 28th Session, Official Records, **Report of the Special Committee on the Question of Defining Aggression**, 25 April-30 May, 1973, Sup. No.19 A/9019, p. 20.

67. گو اینکه دادگاه نورنبرگ به جنگ تجاوزکارانه استناد کرده بود، اما دادگاههای بعدی که براساس قانون شماره ۱۰ شورای نظارت متفقین تشکیل شدند خود را تنها به جنگ تجاوزکارانه محدود نکردند و مواردی را هم تجاوزکارانه بشمار آوردند که به جنگ نینجامیده بود، مانند اشغال اتریش و چکسلواکی.

68. A/9619, p. 32.

69. *Ibid.*, p. 37; U.N., **Yearbook of the United Nations**, 1974 (New York: Office of Public Information, 1977), p. 845.

70. A/9619, p. 39.

درباره قسمت دوم این بند که برای تجاوز، مسئولیت بین المللی
قالیل است اختلافی وجود نداشت. از بند ۲ ماده ۵ می‌توان استنباط کرد که
تنها دولتها و جامعه بین المللی دارای مسئولیت حقوقی در قبال اقدامات
تجاوزکارانه یا وقوع تجاوز می‌باشند. البته در جریان بحث پیرامون آثار
حقوقی اقدامات تجاوزکارانه مسئله مسئولیت افراد نیز مورد توجه بود، اما به
سبب اختلاف نظرها مناسب دیده شد که کل مسئله مسئولیت افراد
جداگانه در قانون جرائم علیه صلح و امنیت بشر که در کمیسیون حقوق
بین الملل تحت بررسی است، مشخص و مقرر شود.

هرچند قطعنامه تعریف تجاوز، مسئولیت حقوقی را متوجه دولتها و
جامعه بین المللی می‌داند، اما به دلیل عدم مغایرت قطعنامه مزبور با حقوق
بین الملل که طبق آن مسئولیت افراد در مباردت به جنگی تجاوزکارانه به
رسمیت شناخته شده است^{۷۱}، می‌توان گفت که مقامات رسمی نیز در قبال
اقدامات تجاوزکارانه مسئولیت حقوقی دارند.

دیگر اثر حقوقی تجاوز در بند ۳ ماده ۵ ذکر شده که حاکی است:
«هیچگونه تصرف ارضی یا امتیاز ویژه ناشی از تجاوز، قانونی شناخته
نشده و نخواهد شد.»

این بند با بند هفتم مقدمه قطعنامه ارتباط نزدیک دارد و با توجه به
بند هشتم مقدمه می‌توان اعلامیه روابط دوستانه را نیز با آن هم پیوند
دانست. تأیید غیرقانونی بودن تصرفات ارضی یا امتیاز ویژه ناشی از تجاوز
در قطعنامه تعریف تجاوز، تکرار یک قاعدة شناخته شده حقوق بین الملل و
نمایانگر حسامیت دولتها نسبت به سرزمینشان است. این قاعدة در اعلامیه
روابط دوستانه نیز آمده است. در جریان تدوین بند ۳ ماده ۵ تعریف تجاوز،
ایالات متحده اشاره به اعلامیه روابط دوستانه را که چنین تصویری دارد،
کافی می‌دانست. برای تأمین نظر این دولت تصمیم گرفته شد که در مقدمه

۷۱. منشور و آرای دادگاههای نظامی بین المللی که طبق قطعنامه (۱) ۹۵ مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ به اتفاق آرا به تصویب مجمع عمومی رسیدند، از جمله استاد حقوق بین الملل محسوب
می‌شوند که در آنها مسئولیت جنائي افراد در ارتکاب تجاوز به رسمیت شناخته شده است.

قطعنامه به اعلامیه مزبور اشاره شود. این اشاره به صورت تأیید کلی اعلامیه در هشتمین بند مقدمه به شرح زیر آمده است:

«... همچنین با تأیید مجتهد مقاده اعلامیه اصول حقوق بین الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری میان دولتها طبق منشور ملل متحده.»

غیر قانونی بودن تصرفات ارضی و امتیازهای ویژه ناشی از آن با بند هفتم مقدمه قطعنامه تعریف تجاوز نیز پیوند نزدیک دارد. این بند متذکر می‌شود:

«... همچنین با تأیید مجتهد اینکه سرزمین یک دولت نباید از راه اشغال نظامی، هرچند موقت، یا اقدامات قهرآمیز دولتی دیگر با نقض منشور مورد تعرض قرار گیرد، و اینکه آن سرزمین نباید در نتیجه این اقدامات یا تهدید آنها به تصرف دولتی دیگر درآید.»

منظور از آوردن بند هفتم آن بود که از تحت تصرف ماندن سرزمین دولت قربانی تجاوز در زمان و پس از تهاجم و پیش از احراز تجاوز جلوگیری شود و دولتها اطمینان یابند که تصرف همه یا بخشی از سرزمینشان هرگز بطور قانونی رسمیت نخواهد یافت چنان تضمینی بیشتر مورد درخواست دولتهای ضعیف بود تا از تمامیت ارضی و غیر قانونی بودن تصرف سرزمینشان اطمینان یابند. بعلاوه اشاره به منشور در این بند به خاطر مستثنی کردن اقدامات قهرآمیزی است که در چهارچوب ماده ۴۲ منشور ملل متحده برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین المللی، یا ماده ۵۱ برای دفاع فردی و جمعی از خود بعمل می‌آید.

د. قطعنامه تعریف تجاوز و چگونگی کاربرد زور

مهمترین مورد کاربرد مجاز زور از دیدگاه قطعنامه تعریف تجاوز، کاربرد آن در دفاع از خود می‌باشد که به شرح زیر در ماده ۶ قطعنامه تعریف تجاوز آمده است:

«در این تعریف هیچ نکته‌ای نباید چنان تفسیر شود که دامنه شامل منشور از جمله مقررات مربوط به کاربرد قانونی زور را گسترش دهد یا

محدود کند.»

از نظر تاریخی دفاع از خود عمدت‌ترین دلیل استفاده دولتها از زور در بروز یک تجاوز بوده است. از یک سودولت متتجاوز به بهانه دفاع از خود به سرزمین دولت دیگر حمله می‌کرد، و از سوی دیگر دولت مورد تجاوز، در دفاع از خود زور بکار می‌برد. چنین وضعی طبعاً به پیچیدگی مسئله تشخیص حقانیت دولت مدعی دفاع می‌انجامید. در تعریف تجاوز نیز این پیچیدگی خود را نمایاند. کانون اختلاف در این مسئله نهفته بود که چه پاسخی در چه شرایطی مجاز است؟ اهمگان توافق داشتند که دولتها حق دارند در مقابل حمله مسلحانه از خود دفاع کنند؛ اما هنگامی که شکل‌های ظریفتر مداخله در امور داخلی دولتها مطرح می‌شد، رسیدن به تفاهم با دشواری‌های جدی روبرو می‌گردید. پس از بحث‌ها، به علت عدم توانائی دولتها برای رسیدن به توافق نظر درباره شرایط دفاع از خود، سازش مصلحت‌گرایانه بوجود آمد و کاربرد قانونی زور را تنها در چهار چوب منشور ملل متحده قانونی دانست.

گرچه قطعنامه تعریف تجاوز کاربرد قانونی زور را در چهار چوب منشور ملل متحده مشروع تلقی می‌کند، اما در مورد استفاده از آن برای دستیابی به آزادی، استقلال و اعمال حق تعیین سرنوشت، ساکت است. ماده ۷ قطعنامه تعریف تجاوز که در آن به اعمال حق تعیین سرنوشت و کسب آزادی و استقلال اشاره شده به این شرح است:

«به حق ملتها، بویژه ملتها زیرسلطه رژیمهای استعماری و نژادپرست یا دیگر شکل‌های تسلط بیگانه که به زور از حق تعیین سرنوشت، آزادی، و استقلال ناشی از منشور محروم شده‌اند و اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دولستانه و همکاری میان ملتها برای مبارزه در راه رسیدن به آن هدفها، و درخواست و دریافت پشتیبانی طبق اصول منشور ملل متحده مطابق با اعلامیه بالا، هیچ نکته‌ای در این تعریف، و بویژه ماده ۳، نباید لطمہ وارد آورد.»

این ماده نشانگر برخورد میان دو طرز فنگر است: نخست، تفکری

که استفاده از هر وسیله‌ای را برای دستیابی به هدفی مشروع مجاز می‌دانست، و دوم، تفکری که کاربرد زور را تنها برای رفع زور، یا طبق شرایط ویژه تعیین شده توسط جامعه بین‌المللی، مجاز می‌شمرد. برخورد میان این دو طرز تفکر، در عین حال نمایانگر چالشی میان دولتهای حامی مردمان زیرسلطه از یک سو و عموماً دولتهای استعمارگر از سوی دیگر بود. دولتهای گروه نخست، خواهان ایجاد قواعد نوین برای حمایت از حقوق ملت‌های زیرسلطه بودند، و دولتهای گروه دوم، حقوق آنان را طبق قواعد موجود کافی می‌دانستند.

ماده ۷. قطعنامه تعریف تجاوز دارای چنان اصول و مفاهیم متعارض عبارت سازیهای ناهمگون و طولانی می‌باشد که آن را بسیار مبهم ساخته است. ابهام نهفته در این ماده از شیوه متدالوں تدوین استاد سازمان ملل مشهد نشان دارد که برای جلوگیری از مجادلات و بازگذاشتن راه تفسیرهای مختلف جهت رسیدن به هدفهایی که مشروع تلقی می‌شوند، همواره دچار ابهام گوشی بوده‌اند.

اگر ماده ۷ پیرامون کاربرد زور در اعمال حق تعیین سرنوشت ساکت است، اما بند ششم مقدمه قطعنامه تعریف تجاوز صراحتاً دولتها را از کاربرد زور برای جلوگیری از اعمال این حق منع می‌کند. بند ششم مقدمه بدین قرار است:

«... با تأیید مجده وظیفه دولتها در خودداری از کاربرد زور برای محروم کردن ملت‌ها از حق تعیین سرنوشت، آزادی و استقلالشان، یا برای نقض تمامیت ارضی.»

این بند دولتهای را در بر می‌گیرد که احتمال دارد در برابر مبارزه ملت‌های تحت استعمار برای رسیدن به آزادی و استقلال یا اعمال حق تعیین سرنوشت ایستادگی کنند و برای جلوگیری از دستیابی آنان به این هدفها زور بکار ببرند.

هر چند قطعنامه تعریف تجاوز در مواردی کاربرد زور را اجازه می‌دهد، اما روح حاکم بر قطعنامه مزبور نشانگر جلوگیری از کاربرد زور

برای حل اختلافات بین المللی و توصل به راههای مسالمت آمیز است.
بند ۳ مقدمه، وظيفة دولتها به حل مسالمت آمیز اختلافات را به

شرح زیر مقرر می‌دارد:

«... همچنین با خاطرنشان ساختن وظيفة دولتها که طبق منشور باید

اختلافات بین المللی خود را از راههای مسالمت آمیز حل کنند تا

صلح، امنیت و عدالت بین المللی به خطر نیفتد.»

یک بار اشاره به حل مسالمت آمیز اختلافات آن هم در مقدمه،
نباید به معنی کم اهمیت بودن مسئله تلقی شود؛ زیرا اینگونه حل اختلاف،
در واقع هدف سراسری قطعنامه تعریف تجاوز است.

هـ. قطعنامه تعریف تجاوز و مسئولیت سازمان ملل متحد

نخستین بند قطعنامه تعریف تجاوز با اشاره به مقاصد اساسی ملل
متحد آغاز می‌شود. بند مزبور به این شرح است:

«... با استناد به این واقعیت که یکی از مقاصد اساسی ملل متحد،
حفظ صلح و امنیت بین المللی و اتخاذ اقدامات جمعی مؤثر برای
جلوگیری و رفع تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن اقدامات
تجاوز کارانه یا سایر موارد نقض صلح است.»

این بند چکیده بند ۱ ماده ۱ منشور ملل متحد است، با این تفاوت
که عبارت «وبدين منظور» پس از عبارت «حفظ صلح و امنیت بین المللی»
و تیز جمله دوم بند ۱ ماده ۱ یعنی «وفراهم آوردن موجبات تعديل و تصفیة
اختلافات بین المللی، یا وضعیتهایی که ممکن است منجر به نقض صلح
گردد با وسائل مسالمت آمیز و برطبق اصول عدالت و حقوق بین الملل»، از
آن حذف شد. محتوای جمله حذف شده بند سوم مقدمه قطعنامه را تشکیل
داد که شرح آن گذشت. به هر حال، تفاوتی که بند نخست مقدمه با بند ۱
ماده ۱ منشور پیدا کرد بمنظور تغییر مفهوم بند مزبور و بوجود آوردن مفهومی
جدید نبود.

وظایف و اختیارات ارکان ملل متحد در بند ۴ مقدمه قطعنامه

اینکه دولتهای بزرگ در زمینه احراز تجاوز نیز حق نظارت‌شان را همچنان دارا باشند.

مادهٔ ۴ قطعنامه که پیوند نزدیکی با بند دوم مقدمه دارد، حاکی است:

«اقدامات بر شمرده شده بالا در برابر گیرنده همه موارد نیست و شورای امنیت می‌تواند اقدامات دیگری را احراز کند که طبق مفاد منشور،
تجاوز به شمار می‌رود.»

همانطور که در بحث پیرامون مواد ۱ و ۳ قطعنامه تعریف تجاوز گفته شد، میان دولتها پیوسته این فکر وجود داشته است که فهرست اقدامات تجاوزکارانه هیچگاه کامل نخواهد بود. همگان متوجه بودند که علتهای خشونت چنان پیچیده، راههای اجبار چنان پویا و گوناگون و نظامهای ارزشی رقیب چنان از هم دورند که یک قاعدة دقیق یا فهرستی از اقدامات نمی‌تواند موارد خطای دولتها را مشخص و یا شمارش کند. مفاد مادهٔ ۴ تنها برای از میان بردن این مشکل دیرین نبود، بلکه این راهنم در نظر داشت که احراز تجاوز صرفاً وظيفة شورای امنیت باشد و به این وظیفه هم طبق منشور ملل متحده عمل کند. آشکار است که اعضای دائمی شورای امنیت از تأکید بر اختیارات این رکن بهره می‌برند. بنابراین تعجب آور نیست که در قطعنامه تعریف تجاوز بارها، بطور مستقیم یا غیر مستقیم، به اختیارات شورای امنیت اشاره شده است.^{۷۳}

و ارزش حقوقی قطعنامه تعریف تجاوز

قطعنامه تعریف تجاوز که بخشی از کوششهای مستمر سازمان ملل متحده برای توسعه قواعد و اصول حقوق بین الملل می‌باشد مورد ایراد عده‌ای از متخصصان حقوق بین الملل قرار گرفته است. برخی از آنان اساساً با تعریف تجاوز مخالفند و اعتقاد دارند هیچ تعریفی مانع وقوع تجاوز نخواهد

. ۷۳. بندهای دوم، چهارم و دهم مقدمه، مواد ۲ و ۳ و ۶ و ۷ قطعنامه.

تعريف تجاوز اشاره شد که به قرار زیر است:

«... با در نظرداشتن اینکه در این تعريف هیچ نکته‌ای نباید چنین تفسیر شود که بر دامنه شامل مفاد منشور در مورد وظایف و اختیارات ارکان ملل متحده اثر گذارد.»

جنبه مهم این بند، جلوگیری از تداخل اختیارات ارکان مختلف سازمان ملل متحده است، بویژه برای اینکه مجمع عمومی سازمان ملل متحده اختیارات شورای امنیت در زمینه احراز تجاوز را پیدا نکند. با آوردن این بند نگرانی برخی از دولتها از اینکه اگر شورای امنیت قادر به تصمیم گیری نباشد، ممکن است مجمع عمومی طبق قطعنامه اتحاد برای صلح^{۷۲} در آن مورد اقدام کند، از میان رفت؛ زیرا مواد ۲ و ۴ تعريف تجاوز تنها از شورای امنیت به عنوان رکن احرازکننده تجاوز نام می‌برد و در هیچ قسمی از قطعنامه اختیاری در رابطه با تجاوز برای مجمع عمومی پیش‌بینی نشده است.

اختیارات و مسئولیت‌های شورای امنیت در بند دوم و ماده ۴ قطعنامه تعريف تجاوز مورد اشاره قرار گرفته است. بند دوم مقدمه با اقتباس از ماده ۳۹ منشور ملل متحده چنین مقرر می‌دارد:

«... با خاطرنشان ساختن اینکه شورای امنیت، طبق ماده ۳۹ منشور ملل متحده، وجود هرگونه تهدید علیه صلح، نقض صلح یا اقدام تجاوزکارانه را احراز و توصیه‌هایی خواهد کرد یا تصمیم خواهد گرفت که چه اقداماتی طبق مواد ۴۱ و ۴۲ باید بمنظور حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی در پیش گرفته شود.»

آوردن این بند تأکید مجلدی بود بر اختیارات شورای امنیت و

۷۲. بموجب قطعنامه اتحاد برای صلح اگر به علت فقدان اتفاق آرای میان اعضای دائمی، شورای امنیت نتواند به مسئولیت اولیه خود در زمینه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی عمل کند، مجمع عمومی می‌تواند بمنظور اقدام جمعی، از جمله در صورت اقتضای کاربرد نیروی مسلح در مورد نقض صلح یا عمل تجاوز، بلا فاصله توصیه‌هایی به اعضا بعمل آورد.

U.N., Yearbook of the United Nations, 1950 (New York: Office of Public Information, 1951), p. 194.

شد. برخی دیگر به شیوه تصویب قطعنامه نظر دارند و می‌گویند اجماع، نشان‌دهنده توافق همگانی و جهانی دولتها نیست، بلکه علت توتل به این شیوه آن است که از بیان و بروز تردیدها و اعتراضهای دولتها خودداری بعمل آید. از نظر گروهی دیگر اباهما و تناقضهای نهفته در قطعنامه تعریف تجاوز و امکان تفسیرهای مختلف از آن، نشانه نارسانی قطعنامه به شمار می‌رود و بعلاوه این قطعنامه که جنبه الزامی هم ندارد، صرفاً راهنمای شورای امنیت در احراز تجاوز است که در صورت اقتضا شورا می‌تواند آن را در نظر نگیرد.

در پاسخ به اینگونه ایرادها می‌توان گفت که تصویب قطعنامه تعریف تجاوز توسط مجمع عمومی، به صورت اجماع، نشان‌دهنده اهمیت موضوع و فشار افکار عمومی بین المللی برای دست یافتن به تعریفی از تجاوز است. گذشته از آن، درست است که شورای امنیت می‌تواند طبق قطعنامه مزبور موارد برشمرده نشده‌ای را تجاوز به شمار آورد یا اقدامات دارای کیفیت تجاوز (موضوع ماده^(۳)) را تجاوز نشناسد، با این حال به خاطر وجود حمایت جهانی از این تعریف، برای شورای امنیت آسان نخواهد بود وضعیت خاصی را که آشکارا در قالب تعریف تجاوز قرار دارد، تجاوز به شمار نیاورد. آنچه اینک به عنوان یک راهنمای تلقی می‌شود، می‌تواند تدریجیاً به صورت یک قاعدة حقوق بین الملل درآید. تعریف تجاوز، جهانیان را قادر می‌سازد ماهیت اقداماتی را که دولتها به نام دفاع از خود و حفظ صلح و امنیت بعمل می‌آورند بهتر تشخیص دهند. با وجود قطعنامه تعریف تجاوز هیچ تصمیم گیرنده‌ای نمی‌تواند افکار عمومی جهانی را نادیده بگیرد و از زیر بار مسئولیت تصمیم به اقدامی تجاوز کارانه شانه خالی کند. فزون برآن، تعریف، تدوین، داوری و اجرا مراحل ضروری پیدا شیش یک قاعدة حقوق بین الملل بشمار می‌آیند و سودمندی چنین قاعده‌ای به اجرای آن از سوی دولتهای بستگی دارد که اختیارات اشان محدود می‌شود. قطعنامه تعریف تجاوز به رغم نواقصی که ممکن است داشته باشد، تأیید دوباره محدودیت قانونی کاربرد زور به شمار می‌رود تا به هرج و مرچ

موجود بین المللی پایان بخشد. تعریف تجاوز با وجود تمامی ایرادها و مخالفتها پیشرفته محسوب می‌شود و وجودش مفیدتر از نبودش است؛ اما برای سنجش ارزش واقعی قطعنامه تعریف تجاوز باید آن را در قالب قطعنامه‌های مجمع عمومی نگریست.

هرچند براساس ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری قطعنامه‌های مجمع عمومی در زمرة منابع حقوق بین الملل قرار نمی‌گیرند^{۷۴}، اما می‌توانند وارد روند شکل گیری قواعد حقوق بین الملل شوند. تصمیمات مجمع عمومی جز در مواردی که براساس مواد مختلف منشور راجع به خود سازمان ملل متحد و تأمین مالی آن است و صورت الزام آور دارد، در دیگر موارد توصیه محسوب می‌شود.^{۷۵} الزام آور شدن توصیه‌ها بستگی به عملی دارد که با رأی دادن به قطعنامه‌ها ارتباط ندارد. در مواردی که دولتها مایل باشند به قواعد تنظیم شده در قطعنامه‌ای صورت الزام آور بدهند آن را مبنای قرارداد بعدی در نظر می‌گیرند.^{۷۶} مورد دیگری که یک قطعنامه مجمع

۷۴. طبق بند ۱ ماده ۳۸ متابع مورد استفاده دیوان بین المللی دادگستری برای تصمیم در مورد اختلافات ارجاعی عبارتند از:

«... الف. مقاوله نامه‌های بین المللی اعم از عمومی و خصوصی که بموجب آن

قواعدی معین شده است که طرفین، آن قواعد را به رسمیت شناخته اند.

ب. عرف بین المللی به منزله نشانه رویه عمومی پذیرفته شده به مثاله حقوق.

ج. اصول عمومی حقوقی پذیرفته شده توسط ملل متمدن.

د. با رعایت ماده ۵۹ [اساسنامه] تصمیمات قضائی و عقاید برجسته ترین حقوقدانان ملتهای مختلف به منزله وسائل فرعی برای تعیین قواعد حقوقی.»

۷۵. مواردی که تصمیمات مجمع عمومی براساس منشور الزام آور هستند عبارتند از: تصویب قواعد آئین کار (ماده ۲۱)، رویه انتساب و تعیین وظایف کارمندان سازمان ملل متحد (بند ۱، ماده ۱۰۱)، تعیین بودجه سازمان و توزیع هزینه‌ها میان اعضاء (ماده ۱۷)، پذیرفتن به عضویت، تعلیق حقوق یک عضو و اخراج آن از سازمان (ماده ۶)، تصویب موافقنامه‌های قیمومت (ماده ۱۶، ۸۵ و ۷۹)، تصویب موافقنامه‌های سازمان ملل مشهد با کارگزاری‌های تخصصی (ماده ۶۳) و مواردی که پس از توصیه‌های مجمع در زمینه حفظ صلح و امنیت بین المللی در بند ۲ ماده ۱۸ برشمرده شده اند.

۷۶. از جمله قطعنامه‌هایی که بعداً به صورت عهدنامه درآمدند می‌توان به اعلامیه جهانی حقوق

←

عمومی صورت الزام آور پیدا می‌کند هنگامی است که یکی از مقررات منشور سازمان ملل متحده را مورد تفسیر قرار می‌دهد و این تفسیر مورد قبول عام می‌باشد. همچنین قطعنامه مجمع عمومی ممکن است اصول و قواعد حقوق بین الملل را اعلام یا تفسیر کند. قطعنامه مزبور طبعاً خصوصیت اعلامی دارد؛ اما با هرحال قطعنامه‌ای که قاعده‌یا اصلی از حقوق بین الملل در آن اعلام شده است و در تصویب آن دولتها متعلق به نظامهای ارزشی گوناگون رأی موافق داده‌اند، حائز اهمیت فراوان می‌باشد.^{۷۷} می‌توان پذیرفت که چنین قطعنامه‌ای یک قاعده عرفی حقوق بین الملل را اعلام می‌دارد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که آنچه به یک قطعنامه توصیه ای مجمع عمومی، خصوصیت الزام آور می‌بخشد، تنها اراده دولتها به الزامی دانستن آن است و این اراده حاصل رضایتی است که در چهارچوب شرایط بین المللی برای اجرای آن وجود دارد. بدین ترتیب، حتی اگر تصمیمات مجمع عمومی به اتفاق آرا گرفته شود اما رضایت دولتها به اجرای مفاد آن وجود نداشته باشد، آن تصمیمات هیچگاه صورت الزام آور نخواهد یافت.

قطعنامه تعریف تجاوز در زمرة قطعنامه هائی است که ویژگی تفسیری دارد و عبارت عمل تجاوز مذکور در بند ۱ ماده ۱ و ماده ۳۹ منشور را در راستای توسعه حقوق بین الملل مورد تفسیر قرار می‌دهد. این قطعنامه

→ بشر ۱۹۴۸ اشاره کرد که مبنای تنظیم میثاقهای حقوق بشر قرار گرفت (۱۹۶۶)، یا اعلامیة اصول حقوقی حاکم بر فعالیت دولتها در اکتشاف و استفاده از فضای موارای جو (۱۹۶۳) که بعداً به صورت عهدنامه تجسس یافت (۱۹۶۷). رک. به: منصور فراسیون، راهنمای سازمان ملل متحده، تهران: انتشارات وزارت علوم و آموزش عالی، ۱۳۵۴، ص ۵۹۵-۶۳۷؛ بهرام مستقیمی، مسعود طارم سری، برسی فعالیتهای سازمان ملل متحده از دیدگاه استاد (۱) خلیل سلاح، تهران: مرکز مطالعات عالی بین المللی، ص ۱۲۰-۱۲۳.

۷۷. از جمله قطعنامه‌های اعلامی، قطعنامه (۱) ۹۵ مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ مجمع عمومی در مورد تأیید اصول حقوق بین الملل پذیرفته شده در منشور و آرای دادگاه نوینبرگ، یا اعلامیة اعطای استقلال به ملتها و کشورهای مستعمره (XV) ۱۵۱۴ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۶۰ و اعلامیة اصول حقوق بین الملل درباره روابط دوستانه و همکاری میان ملتها طبق منشور ملل متحده (XXV) ۲۶۲۵ مورخ ۴ نوامبر ۱۹۷۰ می‌باشند.

همچنین اصول عرفی حقوق بین‌الملل در مورد تجاوز را اعلام می‌کند. گذشته از این، قطعنامه تعریف تجاوز از راه اجماع دولتها متعلق به نظامهای ارزشی مختلف از تصویب گذشته است و بنابراین امکان بیشتری برای اجرای آن وجود دارد. این قطعنامه چهار هدف عمدۀ را دنبال می‌کند:

نخست. راهنمائی شورای امنیت در احراز تجاوز.

دوم. بازداشت متجاوز از هرگونه عملیات منع شده.

سوم. در صورت وقوع تجاوز، کمک به بسیج افکار عمومی برای

محکوم کردن متجاوز.

چهارم. تسهیل کمک فوری به قربانی تجاوز.

توجه هر چه بیشتر به قطعنامه تعریف تجاوز و رعایت مفاد آن، به تحقق بیشتر هدفهای قطعنامه کمک خواهد کرد و این به نوبه خود اطمینان دولتها را افزونتر خواهد ساخت و صلح و امنیت بین‌المللی کمتر در معرض نقض قرار خواهد گرفت. یکی از موارد مهمی که با مفاد قطعنامه تعریف تجاوز انطباق دارد، تجاوز عراق به ایران است. بنابراین برخورد سازمان ملل متحده به عنوان نماینده جامعه بین‌المللی نسبت به این رویداد می‌تواند عامل مؤثری در تقویت قطعنامه تعریف تجاوز و تحقق هدفهای آن یا تضعیف این قطعنامه و به خطر افتادن بیشتر صلح و امنیت بین‌المللی باشد.

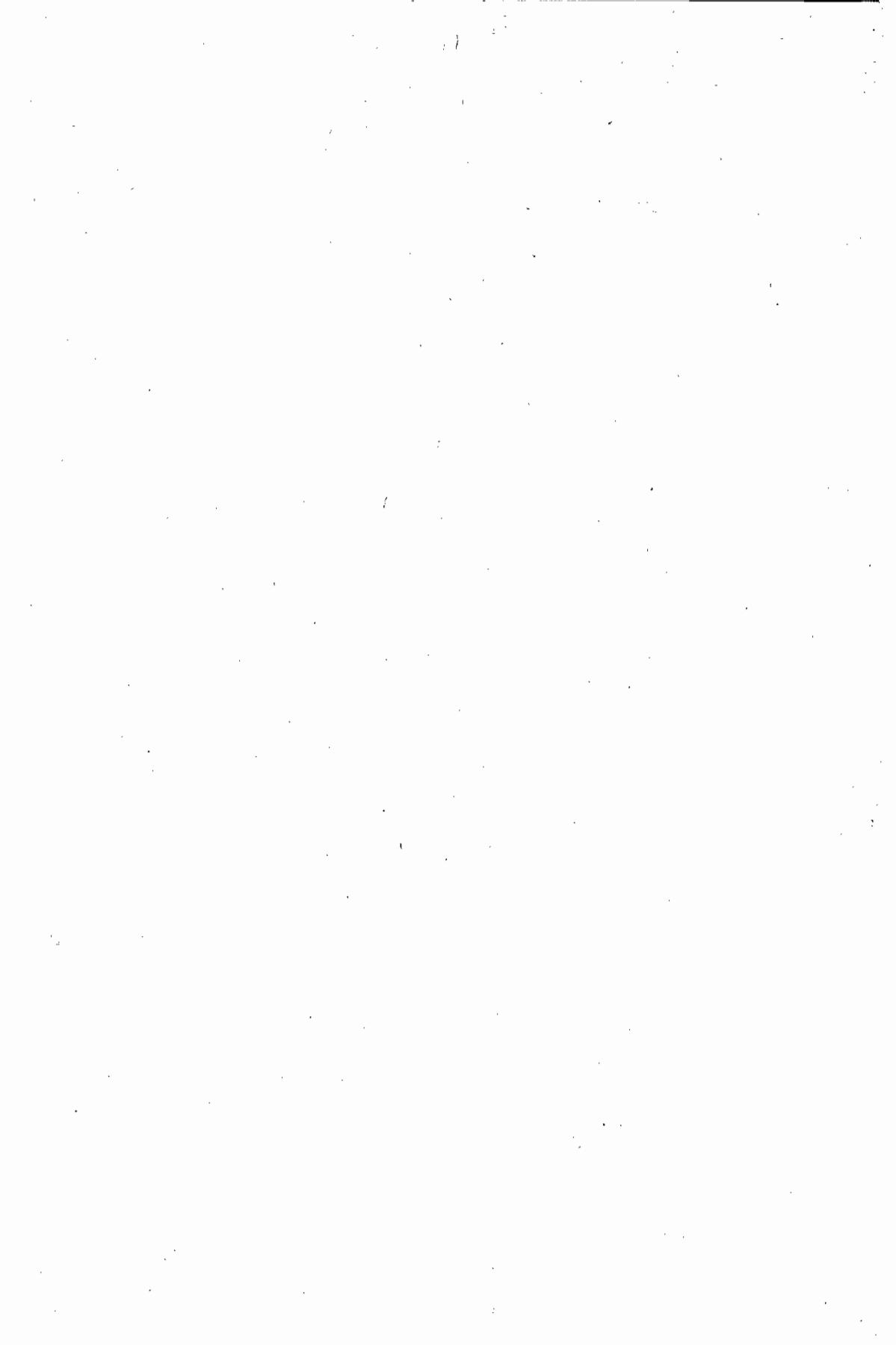
دکتر سید علی اصغر کاظمی



مسئله شمول مفاذ
کنوانسیون جدید حقوق دریاها

به کشورهای ثالث غیر عضو





بعد از آنکه حاصل تلاش متاجاوزازیک دهه تحقیق و بحث و مجادله و مصالحة نمایندگان بیش از یکصد و پنجاه کشور جهان در اجلاس‌های کنفرانس سوم حقوق دریاها^۱ به صورت مجموعه فتی - حقوقی

۱. کنفرانس‌های اول و دوم حقوق دریاها (بدون اختساب کنفرانس تدوین حقوق بین الملل ۱۹۳۰ لاهه) به ترتیب در سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۶۰ در زنوت شکل گردید؛ لکن با وجود کوشش‌های فراوان درجهت تدوین قواعد و نظامات عرفی و سنتی حاکم بر دریاها هیچچک از این دو کنفرانس موقع به تعیین قطعی عرض دریای سرزمینی نگردید. هنگامی که در سال ۱۹۶۷ مسئله در دستور کار مجمع عمومی ملل متحد قرار گرفت ابعاد جدیدی از نارسانیها و کمبودهای حقوق مدون دریاها که ناشی از دو عامل عده، یعنی بیداری تدریجی جهان سوم و پیشرفت حیرت‌انگیز تکنولوژی بود، آشکار گردید. در خلال همین اجلاس دکترین «میراث مشترک بشریت» (The Common Heritage of Mankind) وسیله آقای «آروید پاردو» (Arvid Pardo) نماینده دائمی مالت در سازمان ملل متحد مطرح شد که در نهایت منجر به تشکیل کمیته بستر دریاها گردید. پس از آنکه کمیته مذکور گزارش کار خود درخصوص بهره‌برداری صلحجویانه از بستر و زیر کف دریا در مناطق واقع در مأموری

^۱ مسک شمول ملاد کتوپسیون جدید...

بسیار پیچیده‌ای تحت عنوان «کنوانسیون حقوق دریاها» در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۸۲ در مونتگو بی جامائیکا^۲ آماده امضاء گردید، حدود بیست و دو دولت منجمله ایالات متحده امریکا و اسرائیل (رژیم اشغالگر قدس) از امضا آن خودداری نمودند. عمل این کشورها که هر یک بنابه دلایل خاص خود از گذاردن صحه ذیل این سند بسیار مهم که منشور جهانی نظام حاکم بر دریاهای را تبیین می‌نماید، امتناع کردند^۳، مسائل عدیده‌ای را از نظر حق برخورداری آنان نسبت به حقوق و امتیازات پیش‌بینی شده در کنوانسیون که صرفاً جنبه قراردادی دارد، مطرح می‌سازد.

به تصدیق و اذعان حقوق‌دانان برجسته دنیا، ایران تنها کشوری بود که هنگام امضا این کنوانسیون طی اعلامیه‌ای مستدل، صریح و کتبی در

→ حاکمیت ملی به نفع جامعه بشریت را در سال ۱۹۷۰ تقدیم مجمع عمومی نمود، این مجمع با مشاهده وسعت موضوعات و مشکلات، طی قطعنامه‌ای کمیته بستر دریاها را مأمور بررسی و تهیه مقدمات کنفرانس سوم حقوق دریاها نمود. اولین اجلاس این کنفرانس در سال ۱۹۷۳ در کاراکاس—ونزوئلا تشکیل شد و از آن پس اجلاس‌های پی درپی تا سال ۱۹۸۲ متوالیاً در نیویورک ادامه داشت و در خلال آنها نظام نوین حقوق دریاها و سیله حقوق‌دان و دیپلماتها بررسی و تدوین گردید. کنوانسیون جدید حقوق دریاها (United Nations Convention on the Law of the Sea) محصول کار همین کنفرانس می‌باشد. برای بررسی متن کامل کنوانسیون رک. به:

United Nations Document A/ Conf. 62/ 122 7 October 1982.

2. Montego Bay- Jamaica

۳. این کنوانسیون که شامل ۳۲۱ ماده و ۹ الحاقیه می‌باشد در ۴۰ کشور روز بازشدن برای امضاء در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۸۲ وسیله نمایندگان ۱۱۹ کشور به امضاء رسید. کنوانسیون جدید حقوق دریاها ۱۲ ماه پس از الحاق ۶۰ کشور رسماً قدرت اجرائی خواهد یافت. هنگام تصویب کنوانسیون جدید حقوق دریاها در اجلاس پایانی کنفرانس سوم حقوق دریاها در ۳۰ آوریل ۱۹۸۲ در نیویورک، ۱۳۰ هیئت نمایندگی به آن رأی مثبت دادند، ۴ کشور رأی منفی (آرای کشورهای ایالات متحده امریکا، اسرائیل (رژیم اشغالگر قدس)، ترکیه و ونزوئلا منفی بود) و ۱۷ رأی ممتنع. برخی از کشورها که در جامائیکا آنرا امضاء نکردند، در فرستهای بعدی آنرا امضاء نمودند. لازم به توضیح است که صرف تصویب یا امضا کنوانسیون، ایجاد تعهد قانونی برای کشوری نمی‌کند و برای این امر بایستی هر دولت طبق قوانین داخلی خود نسبت به تصویب نهائی در سیستم قانونگذاری (قوه مقته) وارانه استاد رسمی الحاق طبق مفاد پیش‌بینی شده در کنوانسیون اقدام نماید.

ارتباط با مسئله شمول مفاده کنوانسیون به دولتهای غیرعضو— که از این پس «کشورهای ثالث» نامیده می‌شوند— موضع خود را اعلام نمود. آگاهی از ابعاد مختلف حقوقی و آثار سیاسی— نظامی و اقتصادی این موضع‌گیری برای مسئولان، دست‌اندرکاران، حقوقدانان و محافل آکادمیک کشور مفید به نظر می‌رسد.

در این بررسی، ایالات متحده امریکا به عنوان یک نمونه بارز کشور ثالث غیرعضو کنوانسیون جدید حقوق دریاها آورده شده است. با مراجعه به تاریخ معاهدات عمدۀ بین‌المللی ملاحظه می‌کنیم که این کشور در موارد عدیده از تصویب یا پیوستن به عهدنامه هائی چون میثاق ملل متحده، قراردادهای بین‌المللی مرتبط با حقوق بشر^۴ و کنوانسیون حقوق معاهدات وین امتناع ورزیده است؛ اما این امر باعث آن نشده که امریکا در موقعی که منافع و مصالح آن دولت ایجاد می‌کرده است به مفاده مدون این قراردادها به اعتبار قدرت عرفی آنها توسل نجويد.^۵ در تحلیل حاضر خواهیم دید که آیا امریکا و سایر کشورهای ثالث که از امضای کنوانسیون تاکنون امتناع ورزیده‌اند، خواهند توانست به اتکا و با تمتسک به قدرت عرفی کنوانسیون جدید حقوق دریاها مدعی برخورداری از حقوق و امتیازاتی از قبیل عبور

۴. لازم به تذکر است که ایالات متحده امریکا با تمتسک به معاذیر مختلف منجمله محدودیتهای قانون اساسی خود، بقدرت به کنوانسیونها و اعلامیه‌ها و قطعنامه‌های سازمان ملل مرتبط با حقوق بشر پوسته است. از آن جمله میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶ و کنوانسیون پیشگیری و منع کشتار دسته جمعی (ژنو سید Genocide مورخه ۱۹۴۸ می) باشد که تاکنون کشور مذکور به آنها ملعون نگردیده است.

۵. دریک مورد خاص ایالات متحده امریکا در طرح دعوای خود در دیوان دادگستری بین‌المللی علیه ایران در قضیة گروگانهای سفارت امریکا در تهران اشاره به قدرت عرفی کنوانسیون ۱۹۶۱ وین درباره روابط دیپلماتیک نموده و در این استدلال نیز به مفاده کنوانسیون حقوق معاهدات که عضو آن نیست، استناد جسته است. رک. به:

Memorial of the Government of the United States of America in the Case concerning United States Diplomatic and Consular Staff in Tehran (United States of America v. Iran) 42 n.2 (1980).

ترانزیتی از تنگه‌های بین‌المللی یا بهره‌برداری از منابع غنی بستر دریاها در خارج از محدوده حاکمیت ملی کشورهای ساحلی و سایر مواردی که صرفاً جنبه قراردادی دارد، بشوند یا خیر؟

بطوریکه خواهیم دید عبور زیردریائی از تنگه‌های بین‌المللی در حالت غوص یا پرواز از فراز آبهای تنگه‌ها امتیازاتی است که صرفاً در چهارچوب مذاکرات کنفرانس سوم حقوق دریاها به کشورهای عضو کنوانسیون داده شده و بعضی مغایر عرف متداول بین‌المللی است؛ از جانب دیگر دستیابی به چنین امکانات و امتیازاتی برای گسترش ناوگان عظیم امریکا در چهارچوب موازن و حشتم اتمی، حیاتی است.

این بررسی کوششی است برای روش نمودن جوانب و جنبه‌های مختلف این مسئله و آثار مترقب بر آن برای کشورهای ثالث غیرعضو در کنوانسیون جدید حقوق دریاها.^۶

۱

طرح مسئله

کنفرانس سوم حقوق دریاها که بنا به مأموریت جامع الاطراف واگذاری از طرف مجمع عمومی ملل متحده مسئولیت بررسی و تدوین نظام نوین حقوقی ناظر بر دریاها را عهده دار گردید، در پاره‌ای موارد بنا به نیاز و ضرورتهای حاکم بر روابط بین‌المللی، بدعتهایی در این قلمرو از خود به

۶. لازم به تذکر است که علاوه بر ایالات متحده امریکا کشورهای دیگری از اروپای غربی مانند انگلستان، آلمان غربی، ایتالیا، اسپانیا و بلژیک نیز همراه ژاپن که شرکتهای آنها منافع بسیاری در بهره‌برداری از منابع اعمق اقیانوسها در مواردی حاکمیت ملی کشورهای ساحلی یعنی جاشی که میراث مشترک بشریت نامیله می‌شود دارند، از اعضای کنوانسیون خودداری کرده‌اند. ترکیه و وزوئلا به دلیل اختلافات دویا چند جانبه برای تحديد حدود مناطق دریائی، آرژانتین بر سر مالکیت مورد اختلاف جزایر فالکلند، لبیی بر سر اختلاف فلات قاره با تونس و آلبانی، از جمله کشورهایی هستند که تاکنون کنوانسیون را اعضاء نکرده‌اند.

چای گذارد که بعض اخراج از عرف متدال و روند تحول تدریجی حقوق بین الملل بود. به عبارت دیگر، محدودی از مقررات بسیار مهم تبیین شده در کنوانسیون جدید حقوق دریاها ناشی از بدبستانهای سیاسی بود که در نهایت، وسیله حقوقدانها در قالب مواد متعدد قانونی تنظیم و تدوین گردید. از آن جمله می‌توان اشاره به مسئله عبور زیر دریائیها در حال غوص و پرواز از تنگه‌های بین المللی، شامل عبور زیر دریائیها در خود ناشی از سلسله هواپیماها از فراز آبهای تنگه‌ها تسود. این قاعده مدون، خود ناشی از مذاکرات بسیار طولانی برای فراهم آوردن زمینه پذیرش و تثیت ۱۲ مایل دریائی عرض دریای سرزمینی^۷ بود که ماهیتاً نظام حقوقی آبهای واقع در تنگه‌های بین المللی را در جهت گسترش حاکمیت دولت ساحلی و محدود نمودن حق استفاده از آنها را برای کشورهای ثالث، دستخوش تغییر قرار می‌داد.

همانگونه که در جای دیگر مشروحأ توضیح داده شده است^۸، کشورهای بزرگ دریائی بویژه ایالات متحده امریکا و کشورهای اروپائی با تعریض عرض دریای سرزمینی به ۱۲ مایل و تسری آن به تنگه‌های بین المللی شدیداً مخالف بودند و اعتقاد داشتند که در چنین صورتی، تحریک و گسترش ناوگانهای جنگی و تجاری آنها از این آبراهها مواجه با

۷. «دریای سرزمینی» (territorial sea) منطقه‌ای از دریا چسبیده به سواحل به عرض ۱۲ مایل از خطوط مبدع است که در آن کشور ساحلی نوعی حاکمیت قلمرویی اعمال می‌کند. در این آبها که در مالکیت و حاکمیت کشور ساحلی است، دولت ساحلی با قبول اصل عبور بی‌ضرر کشتیهای بیگانه که تحت ضوابط خاصی انجام می‌گردد، از قسمی از حاکمیت مطلق خود به نفع جامعه بین المللی چشم پوشی می‌کند. برای بررسی بیشتر رک. به قسمت دوم «کنوانسیون جدید حقوق دریاها» در ارتباط با موضوع دریای سرزمینی و منطقه ناظرات: مواد ۱۵—۲، و عبور بی‌ضرر: مواد ۲۶—۱۷.

۸. رک. به: علی اصغر کاظمی، «وضعیت کشتیهای جنگی در کنوانسیون جدید حقوق دریاها»، مجله سیاست خارجی، شماره ۱، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۵، ص ۱۶۳. همچنین علی اصغر کاظمی، مسئله پرواز از فراز مناطق مختلف دریائی در کنوانسیون جدید حقوق دریاها، مونوگراف، بهمن ۱۳۶۵—تهران.

محدودیتهای مقررات عبوری ضررخواهد شد. بدین ترتیب، قاعدة عبور ترانزیتی^۹ از تنگه‌های بین‌المللی و آبهای مجمع‌الجزیره‌ای که محدودیتهای مقررات عبوری ضرر را کاهش می‌داد، به کنوانسیون جدید راه پیدا کرد.

نوآوریها و بدعثگزاریهای کنوانسیون جدید حقوق دریاها منحصر به موارد فوق نیست و اشاره خاص به آنچه که در بالا ذکر شد، تنها برای عینیت بخشیدن به ابعاد عملی مسئله در ارتباط با مشروعت حضور و عبور ناوگانهای جنگی قدرتهای بیگانه (بvoie ایالات متحده امریکا) در خلیج فارس و تنگه هرمز می‌باشد. این مسئله شامل حال کلیه مواردی در کنوانسیون می‌گردد که به نحوی از انحصار حقوق و تکالیف جدیدی به صورت قراردادی و خارج از قواعد عرفی برای کشورهای امضا کننده ایجاد می‌نماید. از آن جمله می‌توان به فلسفه ایجاد مناطق انحصاری اقتصادی^{۱۰}، حق بهره‌برداری از منابع واقع در بستر اقیانوسها در محدوده خارج از حاکمیت ملی کشور ساحلی (منطقه میراث مشترک بشریت)^{۱۱}، حق برخورداری از خدمات دیوان بین‌المللی حقوق دریاها^{۱۲} ... و بسیاری دیگر اشاره نمود.



بحث اصولی از دیدگاه حقوق معاهدات

در حقوق بین‌الملل قاعده‌ای کهن وجود دارد که بر اساس آن یک

transit^{۱۰}. لازم به یادآوری است که در قاعدة عبور ترانزیتی، زیردریائیها ملزم به عبور در سطح آب و نشان دادن پرچم خود نیستند؛ بعلاوه هواپیماها نیز می‌توانند بدون مانع از فراز آبهای تنگه‌ها عبور کنند. در صورتیکه هر دو مورد فوق در دریای سرزمینی کشورهای ساحلی تابع عبوری ضرر بوده و ممنوع است.

10. Exclusive Economic Zone.

11. The Common Heritage of Mankind.

12. International Tribunal for the Law of the Sea.

قرارداد نمی‌تواند بدون رضایت کشورهای ثالث برای آنها ایجاد حقوق یا تکالیفی نماید. این اصل که اصطلاح لاتین آن *“pacta tertiie nec nocent nec prosunt”* می‌باشد، در ماده ۳۴ کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ وین نیز عیناً مدون شده است و بموجب آن، یک معاهده، تعهدات یا حقوقی برای یک کشور ثالث بدون موافقت آن بوجود نمی‌آورد.^{۱۳} این اصل، هم وسیله دیوان دائمی دادگستری بین المللی در قضیه «مناطق آزاد» و در ارتباط با عدم تسری ماده ۳۵^{۱۴} قرارداد ورسای به دولت غیر عضو سوئیس^{۱۵}، و هم توسط دیوان بین المللی دادگستری در قضیه فلات قاره دریای شمال^{۱۶} در مورد عدم شمول قاعدة خط منصف (ماده ۶ قرارداد فلات قاره ۱۹۵۸ ژنو) به کشور غیر عضو یعنی آلمان فدرال مورد تأیید و تأکید بوده است.

برخی از حقوقدانان بین المللی استدلال کرده‌اند که قاعدة عمومی یاد شده در بالا مثل اکثر قواعد حقوقی دارای استثنائی است که بدون توجه به آنها نمی‌توان داوری قاطعانه‌ای روی مسئله نمود. معهداً این استثنایات همواره مورد پذیرش عموم نبوده است و در بعضی از آنها اختلاف نظر وجود دارد. کمیسیون حقوق بین الملل که مسئولیت تهیه پیش‌نویس کنوانسیون حقوق معاهدات وین را عهده دار بود، در این امر اتفاق نظر داشت که «یک معاهده به خودی خود برای کشورهایی که طرف معاهده نیستند،

۱۳. برای مطالعه یک متن فارسی نسبتاً مفید و تازه در خصوص کنوانسیون ۱۹۶۹ وین رکبه: یان براون لی، «نظری اجمالی بر حقوق معاهدات»، ترجمه احمد قطینه، مجله حقوقی، شماره پنجم، بهار ۶۵ (دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی ایران)، ص ۱۷۹-۲۱۶، در صفحه ۲۰۱ (این کنوانسیون از تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۹۸۰ قدرت اجرائی پیدا کرده است). همچنین رک. به مقاله زیر که در تدوین این بررسی از برخی نظرات آن استفاده شده است:

LUKE T. LEE: "The Law of the Sea Convention and Third States", 77 American Journal of International Law, (1983), pp. 451-568.

14. The Free Zones of Upper Savoy and the District of Gex Case 1932 Permanent Court of International Justice (PCIJ), ser. A/B No. 46, at 141.

15. The North Sea Continental Shelf Cases, 1969 ICJ Rep. 3, 25-26.

ایجاد تعهد نمی‌کند.»^{۱۶}

از جمله کمیسیون مذکور این نظریه را که معاهدات اموجد رژیمهای حقوقی عینی – مثلاً غیرنظامی کردن یک منطقه از طریق بستن عهدهنامه و یا تأسیس نظام حقوقی برای یک گذرگاه عمده‌آبی – در حقوق کنونی معاهدات، موقعیتی ممتاز دارند واستثنای بر اصل هستند، پنذیرفت.^{۱۷}

البته تحت شرایطی خاص و در موارد مشخص، یک قرارداد ممکن است حقوق و تکالیفی برای یک کشور ثالث ایجاد کند. در همین زمینه ماده ۳۵ کنوانسیون وین چنین پیش‌بینی نموده است:

«مقررات یک معاهده در صورتی برای یک کشور ثالث ایجاد تعهد می‌کند که قصد امضا کنندگان معاهده چنین باشد و کشور ثالث نیز آن تعهد را صراحتاً و کتابی پنذیرد.»

مع الوصف در پاره‌ای موارد ممکن است بدون آنکه ذکر صریحی در کنوانسیون بعمل آمده باشد، ادعای شود که کشور یا کشورهای ثالثی از نتایج مقاد آن متأثر می‌شوند. مورد اخیر مربوط می‌شود به معاهداتی که به خاطر منافع جامعه بشریت و اصول انسانی قواعدی را که بعضًا در قلمرو عرف بین‌المللی جا افتاده است، مدون کرده باشد، مانند کنوانسیون‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ لاهه در ارتباط با اصول حقوقی جنگ و بیطرفي و یا قراردادهای ۱۹۴۹ زنو که به جهاتی مکمل آنها به شمار می‌آید. مورد دیگر آن معاهداتی است که متضمن مجازاتهای قانونی علیه کشور متجاوزی است که حقوق بین‌الملل را نقض کرده باشد.^{۱۸} کنوانسیون حقوق

۱۶. رک. به: «نظری اجمالی بر حقوق معاهدات»، مأخذ یاد شده بالا، ص ۲۰۱.

۱۷. همان مأخذ، ص ۲۰۱.

۱۸. کنوانسیون حقوق معاهدات وین در مورد تعهدات یک کشور مهاجم ناشی از یک معاهده و در نتیجه اقدامات متخذه براساس منشور ملل متحده، قائل به استثناء شده است؛ از جمله در بند ۶ ماده ۲ منشور پیش‌بینی شده است: «سازمان طوری اقدام خواهد کرد که کشورهای غیر



معاهدات وین اختلاف نظر موجود بین حقوقدانان در ارتباط با «قید تعهد به نفع طرف ثالث»^{۱۹} را به نحوی صریح در ماده ۳۶ به شرح زیر فیصله داده است:

۱. از مفاد یک معاهده تنها در صورتی حقی برای یک کشور ثالث بوجود می آید که طرفهای آن معاهده قصدشان از مفاد آن تفویض آن حق به کشور ثالث یا گروهی از کشورها که کشور ثالث وابسته بدان است و یا همه کشورها، باشد و کشور ثالث با این امر موافقت کند. مادامی که کشور ثالث مخالفتی نکرده است، موافق فرض می شود مگر آنکه معاهده به نحو دیگری پس بینی کرده باشد.
۲. کشوری که بموجب مقررات بند ۱ فوق الذکر از حقی استفاده می کند، بایستی شرایط مقرر در معاهده را در باب نحوه استفاده از حق مذکور و یا شرایطی را که براساس معاهده شکل گرفته است، رعایت نماید».

در عبارات فوق اساس رضایت و اراده کشورهای عضو معاهده نکته کلیدی است و مآلًا نمی توان وجود چنین نیتی را در صورت عدم تصریح، مفروض دانست.^{۲۰} البته برخی از حقوقدانان معتقدند که در مواردی مانند قراردادهای مربوط به حق عبور از آبراههای بین المللی که جنبه عام و اطلاق

عضو ممل متحده، اقدامات خود را در حدودی که برای حفظ صلح وامنیت بین المللی لازم است، با این اصول منطبق نمایند.
به عقیده بسیاری از حقوقدانان مفاد بند مذکور عملاً کشورهای غیر عضورا در شمال مجازاتهائی قرار می دهد که به لحاظ ضمانت اجرای منشور پس بینی شده است.

19. stipulation pour autrui

۲۰ لازم به تذکر است که کشور ثالث همواره می تواند اگر منافعش ایجاد کند با عدم استفاده از حق خاصی که از طرف کشورهای متعاهد دیگر برای آن منظور گردیده است، اساس وجود و نافذ بودن مفاد قرارداد را انکار نماید. بموجب بند ۲ ماده ۳۷ کنوانسیون حقوق معاهدات وین، حق تفویض شده به کشور ثالث را نمی توان فسخ یا تعديل نمود اگر مسلم باشد که اقدام به چنین امری موقول به موافقت کشور ثالث است. مقایسه کنید با «نظری اجمالی بر حقوق معاهدات»، همان مأخذ ص ۲۰۴ و ۲۰۳.

بر «تمام کشورها»^{۲۱} یا «تمام ملتها»^{۲۲} را دارد، قرارداد بین المللی حتی در آینده نیز ممکن است حقوقی برای کشورهایی که تازه بوجود می‌آیند، ایجاد نماید.^{۲۳} آبراههای بین المللی مورد نظر در اینجا کانال سوئز، کانال پاناما و کانال کیل هستند که در قراردادهای ناظر به بهره‌برداری از آنها عبارت «تمام ملتها» یا «تمام کشتیهای جنگی و تجاری بدون توجه به پرچم آنها» بکار گرفته شده است.^{۲۴} در کنوانسیون جدید حقوق دریاها صراحت کمتری در اشاره به طرفهای متعاهد وجود دارد و غالباً اصطلاحات کشورهای ساحلی، کشورهای مجمع الجزیره‌ای، کشورهای بدون ساحل و یا عبارت ساده «کشور» بسته به مقوله و موضوعات مورد نظر، بکار گرفته شده است.

۳

ماهیت قراردادی کنوانسیون و حقوق و تکالیف ناشی از آن

الف. مواضع ایران دریانیه و اعلامیه نهائی

بطوریکه قبل اشاره شد، هیئت نمایندگی ایران بمحض ماده ۳۱۰ کنوانسیون حقوق دریاها هنگام امضای آن، هم دریانیه شفاہی در اجلاس دسامبر ۱۹۸۲ در مونتگوی و هم در اعلامیه کتبی، موضع بسیار ظریف و دقیقی در ارتباط با ماهیت قراردادی کنوانسیون جدید و حقوق و تکالیف

21. All States
22. All Nations

: رک. به ۲۳.

JIMENEZ DE ARECHAGA: "Treaty Stipulations in favor of Third States", 50 American Journal of International Law (1956), pp. 338, 356.

۲۴. مثلاً رک. به: ماده ۱ قرارداد قدانطیه ۱۸۸۸ در مورد کانال سوئز، ماده ۳ قرارداد ۱۹۰۱ Hay-Pauncefote معاہدة ۱۹۱۹ و رسای در مورد کانال کیل.

ناشی از آن اتخاذ وارانه نمود. هدف اصلی از تسلیم این اعلامیه که مواد متعدد دیگری را نیز دربر می‌گرفت آن بود که در آینده از تفسیرهای احتمالی موادی که مغایر با روح و مقصود اصلی و موضع قبلی و یا ناهماهنگ با قوانین و مقررات ملی و داخلی ایران است، احتراز بعمل آید.

از آنجا که در عمل و در اجلاس آوریل ۱۹۸۲ نیویورک مشهود گردیده که برخی از کشورها منجمله ایالات متحده امریکا از تصویب و امضای کنوانسیون جدید حقوق دریاها امتناع خواهند ورزید، لازم بود با توسل به یک استدلال قاطع حقوقی، راه کشورهای ثالث غیر عضو برای بهره‌گیری از حقوق مدون پایه ریزی شده در کنوانسیون به نحوی مسدود گردد.

بدین ترتیب اولین موضع اعلام شده وسیله هیئت نمایندگی ایران در ارتباط با موضوع مورد بحث در این مقاله به شرح زیر بود:

«علی رغم خصیصة مورد نظر کنوانسیون که شامل عام و طبیعت تقنینی آن می‌باشد، برخی از مقررات آن که صرفاً نتیجه بدء بستانهای ^{۲۵} سیاسی بوده ضرورتاً جنبه تدوین عرف موجود یا رویه جاری به صورتیکه ماهیت تعهدآمیز داشته باشد، ندارد و بتایابین با نگرش به ماده ۳۴ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین درباره حقوق معاهدات، طبیعی است که تنها کشورهای عضو کنوانسیون حقوق دریاها می‌توانند از حقوق قراردادی ناشی از آن بهره‌مند شوند.» ^{۲۶}

در ادامه این بند موارد خاص از کنوانسیون که شامل ملاحظات فوق قرار می‌گیرند صریحاً تذکر داده شد. این موارد عبارت بودند از: حق عبور ترانزیتی از تنگه‌های بین‌المللی (ماده ۳۸)، حق برخورداری از منطقه

25. quid-pro-quo

۲۶. رک. به: سخنرانی نماینده ایران در یکصد و یکمین جلسه مجمع عمومی کنفرانس سوپر حقوق دریاها در تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۸۲، مدرک:

UN Doc. A/CONF. 62/PV. 191 at 32 (1983); see also: Office of the Special Representative of the Secretary General for the Law of the Sea, Law of the Sea Bulletin No.1, December 1983. p. 17.

انحصاری اقتصادی (فصل پنجم)، حق بهره‌برداری از منابع واقع در بستر اقیانوسها و میراث مشترک بشریت (فصل یازدهم). عبارت نهائی طوری تنظیم شده بود که ممنوعیتهای مذکور منحصر به موارد ذکر شده نگردیده و بعضاً هر حقوق و امتیاز دیگری را که وسیله کنوانسیون ایجاد شده نیز در برابر گیرد.^{۲۷}

ب. موضع کشورهای جهان سوم (اعضای گروه ۷۷)^{۲۸}

موضوعگری ایران که مورد حمایت بسیاری دیگر از هیئت‌های نمایندگی قرار گرفت، باعث شد برخی دیگر از کشورها نیز بدان تأسی کرده و کتاباً یا شفاهآ در ارتباط با حق برخورداری کشورهای ثالث غیر عضو از حقوق و مزایای پیش‌بینی شده در کنوانسیون اعلام موضع نمایند. به استناد آنچه که در بالا ذکر شد و با مراجعت به نظرات دیگر هیئت‌های نمایندگی به نظر می‌رسد که قصد مورد نظر ماده ۳۶ کنوانسیون حقوق معاهدات وین در ارتباط با «قید تعهد به نفع طرف ثالث» را قاعدتاً بایستی در بیانات و اعلامیه‌های نهائی کشورهای شرکت کننده در اجلاس پایانی کنفرانس سوم حقوق دریاها در مونتگویی – جامائیکا مورد جستجو قرار داد. بیانیه‌های معدودی که در دسامبر ۱۹۸۲ بطور تلویحی یا تصریحی ارائه گردید (تنها بیانیه ایران تصریح به موضوع داشت) همگی حاکی از این بود که کشورهای امضا کننده کنوانسیون قصد ایجاد حق برای کشورهای ثالث غیر عضو را نداشته‌اند.

. ۲۷. همان مأخذ.

۲۸. "Group of 77" یکی از گروههای بسیار مهم در سازمان ملل متحده متشکل از حدود یکصد و بیست کشور مستقل است که عمدهاً کشورهای در حال توسعه جهان سوم را شامل می‌گردد. این گروه در آغاز تولد، تنها ۷۷ عضو دانست و به همین جهت با وجود افزایش اعضاء هنوز به همان اسم نامیده می‌شود. گروه ۷۷ دارای قدرت سیاسی بسیار تعیین کننده‌ای در تصمیم‌گیریهای مجمع عمومی ملل متحد و ارگانهای وابسته به آن می‌باشد. در کنفرانس سوم حقوق دریاها نیز این گروه از اهمهای قدرت عددی و آرای خود به نجوبایسته استفاده نمود.

علاوه بر موارد فوق، یک موضوعگیری خاص که از جانب رئیس گروه ۷۷ (مشکل از حدود ۱۲۰ کشور جهان سوم) بعمل آمد، با اشاره به ماهیت کنوانسیون به عنوان «مجموعه به هم پیوسته» (package deal) استفاده از اجزای منتخب آن به صورت اختیاری و عدم رعایت بقیه مفاد کنوانسیون را غیرممکن و خارج از قاعده توصیف کرده و تصریح نموده است که: «هیچ کشوری نمی‌تواند در صورت عدم الحق به کنوانسیون، مدعی برخورداری از قواعد یا حقوق تازه‌ای که وسیله آن ایجاد گردیده است، بشود.»^{۳۰}

ج. موضع رئیس کنفرانس سوم حقوق دریاها

آقای «تامی گه»^{۳۱} رئیس هیئت نمایندگی سنگاپور که ریاست عالیة کنفرانس سوم حقوق دریاها را در اجلاسهای پایانی به عهده داشت نیز طی بیانیه و مصاحبه‌های صراحتاً اظهار نمود که منافع امنیتی و نظامی و اقتصادی ایالات متحده امریکا در صورت عدم امضای کنوانسیون ضرورتاً از

۲۹. دیگر کشورهایی که به طریقی در ارتباط با حقوق کشورهای ثالث بیاناتی ابراد نمودند عبارت بودند از: کانادا، کامرون، تانزانیا، جمهوری سوسیالیستی بلروسی، اندونزی و اتحاد جماهیر شوروی. برای بررسی نظرات آنها رک. به صورت جلسات نشتهای ۶ تا ۱۰ دسامبر ۱۹۸۲ در مونتگوی - جامائیکا.

۳۰. ریاست گروه ۷۷ در اجلاس پایانی کنفرانس سوم حقوق دریاها در جامائیکا هیئت نمایندگی پرو آقای «آریاس شرایبر» (Arias-Schreiber) بود.

رک. به: UN Doc. A/CONF. 62/PV. 185 at 66.

تئوری package deal عنوان شده وسیله رئیس هیئت نمایندگی پرویکی از بدعهای کنفرانس سوم حقوق دریاها بود که بدون شک در روند مذاکرات و جمع‌بندی آرا و نظرات به صورت اجماع (consensus) اثرات بسیار تعیین‌کننده‌ای به جای گذاشت. کشورهای اروپای شرقی به رهبری و تحت تأثیر موضع هیئت نمایندگی اتحاد جماهیر شوروی نیز از فلسفه به هم پیوستگی و package deal کنوانسیون در مقابل غرب به سرکردگی ایالات متحده امریکا که نظر چندان خوشی با قضیه نداشتند، شدیداً حمایت می‌کردند.

31. Tommy Koh

طريق قدرت عرفی حقوق بین الملل تأمین نخواهد شد، و نتیجتاً این کشور در ارتباط با بهره‌گیری از حق عبور ترانزیتی از تنگه‌های بین المللی که با منافع حیاتی و استراتژیکی امریکا پونددارد، مواجه با مخاطراتی خواهد شد و موضع ضعیفی در مقابل کشورهای عضو کنوانسیون خواهد داشت.^{۳۲}

رئیس کنفرانس در جای دیگر این ادعای را که بجز قسمت یازدهم کنوانسیون بقیة مواد آن صرفاً قواعد عرفی حقوق بین الملل را تدوین می‌کند رد کرد. برای اثبات نظر خود، آقای «گه» دو مثال بارز از متن کنوانسیون آورد و آنها عبارت بودند از حق عبور ترانزیتی از تنگه‌های بین المللی و خطوط عبور مجمع‌الجزیره‌ای. حتی در موارد دیگر مثلاً ماده ۷۶ کنوانسیون درباره فلات قاره نیز نوآوریهای نظیر «شیب قاره‌ای»^{۳۳} و «فراز قاره‌ای»^{۳۴} در کنوانسیون به چشم می‌خورد که نتیجه داد و ستد امتیاز برای تقسیم عواید حاصله از منابع واقع در مواردی ۲۰۰ مایل دریائی می‌باشد (ماده ۸۲).^{۳۵}

استدلال فوق را حتی می‌توان به مواد بسیار شاخص دیگر کنوانسیون تعمیم داد. از جمله در ماده ۳ آن که صحبت از حقوق هر کشوری^{۳۶} برای تعیین عرض دریای سرزمینی خود تا حد ۱۲ مایل دریائی از خطوط مبدع می‌نماید، می‌توان ادعای نمود که مقصود، هر کشور عضو کنوانسیون می‌باشد. به عبارت دیگر کشوری که از پیوستن به این قرارداد بین المللی امتناع ورزیده در واقع از برخورداری امتیاز داده شده در ماده مذکور صرف نظر کرده است. بنابراین حتی می‌توان استدلال کرد که با وجود مقبولیت کم و بیش جهانی قاعدة ۱۲ مایل دریای سرزمینی، هنوز زمینه حقوقی لازم يا opinio juris^{۳۷} برای تلقی این اصل به عنوان یک قاعدة مسلم عرف بین المللی

32. LUKE T. LEE, "The Law of the Sea Convention and Third States," op-cit., note to p. 542.

33. continental slope

34. continental rise

35. رک. به بیانات رئیس کنفرانس حقوق دریاهای در مدرک زیر:
Meeting of December 10, 1982, UN Doc. A/CONF. 62/27V. 193, at 23-25 (1983).

36. every state

37. عبارت است از اصلی که بر اساس آن قاعدة خاصی در opinio juris sive necessitatibus.



فراهم نیست.^{۳۸} سایر نوآوریهای کنوانسیون مانند منطقه انحصاری اقتصادی وغیره نیز در همین راستا قرار می‌گیرد و امتیاز آن صرفاً برای کشورهای عضو کنوانسیون محفوظ خواهد بود.

تحلیل حقوقی مواضع اعلام شده در ارتباط با کشورهای ثالث

یک نکته قابل تذکر در رابطه با ماهیت کنوانسیون حقوق دریاها و امتیازات و تعهدات ناشی از آن، این است که در طول سالهای مذاکره برای دستیابی به متن واحد، فرض براین بود که کلیه کشورهای عضو ملل متحد اعم از غنی و فقیر، کوچک و بزرگ، شمال و جنوب صرف نظر از هرگونه ایدئولوژی و گرایش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، به آن خواهند پیوست و مشمول مقررات آن خواهند شد. همین فرض حاکم بر نحوه دستیابی به توافقهای موردنی و مقطعي مواد گوناگون کنوانسیون بود که

→

روابط بین الملل مقبولیت و اعتبار کافی جهت اجرا به عنوان یک الزام حقوقی کسب می‌کند. اصطلاحاً گفته می‌شود که قواعد معتبر عرفی و اصول کلی حقوق بین الملل برخوردار از opinio juris می‌باشند. موازینی که برخوردار از این خصیصه هستند می‌توانند به آسانی تدوین و تبیین شده وارد قلمرو قوانین لازم الاتیاع در حقوق بین الملل شوند. برای بررسی بیشتر رک. به آرای دیوان بین المللی دادگستری در قضیة فلات قاره دریای شمال:

International Court of Justice (I.C.J.) Rep., 1969, 1 at 44.

همچنین به قضیة: Fisheries jurisdiction case, I.C.J. Rep. 1974, 1 at 23.
 ۳۸. در حال حاضر حدود ۷۸ کشور جهان در قوانین داخلی خود از قاعدة ۱۲ مایل دریای سرزمینی، و حدود ۲۳ کشور (یعنی اکثر قدرتهای بزرگ دریائی) از قاعدة قنیمی ۳ مایل استفاده می‌کنند. رک. به:

United States Department of State, Office of the Geographer, Summary of Coastal States Claims (mimeo Nov. 15, 1982), updating Limits in the Seas No. 36: National Claims to Maritime Jurisdiction (4th, rev. 1981).

براساس «اجماع»^{۳۹}، یعنی بدون توصل به ابزار متدالوں رأی گیری، اداره می شد. شاید یکی از دلایل طولانی شدن کنفرانس سوم حقوق دریاها (حدود ده سال) مربوط به همین ویژگی آن باشد. به عبارت دیگر، شرکت کنندگان برازی تدوین یک موضوع یا ماده آنقدر بحث و مجادله و مصالحه می کردند تا به یک نظر موردن توافق عام بدون رأی گیری (یعنی اجماع) دست پیدا کنند.

پس می توان بدرستی اذعا کرد که قصد و نیت شرکت کنندگان در کنفرانس، ایجاد حق و امتیاز یا تعهد متقابلی برای کشور ثالث غیر عضو نبوده است؛ زیرا اساساً چنین قصدی مغایر نیت اولیه و فلسفه برگزاری کنفرانس می تواند تلقی شود. مضافاً اینکه چنانچه مسئله را از دیدگاه حقوق موضوعه نگاه کنیم مشاهده می گردد که اکثریت قریب به اتفاق اعضای شرکت کننده در کنفرانس (یعنی کشورهای عضو گروه ۷۷ و کشورهای اروپای شرقی) مخالف برخورداری کشورهای ثالث غیر عضواز حقوق و مزایای پیش بینی شده در کنوانسیون جدید حقوق دریاها هستند.

موضوع رسمی ایران در ارتباط با ماهیت کنوانسیون که در بالا به آن اشاره شد با امعان نظر به اینکه ممکن است برخی کشورهای ثالث غیر عضو با استناد به «طبیعت تقنیسی» و نیت تدوین عرف موجود یا رویه جاری بعضی مدعی برخورداری از حقوق و امتیازات مدون شده در آن باشند، طوری بیان و اعلام گردید که این مفه احتمالی تفسیری مسدود گردد؛ لذا در آنجا به جنبه های قراردادی موضوع در چهارچوب «بده بستان» که شاخص روابط آزاد دولتهای حاکم در جامعه بین المللی است اشاره گردیده که نکته بسیار سنجیده و دقیقی به حساب می آید.^{۴۰}

39. consensus

۴۰. در حقوق بین الملل، دولتهای حاکم و مستقل می توانند به هر طریق که مصالح و منافع متقابل آنها ایجاد می کنند بین خود قراردادهای اعضاء کنند. این قراردادها که با رضایت کامل طرفین منعقد می گردند مادامی که مغایر معیارهای قطعی یا «قواعد آمرة» (jus cogens) حقوق بین الملل نباشند، ناقد و معتبر خواهند بود.

یکی از بهره‌های احتمالی این موضعگیری که دور از واقعیت هم به نظر نمی‌رسید این بود که با این تاکتیک فشار بیشتری روی ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهایی که از امضای کنوانسیون خودداری می‌کردند، وارد آمده و آنان را به خاطر حقوق و مزایائی که ممکن بود بدین طریق از دست بدنه‌ند، وادار به امضاء یا الحاق به آن در فرصتهای مقرره بنماید؛ زیرا برای ایالات متحده آمریکا بسیار حیاتی است که مثلاً از حق عبور ترانزیتی از تنگه‌های بین‌المللی استفاده کند. این امر بستگی مستقیم به حضور و گسترش و عبور زیردریائیهای اتمی آمریکا حامل مشکه‌های بالستیکی در آبراههای استراتژیک دنیا دارد. اهمیت این مسئله برای آمریکا بحدی است که در خلال مذاکرات کنفرانس سوم حقوق دریاها رئیس هیئت نمایندگی آن کشور از قول کاخ سفید به کنفرانس هشدار داد چنانچه کوچکترین محدودیتی برای گسترش ناوگان ایالات متحده در دریاهای جهان بوجود آید کشور متبوعش از امضای کنوانسیون خودداری خواهد نمود. البته این ابرقدرت به دلایل دیگر از جمله ناخشنودی از مفاد بخش یازدهم کنوانسیون در ارتباط با منابع واقع در بستر اقیانوسها در منطقه «میراث مشترک بشریت» از تصویب و امضای کنوانسیون خودداری نمود، شاید به این امید که بتواند از حقوق عرفی دیگر مفاد قرارداد استفاده نماید.^{۴۱} به

۴۱. یکی از مقامات وزارت امور خارجه آمریکا دریک بیانیه رسمی اعلام نمود که به اعتقاد دستگاه حکومتی ایالات متحده آمریکا، تصمیم پرزیدنت ریگان مبنی بر عدم امضای کنوانسیون حقوق دریاها تأثیری در گسترش ناوگان امریکائی در آبهای آزاد و عبور آنها از تنگه‌های بین‌المللی نخواهد داشت؛ زیرا [بزعم آنها] حقوق بین‌الملل موجود این حق را برابی آنها تقسیم می‌کند. رک. به روزنامه‌های واشنگتن پست مورخه ۱۰ ژوئیه ۱۹۸۲ (ص ۱۵) و نیویورک تایمز مورخه ۱۰ ژوئیه ۱۹۸۲ (ص ۵) و کریچین ساینس مانیتور مورخه ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۲ (ص ۲۴)، همچنین رک. به:

RATINER: "The Law of the Sea: A Crossroad for American Foreign Policy", 60 Foreign Affairs, pp. 1006-1018 (1982); see also: Law of the Sea Negotiations: Hearing before the Subcommittee on Arms Control, Oceans, International Operations and Environment of the US Senate Comm. on Foreign Relations, 97th Cong., 2d Sess. 8 (1982).

در مقابل بیانات فوق، یکی از دست‌اندرکاران حکومت آمریکا که از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۰

ـ

مسئله شمول مفاد کنوانسیون جدید...

تبعیت از ایالات متحده امریکا دیگر کشورهای صنعتی اروپای غربی مانند انگلستان، آلمان غربی، ایتالیا، اسپانیا، بلژیک، و در خاور دور، ژاپن که دارای تکنولوژی پیشرفته برای اکتشاف و استخراج منابع واقع در بستر اقیانوسها هستند تاکنون کنوانسیون را امضاء نکرده‌اند.

به ترغیب برخی از حقوق‌دانان و سیاستمداران غربی، کشورهای یاد شده در صدد برآمدند در خارج از چهار چوب مقررات مدون کنوانسیون اقدام به انعقاد یک قرارداد کوچک برای استخراج معادن و منابع واقع در منطقه میراث مشترک بشریت بنمایند. یعنی به عبارت دیگر، آنها می‌خواستند یک جیمه مؤلفه از کشورهای ثالث غیرعضو تشکیل بدene که عمللاً دارای امکانات فتی و تکنولوژیکی و مالی جهت سرمایه‌گذاری در بستر اقیانوسها بودند. بدین ترتیب بزعم مشوقان این فکر، آنها قادر می‌شدند عوارض ناشی از محدودیتهای حقوقی و سیاسی مترتب بر کشور ثالث را از جهات مختلف خنثی نمایند.^{۴۲}

تردیدی نیست که این طرز تلقی از کنوانسیون اندیشه خامی بود؛ زیرا حتی قبل از اجلاس پایانی کنفرانس سوم حقوق دریاها که زمزمه mini - treaty " یا همان «قرارداد کوچک» در راهروهای سازمان ملل متحده پراکنده شد، بلاfacile هیئت‌های نمایندگی عضو گروه ۷۷ عکس العمل شدیدی نشان دادند و فکر توسل به چنین عملی را محکوم نمودند. در اجلاس پایانی مونتگویی در جامائیکا نیز کشورهای امضاکننده

→ ریاست هیئت نمایندگی ایالات متحده امریکا در کنفرانس سوم حقوق دریاها را عهده‌دار بود یعنی آقای «الیوت ل. ریچاردسون» Elliot L. Richardson معتقد است که کشور متبوعش قادر نخواهد بود بدون پیوستن به کنوانسیون. جدید، انتیاگزات آن برخوردار شود. تأکید وی بیشتر روی آزادی دریانوردی کشتیهای جنگی از آبراههای بین‌المللی بود.

رک. به:

Christian Science Monitor, July 22, 1982; see also: ELLIOT L. RICHARDSON: "Power, Mobility and the Law of the Sea," 55 Foreign Affairs, pp. 902-905 (1980).

۴۲. برای بررسی بیشتر در زمینه فوق رک. به:

ANTHONY D'AMATO, "An Alternative to the Law of the Sea Convention," (Editorial Comments), 77 American Journal of International Law (1983), pp. 281-285.

کنوانسیون با آمادگی کامل با موضوع برخورد کردن و در سخنرانیها و اعلامیه‌های خود اقدام به هرگونه تواافقی در خارج از چهارچوب کنوانسیون حقوق دریاها را خیانت به جامعه بین المللی و روح فلسفه «میراث مشترک بشریت» قلمداد نمودند.

هیئت نمایندگی ایران نیز در اجلس فوق الذکر قبل از امضای کنوانسیون، موضع خودخواهانه و اشتهای سیری ناپذیر شرکتهای بزرگ چندریالیتی برای بلعیدن «میراث مشترک بشریت» را قبیح نمود. در اشاره به قرارداد کوچک نیز به کفرانس هشدار داد که جامعه بین المللی برای دفاع از حقوق مشروع خود در مسئله «میراث مشترک بشریت» پایداری خواهد نمود و ثروتها بیکران این منطقه را از تعذی و غارت هر متباوز - خواه بطور انفرادی یا از طریق انعقاد پیمان خصوصی - حفاظت خواهد کرد. هیئت نمایندگی ایران افزود که کنوانسیون حقوق دریاها می‌تواند مهمترین چهارچوب تنظیم کلیه مفاهیم حقوقی، اقتصادی و سیاسی درجهت بهره‌برداری از دریاها و ایجاد برخورد منطقی در مسئله شمال و جنوب و رابطه عادلانه بین کشورهای غنی و فقیر باشد، به شرطی که تمام دولتها به تعهدات اخلاقی خود درباره نظام نوین اقتصادی جهان پای بند باشند. در اشاره به موازین مترقبی که در متن کنوانسیون جدید تدوین گردیده است، هیئت نمایندگی ایران گفت: «دستیابی به این اصول در صورتی می‌سرمی گردد که قانون و عدالت جایگزین زور و قدرت گردد و کشورهای در حال توسعه بتوانند به دانش و تکنولوژی پیشرفته کشورهای صنعتی دست یافته و در این مسابقه نابرابر در عرصه مناسبات زورمندارانه بین المللی عرض وجود نمایند.»^{۴۳}

صراحت موجود در موضعگیری فوق در ارتباط با کشورهای صنعتی همراه با اعتراضات کم و بیش مشابه از طرف اکثریت کشورهای شرکت

۴۳. رک. به متن سخنرانی هیئت نمایندگی ایران در:

Meeting of December 9, 1982, UN Doc. A/CONF. 62/PV. 191 at 32 (1983).

کننده در اجلاس پایانی کنفرانس، جای هیچگونه تردیدی باقی نمی‌گذارد که قطعاً نیت اعضای امضاکننده کنوانسیون، دادن کمترین امتیازی به کشورهای ثالث غیرعضو نبوده است. در نتیجه، هرگونه تعبیر و تفسیر از کنوانسیون به نفع گروه اخیر مخالف آرا و نظرات کشورهای متعاهد و امضاکننده می‌باشد. لذا کشورهای غیرعضو خواهند توانست قسمتهایی از کنوانسیون را که به نفع آنها است پذیرنده^{۴۴}، ولی قسمتهایی را که مآلآ با منافع فردی و خصوصی آنها مغایر است ولکن موافق مصالح جامعه بین‌المللی در کل می‌باشد، نفی کنند.^{۴۵} اساس تئوری package deal نیز در همین راستا پایه ریزی شده است.^{۴۶}

نتیجه کلی

با وجود آنکه از دیدگاه حقوقی محض تنها متعاهدین یک قرارداد از حقوق و تکالیف آن برخوردارند لیکن در پاره‌ای از موارد به علت طبیعت و ویژگی برخی معاهدات بین‌المللی که همزمان جنبه تقدیمی و قراردادی دارند، کشورهای ثالث نیز مشمول مقررات آن می‌گردند. تفکیک این دو جنبه همواره آسان نبوده است. مثلاً در قضیه فلات قاره دریای شمال^{۴۷} که تحديد حدود فلات قاره آلمان غربی و هلند و دانمارک مطرح بود، دیوان بین‌المللی دادگستری با استناد به قرارداد فلات قاره ۱۹۵۸^{۴۸} ژنو قائل به تفکیک دورشته قاعده گردید. بدین ترتیب که مثلاً سه ماده از قرارداد مذکور را که در زمرة حقوق بین‌الملل عرفی تبلور یافته و تدوین شده بود،

۴۴. مانند حق استفاده از عبور ترانزیتی در تنگه‌های بین‌المللی و رفع محدودیت از زیردریائیها برای دریانوردی در سطح آب و نشان دادن پرچم و همچنین پرواز هوایپما از فراز آبهای تنگه.

۴۵. مانند تمام مسائل مربوط به بستر دریاها و مراث مشترک بشرط.

۴۶. رک. به پانویس ۲۸.

47. The North Sea Continental Shelf Cases, International Court of Justice (I.C.J) Rep. 1969, 1 at 39.

قرارداد تلقی نمود^{۴۸} و بقیه مواد را صرفاً محصول توافق متقابل که ربطی به عرف متداول نداشت، تشخیص داد. نتیجه عملی موضعگیری فوق این است که صرف نظر از آنکه یک قاعده پذیرفته شده عرفی به صورت مکتب تدوین شده باشد یا خیر، کلیه کشورهای عضو جامعه بین المللی ملزم به رعایت آن هستند و انحراف از مسیر آن به اعتبار منافع خاص یا مصالح و قوانین ملی جایز نیست.^{۴۹}

بدین ترتیب بخوبی در می‌یابیم که در عمل، ممکن است بخشی از مفاد یک کنوانسیون صرفاً طبیعت قراردادی لازم الاتبع بین متعاهدین آن داشته باشد و در عین حال بخشائی دیگر از آن که منعکس کننده عرف متداول بین المللی است، کشورهای ثالث غیر عضور این‌دربرگردان همان تعبیری است که ما از کنوانسیون جدید حقوق دریاها ارائه نمودیم.

با توجه به آنچه که در صفحات قبل آمد و در رابطه با حقوق و تکالیف کشورهای ثالث، تردیدی نیست که دولتهای غیر عضو همواره مشمول آن دسته از مقررات مندرج در کنوانسیون که بعضًا قواعد عرفی مورد پذیرش جامعه بین المللی را مدون کرده است، خواهند بود. به عبارت دیگر، قسمتهایی از کنوانسیون جدید که تبلور یافته از اصول پا بر جای ناظر و حاکم بر استفاده صلح‌جویانه از دریاها و حفظ محیط زیست دریائی، آزادی دریانوری در گسترهای عظیم آبهای بین المللی، حل مسالمت آمیز اختلافات ناشی از تعارض منافع و حاکمیت کشورها در دریا و... می‌باشد، کما کان برای کلیه کشورهای جهان اعم از آنها که کنوانسیون را امضاء کرده‌اند و به آن ملحق خواهند شد یا خیر، محفوظ و معتبر خواهد بود. تنها

۴۸. برای بررسی کلی رک. به:

D.P. O'CONNEL: "The Normative Effect of the Law of the Sea Convention," in the International Law of the Sea, Vol. I (Edited by I. A. Shearer), (Oxford, UK: Clarendon Press, 1984) n. 44

۴۹. مقایسه کنید با همان مرجع، ص ۴۵. لازم به توضیح است که معمولاً اقدام به رزرو (reservation) در مواردی که قواعد عرفی را دریک قرارداد تدوین می‌کنند ملغی الاثر می‌باشد.

آن قسمت از مواد کنوانسیون که صرفاً مولود توافق متقابل و محصول بده بستان چندجانبه می‌باشد و طبیعت تقنیتی ندارد، منحصر به کشورهای عضو بوده و فقط گروه اخیر می‌توانند از حقوق قراردادی ناشی از آن بهره‌مند شوند. عبور ترازیتی از تنگه‌های بین‌المللی نیز مطابق آنچه که در صفحات قبل ذکر شد، از جمله امتیازات مهمی است که در زمرة توافقهای گروه اخیر قرار می‌گیرد و به خاطر رفع برخی محدودیتهای مرتبط با عبوری ضرر در دریای سرزمینی^{۵۰}، علی‌الاصول شامل کشورهای ثالث غیرعضو کنوانسیون جدید حقوق دریاها نمی‌گردد.

کنوانسیون جدید حقوق دریاها هنوز حد نصاب لازم جهت قدرت اجرائی پدا کردن را کسب ننموده و بعيد به نظر می‌رسد که در آینده‌ای نزدیک ۶۰ کشور امضا کننده رسماً به آن ملحق شوند.^{۵۱} مع الوصف روح و محتوای این قرارداد عظیم بین‌المللی که تنها با منشور ملل متحد قابل مقایسه می‌باشد، و هدف اساسی جهان‌شمولي که از آغاز بر مراحل تدوین آن حاکم بوده است، محدود کشورهای ثالث غیرعضو را که عالم‌آ عامدأ به آرمانهای والای جامعه بشریت پشت کرده و به آن نپیوسته‌اند، از حمایت همه جانبه خود محروم خواهد کرد.

. ۵۰. رک. به پانویس ۴۲.

. ۵۱. رک. به ماده ۳۰۸ کنوانسیون.

وانگ تی یا^۰

ترجمه: محسن محبی



جهان سوم و حقوق بین الملل



«وانگ تی یا» (Wang Tieya)، در سال ۱۹۱۳ تولد یافته و تحصیلات خود را در چین (۱۹۳۳) لیسانس، و ۱۹۳۶: فوق لیسانس از دانشگاه ملی Tsinghua چین) و نیز در انگلستان (۱۹۳۹-۱۹۴۷: مدرسه علوم اقتصادی لندن) انجام داده است. از سال ۱۹۴۰ در دانشگاه ملی Wuhan و نیز دانشگاه مرکزی ملی تدریس نموده و از سال ۱۹۴۷ در دانشگاه پکن استاد حقوق بین الملل و نیز روابط بین المللی بوده است. پروفیسور وانگ از سال ۱۹۶۹ ←



مشاور حقوقی هیئت نمایندگی چین در سوئیس کنفرانس سازمان ملل در مورد حقوق دریاها بوده است. وی هم اکنون قائم مقام انجمن چینی حقوق بین الملل و همچنین ویراستار مسئول سالنامه حقوق بین الملل چین می باشد. نامبرده در سال ۱۹۸۱ به عنوان عضو انتستیتوی حقوق بین الملل برگزیده شد و در سال ۱۹۸۲ نیز به عنوان عضو مشاور شورای کانادائی حقوق بین الملل انتخاب گردید.»

مقاله حاضر از کتاب زیر که حاوی مجموعه مقالاتی در زمینه پاره‌ای موضوعات حقوق بین الملل است، انتخاب و ترجمه شده است. ضمناً عنوانین و شماره گذاریها از مترجم می باشد و نیز پانویسیهای نویسنده در پایان مقاله آمده است. «مترجم»

The Structure and Process of International Law: Essays in Legal Doctrine and Theory, by:
R.S.T. J. Macdonald, Douglas M. Johnston, 2nd ed - 1916, Kluwer. p. 955.

I مقدمه

۱. پیدائی متوالی کشورهای جدید و نیز پدید آمدن جهان سوم یکی از مشخص ترین وجوه روابط بین الملل معاصر و نیز حقوق بین الملل معاصر بوده است. اگر درست باشد که پدید آمدن کشورهای سوسیالیستی پس از انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷، حقوق بین الملل سنتی را به انگاره های خاص سوسیالیستی درآورده، این واقعیت هم درست خواهد بود که پیدائی کشورهای جدید و ایجاد جهان سوم پس از جنگ جهانی دوم، از حقوق بین الملل معاصر تعریف و مفهومی دوباره به دست داده است. در چند دهه اخیر، بسیاری از مؤلفان حقوق بین الملل تأثیرات روابط بین الملل جدید بر حقوق بین الملل را مورد بحث قرار داده اند. پس از جنگ جهانی دوم، ماهیت روابط بین الملل بسرعت دگرگون شد و

برای حقوق بین‌الملل چاره‌ای جز تأسی و سازگار شدن با این دگرگونیها وجود نداشت. مک‌وینی در کتاب اخیر خود به نام «درگیری و سازش: حقوق بین‌الملل و نظم جهانی در دوران انقلاب» به این نکته پرداخته که دنیای جدید «دورانی انقلابی» را می‌گذراند و با اینکه تمام تاریخ مدقون عبارت است از «روند انقلابها یا حذاقل دگرگونیها» ولی عصر حاضر با روزگاران نخستین تاریخ سخت متفاوت است؛ چرا که اکنون عصر «انقلاب جهانی» است؛ انقلابی که از نظر قلمرو و نیز شدت، بی‌سابقه است. به هر حال، وجه مشخصه عصر کنونی همانا وقوع «یک سلسله انقلابهای پی درپی» است.^۱ اگر مفهوم صحیحی از «انقلاب» را در نظر آوریم، آنگاه نظر مک‌وینی جامع و مانع و فاقد استثناء خواهد بود.

انقلابی که مورد نظر مک‌وینی است، دارای چهار وجه است: وجه سیاسی، وجه ایدئولوژیک، وجه اقتصادی و وجه علمی. به نظر وی، برجسته‌ترین تحولات سیاسی از جنگ جهانی اخیر بدین‌سو، روند استعمارزدایی و پیدایش ملل جدید به دنبال این روند می‌باشد.^۲ مؤلف دیگری به نام الیاس نیز با همین نظر موافق است و می‌نویسد: «از پیان جنگ جهانی دوم توسعه حقوق بین‌الملل عمومی از دو عامل تأثیرپذیرفته است: اول، رشد و تولد پی درپی و بی‌سابقه نهادها و مؤسسات بین‌المللی، و دوم، پیدایش و ایجاد دولتهای مستقل در سرزمینهای که قبلاً تحت استعمار بریتانیا، فرانسه، بلژیک و هلند بودند.^۳ برای تعیین و ترسیم وجه مشخصه روابط بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم سخنان بسیاری می‌توان گفت: ولی مهمترین این وجهو عبارت است از: تولد ملل مستقل جدید، رشد روزافزون تعداد سازمانهای بین‌المللی، ایجاد و پایه‌گذاری نظام اقتصادی بین‌المللی نوین و ترقی سریع علوم و فنون، که این پدیده‌ها در مقیاس وسیعی بر حقوق بین‌الملل نیز اثر گذاردند.^۴ روابط بین‌الملل معاصر به شیوه‌های بسیار متعدد و متنوعی مورد تجزیه و تحلیل واقع شده است، ولی همگان در این نکته هم‌عقیده‌اند که تولد کشورهای جدید و نیز پیدایش جهان سوم نقشی قاطع در این باب ایفا

نموده است. همانطور که آفاند اشاره نموده، عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم، دورانی است که تغییرات بزرگ بطور بسیار بیسابقه‌ای در آن رخ داده است: «از جمله مهمترین دگرگونیهایی که در طول چند سال اخیر رخ داده، گستردگی افقی جامعه بین‌المللی است.»^۵

لیزیت زین یکی دیگر از مؤلفان است که عقیده دارد «استعمار زدایی و پیدایش کشورهای جدید از جمله مهمترین عوامل تغییراتی است که در چند دهه اخیر رخ داد است.»^۶

مفهوم جهان سوم

۲. «جهان سوم» دارای مفهوم سیاسی و سیعی است. تقسیم‌بندی استراتژیک دنیا به سه جهان مبتنی بر یک تحلیل علمی از روابط بین‌المللی پس از جنگ و نیز توسعه و چشم‌اندازهای آینده آن بوده است. بطوریکه مأثر بیان کرده است، «ایالات متحده و روسیه شوروی، دنیای اول بشمار می‌روند و ژاپن، اروپا و کانادا دنیای دوم و ما دنیای سوم. جهان سوم دارای جمعیتی بسیار زیاد است. آسیا بجز ژاپن، سراسر افریقا، و نیز امریکای لاتین نیز متعلق به جهان سوم هستند.»^۷ اما نویسنده‌گان غربی تقسیم‌بندی دیگری نموده‌اند: ایالات متحده و سایر ملل غرب، جهان اول؛ روسیه شوروی و کشورهای اروپای شرقی که دارای حکومت باصطلاح کمونیستی هستند، جهان دوم؛ و کشورهای در حال توسعه، جهان سوم. البته همگان عقیده دارند که آسیا، افریقا، امریکای لاتین و سایر کشورهای در حال توسعه در شمار جهان سومند؛ لیکن در اینکه جهان سوم در شکل‌بندی روابط بین‌المللی جدید و نیز در توسعه حقوق بین‌الملل معاصر، نقش فزاینده و مهمی ایفا می‌کند، اختلاف نظر کمی وجود دارد.

برای تعریف «کشورهای جدید»، عبارات متعددی تعییه شده که هر کدام از دیدگاه متفاوتی بیان گردیده است: پنج عبارت که از

همه متداولتر است، چنین است: «کشورهایی که جدیداً به استقلال رسیده‌اند»، «کشورهای توسعه نیافته»، «کشورهای غیر متعهد»، «کشورهای آسیائی - افریقائی» و «جهان سوم». عبارت اول، به دیدگاهی تاریخی اشاره دارد و نیز دارای مفهوم حقوقی معینی است. عبارت «کشورهای توسعه نیافته» و نیز عبارت متداولتر «کشورهای در حال توسعه» مبنی بر واقعیات اقتصادی خاصی است. عبارت «کشورهای غیر متعهد» یا «کشورهای بی طرف» به موضع‌گیری سیاسی ویژه‌ای که در راستای روابط بین‌المللی اتخاذ می‌گردد، نظر دارد. «کشورهای آسیائی - افریقائی» - یا وقتی کشورهای امریکای لاتین هم مورد نظر باشد - «کشورهای آسیائی، افریقائی و امریکای لاتین»، بر عنصری جغرافیائی تأکید می‌نماید. اما تعبیر «جهان سوم» مفهومی گسترده‌تر از عناوین دیگر دارد؛ چرا که تنها یک مفهوم جغرافیائی که اشاره‌ای به کشورهای آسیائی، افریقائی و امریکای لاتین داشته باشد نیست، بلکه متضمن مفهومی تاریخی نیز می‌باشد و در برگیرنده کشورهایی است که در چند دهه اخیر به استقلال رسیده‌اند. علاوه بر این، چون «جهان سوم» دارای مفهومی سیاسی است، لذا شامل کشورهای غیر متعهد هم می‌گردد. و نیز چون واحد مفهومی اقتصادی است، از این رو کشورهای در حال توسعه را به ذهن می‌آورد.



جنبیش ضداستعماری و تغییرات کمی کشورها

۳. جنبیش ضداستعماری و استقلال طلبانه قبل از جنگ جهانی دوم آغاز شده بود. فی الواقع این مبارزه به فاصله‌ای نه چندان طولانی پس از جنگ جهانی اول شروع گردید و سپس با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه شوروی نیرو و جانی تازه‌تر گرفت. بسیاری از مؤلفان حقوق بین‌الملل در دنیاگیر غرب، بزودی متوجه رودرورئی و جدالی که این حرکت تازه با حقوق بین‌الملل کلاسیک خواهد داشت، شدند و دریافتند

که عناصر بسیاری در روابط بین المللی در آستانه تحول و تغییر است و پیش‌بینی کردند که همین امر موجب خواهد شد که در حقوق بین الملل نیز تغییراتی بوجود آید.

کافز به آنچه انگیزه‌های ضداستعماری نام دارد یعنی به جنبش انفجارگونه ضداستعماری در آسیا و افریقا، توجه خاصی نموده است.^۸ البته باید گفت که جریان ضداستعماری و پیدایش کشورهای جدید و نیز ایجاد جهان سوم همگی از اولین پدیده‌های پس از جنگ جهانی دوم در روابط بین المللی بوده‌اند که پس بردن به تأثیرگذاری کامل آنها در حقوق بین الملل تا مدت‌ها بطول خواهد انجامید. «نوین بودن» حقوق بین الملل پس از جنگ از جانب بسیاری از مؤلفان حقوق بین الملل مورد تأکید قرار گرفته است. الوارز معتقد است که «نظام جهانی نوین»، «حقوق بین الملل جدیدی» را نیز اقتضا می‌کند.^۹ الیاس از «تحول در حقوق بین الملل معاصر» سخن گوید:^{۱۰} کافز این مطلب را صریح تریان می‌کند و میان حقوق بین جنگ جهانی اول و دوم و حقوق بین الملل که پس از جنگ جهانی دوم بوجود آمده، تفاوت قائل است: اولی را «حقوق بین الملل جدید» و دومی را «جدیدترین حقوق بین الملل» می‌نامد.^{۱۱}

۴. تأثیراتی که جهان سوم در حقوق بین الملل داشته، از جمله موضوعات مهمی است که مورد توجه بسیاری از کسانی که با حقوق بین الملل سروکار دارند، قرار گرفته است. حقوقدانان بین المللی از همان اوایل سالهای ۱۹۵۰ تا سالهای ۱۹۶۰ (سال ۱۹۶۰ آغاز اولین نقطه عطف در جنبشهای ضداستعماری است) این موضوع را مورد بحث قراردادند. همچنین مؤلفان زیادی در کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین و نیز اروپا و امریکای شمالی، کتابهای تحقیقاتی متعددی در این زمینه نوشته‌ند و منتشر کردند. به هر حال، موقعیت وضعیت جهان سوم بسرعت رو به رشد می‌رود؛ از این‌رو تأثیرات آن در حقوق بین الملل از جمله موضوعاتی است که حقوقدانان بین المللی و بالاخص چینی — به اعتبار اینکه چین نیز عضو کشورهای جهان سوم و در حال توسعه است — باید بدان توجه نمایند و نظر داشته باشند.

۵. در چند دهه اخیر، آشکارترین تغییر در روابط بین المللی، تغییر کمی بوده است؛ چرا که در طول این دوره بر شمار کشورها به صورت قابل ملاحظه‌ای، افزوده شد. البته همین تغییرات کمی لامحale به تغییرات کمی منتهی خواهد شد.

هدف کنفرانس برلین که در پایان قرن نوزدهم تشکیل گردید، گفتگو درباره مسائل افریقا بود؛ اما فقط ۱۰ – ۱۲ یا کمی بیشتر، از کشورهای افریقائی در آن شرکت داشتند. با اینکه حتی یک نماینده از کشورهای افریقائی در اجلاس کنفرانس شرکت نداشت، ولی کنفرانس برای خود حق «قانونگذاری بین المللی» قائل گردید. کنفرانس‌های بین المللی لاهه در سال ۱۸۹۹ و نیز در سال ۱۹۰۷، «کنفرانس‌های بین المللی» نامیده می‌شدند. شرکت کنندگان در این کنفرانسها برای خود وظيفة بسیار بزرگی قائل بودند: بسامان کردن مقررات جنگ و نیز برقرارنمودن نظامی بمنظور حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی، در حالیکه کمتر از ۴ کشور در اولین کنفرانس صلح لاهه شرکت داشتند که تقریباً بیشتر آنها از اروپا یا امریکا بودند. ولی کشورهایی که در دوین کنفرانس مشارکت داشتند بیشتر بودند و بالغ بر ۴ کشور می‌شدند که فقط ۴ تای آنها از آسیا – بجز راضپن – بودند و از افریقا کشوری شرکت نداشت. در میثاق جامعه ملل که پس از جنگ جهانی اول تصویب شد، فقط ۴ کشور و عضو مؤسس بودند که در بین آنها کشورهای متعددی از امریکای لاتین حضور داشتند؛ ولی از آسیا فقط ۶ کشور و از افریقا ۲ کشور بودند. اما بعدها تعداد آنها به ۶۰ کشور بالغ گردید و تنها ۵ کشور از آسیا به این مجموعه افزوده شدند. حتی در آن موقع، غیر از کشورهای امریکای لاتین که در قرن نوزدهم به استقلال نائل شده بودند، بخش عمده جهان هنوز از مستعمرات و کشورهای وابسته که شرط لازم برای حضور و عضویت مستقیم در روابط بین المللی را نداشتند، تشکیل می‌گردید.

۶. پس از جنگ جهانی دوم، یک دگرگونی اساسی رخ داد: گروه زیادی از مستعمرات به استقلال رسیدند: ۱۱ کشور در ۵ سال اول پس

از جنگ، ۸ کشور در سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹، ۴۴ کشور در سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۹، ۲۴ کشور در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ و دو کشور در سالهای ۱۹۸۰ به بعد. در میان این ۸۹ کشور جدید التأسیس، ۴۸ کشور یا بیش از نیمی از آنها از آفریقا، ۲۲ کشور یا حدود یک‌چهارم آنها از آسیا، ۱۰ کشور از امریکای لاتین، ۹ کشور از اقیانوسیه و بالاخره یک کشور از اروپا بوده‌اند. اگر ۳۰ کشوری که قبل از جنگ جهانی دوم به عضویت میثاق ملل درآمدند (۷ کشور از آسیا، ۳ کشور از آفریقا و ۲۰ کشور از امریکای لاتین) جزو این مجموعه بشمار آیند، آنگاه کشورهای جدید التأسیس، اکثریت را در میان ۱۶۰ کشور فعلی جهان دارا خواهند بود. به این ترتیب روشن است که روابط بین المللی، دگرگونی کمی سریع و باور نکردنی را پس از جنگ جهانی دوم پشت سر گذاشته است.

۷. این دگرگونی کمی که سیر تاریخی آن فوقاً مورد بررسی قرار گرفت، بزودی در سازمان ملل جافتاد. سازمان ملل در تاریخ تأسیس، ۵۱ عضو اصلی داشت که از بین آنها ۲۰ کشور متعلق به امریکای لاتین و فقط ۸ کشور از آسیا و ۳ کشور از آفریقا بودند. بعد از پیدایش متواتی کشورهای جدید متعاقب جنگ جهانی دوم، عضویت در سازمان ملل نیز اجباراً افزایش یافت. در سال ۱۹۶۰ که نقطه عطفی در جنبش ضداستعماری بشمار می‌رود، ۱۷ کشور جدید به سازمان ملل وارد شدند که از آنها، یک کشور از آسیا بوده و ۱۶ کشور از آفریقا. تا پایان سال ۱۹۶۰، اعضای سازمان مذکور به ۱۲۷ کشور بالغ گردیدند که کشور یا ۴۶٪ کل آنها از جمله کشورهای جدید الاستقلال بوده‌اند.

اگر اعضای اصلی سازمان ملل را که قبل از جنگ جهانی دوم خواهد شد که تا آن موقع جهان سوم بتحقیق افزون بر نیمی از آرای مجمع عمومی را دارا بوده است. از میان ۱۵۷ عضو فعلی سازمان ملل، ۸۸ کشور پس از جنگ جهانی دوم استقلال خود را به دست آورده‌اند و اگر کشورهای استقلال یافته‌آسیا، آفریقا و امریکای لاتین قبل از جنگ دوم

به این ۸۸ کشور اضافه شوند، در این صورت فعلًاً ۱۲۲ کشور جدید الاستقلال در سازمان ملل وجود دارند که تقریباً ۷۸٪ کشورهای عضو را دربرمی‌گیرند.

۸. کشورهای جهان سوم که به عنوان یک مجموعه بیش از ۷۰٪ کل جمعیت جهان و نیز ۵۸٪ کره زمین را دارا هستند، همگی از یک نوع نیستند. بعضی جمعیت زیادی دارند و برخی کم؛ بعضی سرزمین وسیعی دارند و پاره‌ای محدودتر؛ بعضی سن فرهنگی بسیار طولانی دارند و بقیه تازه دست‌اندرکار توسعه فرهنگ خاص خود هستند؛ بعضی بسیار ثروتمندند و بقیه بشدت فقیر. در بین آنها، هم می‌توان کشورهایی را یافت که محاط در خشکی اند و هم کشورهایی که به صورت جزیره هستند یا کشورهایی که دارای ساحل می‌باشند؛ ایضاً کشورهایی که از نظر جغرافیائی در موقعیتی ممتاز یا بالعکس در وضعیتی نامساعد قرار دارند. آیا می‌توان کشورهایی اینگونه متفاوت و متنوع را یکجا تحت عنوان واحدی قرار داد؟ آری، چنین امکانی وجود دارد؛ چرا که این کشورها تاریخی یکسان دارند: تاریخی سراسر ستم عذاب دهنده، استثمار و توهین. این کشورها دارای تجربه‌ای مشترک نیز هستند: بسر آوردن کوششی تلح برای خلاص شدن از فرمان استعمارگران و به دست آوردن استقلال و آزادی. هم‌اکنون درمهلكه‌ای مشترک نیز بسر می‌برند: از نظر سیاسی چندان ورزی به آنها داده نمی‌شود، اقتصادی توسعه نیافته دارند و از نظر تکنولوژی عقب‌مانده بشمار می‌روند. تاریخ مشابه، مشکلات فعلی یکسان و آرمانهای واحد آنها، عناصری هستند که این کشورها را به مجموعه‌ای به نام جهان سوم مبدل می‌سازد که بحق باید از آن یعنی این کشورهای از نظام بین‌المللی پیشین ناراضی اند و مصممند آن را دگرگون سازند.^{۱۲}

کشورهای جدید و حقوق بین الملل

۹. حضور و مشارکت این کشورها در روابط بین الملل، ساختار جامعه بین المللی را از اساس دگرگون کرده است. حقوق بین الملل هنوز هم عمدتاً همان حقوق بین دولتها است و مادام که چنین است، باید بر حسب تغییراتی که در روابط بین همان دولتها صورت می‌پذیرد، دگرگون شود و تحول یابد.

موضوع «اصلی حقوق بین الملل دولتها هستند، ولی صرفاً ذینفع اصلی امتیازات و حقوقی که حقوق بین الملل مقرر می‌دارد، بشمار نمی‌روند، بلکه همچنین عهده‌دار اصلی وظایفی نیز هستند که همان حقوق بین الملل مشخص می‌نماید. بعلاوه دولتها در ایجاد و ساختن حقوق بین الملل نیز نقشی فعال دارند؛ چرا که برای وضع اصول و قواعد مبتنی بر کردار و سلوک بین المللی، قدرت اولیه از آن آنها است.^{۱۳} در گذشته، دولتهایی که به عنوان موضوع حقوق بین الملل شناخته شده بودند، بین ۱۰ تا ۴۰ کشور بودند. قسمت اعظم جهان بوسیله قطب‌های انحصاری استعمار کنترل و اداره می‌شد. مستعمرات قبل از آنکه موضوع حقوق بین الملل بشمار آیند، اهداف آن بودند و در نتیجه کوچکترین فرستی برای مداخله و مشارکت در ساخت اصول و قواعد حقوق بین الملل نداشتند. به قول شکیری نماینده عربستان سعودی در کنفرانس حقوق دریاها در سال ۱۹۵۸ «حقوق ملتها، ساخته و پرداخته دست تعدادی از دولتها، کشورها و امپراتوریها است و سایر کشورها فی الواقع و صرفاً هدف این حقوق بشمارند و نه موضوع آن... چنین روندی در حقوق

* subject : منظور این است که قواعد و اصول حقوق بین الملل نسبت به دولتها به عنوان موضوع و مخاطب حقوق بین الملل شمول دارد. موضوع دیگر حقوق بین الملل، سازمانهای بین المللی هستند. امروزه گاهی فرد را هم به عنوان موضوع حقوق بین الملل ذکر می‌کنند. «ترجم»

بین الملل، باید پایان پذیرد و ما اجازه نمی دهیم که بیش از این ادامه یابد.»^{۱۴} مستعمرات و کشورهای وابسته را «غیر متمدن» و یا «نیمه متمدن» می نامیدند و جزء حوزه حقوق بین الملل بشمار نمی آوردند؛ اما امروزه وضع کاملاً فرق کرده است: بیش از ۱۶۰ کشور به عنوان موضوع حقوق بین الملل وجود دارند و ۱۵۷ کشور از آنها عضو سازمان ملل مشحونند. این کشورها در وضع و ایجاد تمامی حقوق و وظایف در حقوق بین الملل مشارکت دارند و در شکل بندی اصول و قواعد آن نقشی فعال به عهده گرفته اند. در هر صورت، همین حوادث و دگرگونیهای عظیم، موجب شده که حقوق بین الملل بسربعت توسعه یابد.

۱۰. حقوق بین الملل، به عنوان دستاورده از تمدن اروپائی، ریشه در غرب دارد. در ابتدا حقوق بین الملل فقط بین خود کشورهای اروپائی اجرا می شد و «منعکس کننده علاقه مسیحی - کاپیتالیستی - امپریالیستی آنها بود». ^{۱۵} به همین جهت از نظر تاریخی، حقوق بین الملل سنتی به عنوان «حقوق بین الملل اروپائی» یا «حقوق عمومی اروپائی» شناخته شده است. هنگامی که برخی از تغییرات اساسی صورت پذیرفت، پاره‌ای از مؤلفان غربی حقوق بین الملل، اعلام خطر کردند و هشدار می دادند که حقوق بین الملل در معرض «بحران» واقع شده است. در سال ۱۹۴۷ یعنی کمی پس از جنگ جهانی دوم، اچ. آ. اسمیت کتابی نوشت تحت عنوان «بحaran در حقوق بین الملل» و مدعی شد که بنیاد حقوق بین الملل - یعنی عقاید عمومی، فرهنگ و سنت حقوقی که بوسیله کشورهای اروپائی پرداخته شده بود - در معرض تهدید است و حقوق بین الملل با بحران مواجه شده است.^{۱۶} کانز هم همین عقیده را اعلام کرد و نوشت دگرگونیهای پس از جنگ جهانی دوم که حقوق بین الملل ناگزیر بود آنها را پشت سر گذارد، همگی سرنوشتی نامعلوم داشته است. به عقیده وی، طفیان ضد استعماری یکی از بزرگترین عواملی بود که در ایجاد این وضعیت بسیار وحیم دخالت داشته؛ وضعیتی که پایه های حقوق بین الملل را به لرزه درآورده است.^{۱۷} حقوق بین الملل سنتی یعنی حقوق بین الملل غربی، فی الواقع نیز با بحران

رو برو شده بود؛ منتهی نظر بد بینانه پاره‌ای از مؤلفان در مورد اینکه حقوق بین‌الملل فی نفسه در معرض تهدید قرار گرفته است، نه در تئوری ثابت شد و نه در عمل.^{۱۸}

مادام که روابطی بین دولتها وجود دارد، لامحاله باید اصول و قواعد حقوقی نیز وجود داشته باشد که سلوک بین ایشان را تنظیم نماید و بر آن حاکم باشد. البته چنین اصول و قواعدهای نمی‌تواند ثابت باشد، بلکه ناگزیر از تغییراتی که در روابط بین‌الملل و نیز نظم بین‌المللی رخ می‌دهد، اثر می‌پذیرد و بازگوکننده آنها است. از آنجا که بر تعداد کشورها افزوده می‌شود و روابط بین‌المللی توسعه می‌یابد و نیز از آنجا که ساختار کلی جامعه بین‌المللی دگرگون می‌شود، لذا مشکل است که حقوق بین‌الملل بتواند همچنان یکسان و دست‌نخورده باقی بماند. در مقاله‌ای تحت عنوان «تنوع و یکسانی در حقوق بین‌الملل»، جساب می‌گوید: «حقوق بین‌الملل، نظام حقوقی در حال توسعه بوده و هست». ^{۱۹} جنکز نیز می‌نویسد که نباید حقوق بین‌الملل را به عنوان مجموعه‌ای از قواعد ثابت و لا یتغیر که از قبل باقی مانده و مرده‌ریگ گذشتگان است، دانست، بلکه حقوق بین‌الملل پیکره‌ای است از اصول زنده که می‌توان پا به پای تحول در روابط بین‌المللی، مسائل بین‌المللی را در پرتو آنها حل نمود.^{۲۰}

۱۱. محدوده حقوق بین‌الملل آشکارا وسعت یافته است. بالاخص تعداد آنچه که موضوع حقوق بین‌الملل نامیده می‌شود (دولتها و سازمانهای بین‌المللی) نیز بطور اساسی افزایش یافته است. از نقطه نظر جغرافیائی، دیگر فقط کشورهای محدودی از اروپا موضوع حقوق بین‌الملل نیستند، بلکه کشورهایی از امریکا، آسیا و افریقا نیز امروزه موضوع آن بشمار می‌آیند. نظم حقوقی بین‌المللی که در گذشته بر مداری اروپائی وضع شده بود، بطور کامل تغییر ماهیت داده است. حقوق بین‌الملل معاصر، دیگر حقوق کشورهای اروپائی نیست بلکه به تمام دنیا تعلق دارد و «جهانی» شده است. نویسنده‌گان آسیائی – افریقائی بر این واقعیت تأکید ویژه‌ای دارند. به عنوان نمونه، الباس می‌گوید: حقوق بین‌الملل

دیگر حقوق اروپائی نیست و نهادهای آن امروزه وسعتی جهانی دارند.^{۲۱} آناند نیز از گسترش دامنه حقوق بین الملل از محدوده حقوق اروپائی - مسیحی به حقوقی که ناظر و شامل جامعه جهانی ملل است، سخن می‌گوید.^{۲۲} این دگرگونی اساسی مورد تصدیق نویسنده‌گان غربی^{۲۳} نیز قرار گرفته است. مثلاً جنکز، از یک دگرگونی به نام «انتقال از حقوق خانواده ملل بر اساس مسیحیت غربی به سوی حقوق جامعه جهانی واحد» سخن می‌گوید و برهمنی اساس، چنین اظهار عقیده می‌کند که حقوق بین الملل می‌تواند به عنوان «حقوق مشترک نوع آدمی» بشمار آید.^{۲۴} البته هیچکدام از این سخنان بدان معنی نیست که حقوق بین الملل همان «حقوق جهانی» است که پاره‌ای نویسنده‌گان غربی از آن دفاع کرده و سخن می‌گویند. نه در حال حاضر و نه در آینده نزدیک، جامعه بین المللی نمی‌تواند و نباید به صورت «حکومتی جهانی» سازمان یابد. بعلاوه دلیلی در دست نیست که چنین گسترشی در قلمرو حقوق بین الملل، به معنای تغییر ماهیت اساسی آن نیز باشد؛ مضافاً اینکه هیچکدام از نویسنده‌گان غربی حقوق بین الملل، طرفدار اندیشه حقوق جهانی نیستند. به عنوان نمونه، بلاک با فکر «حکومت جهانی» مخالف است و می‌گوید اینکه حقوق بین الملل به عنوان حقوق داخلی جهان مورد قبول واقع شود «چیزی است که در آینده نزدیک رخ نخواهد داد».^{۲۵}

۱۲. تغییرات اساسی که در حقوق بین الملل بوجود آمده، نه تنها کمی، بلکه کیفی نیز بوده است. میزان این تغییرات کمی بدون تردید از اهمیت برخوردار است. روینگ به «گسترش افقی جامعه بین المللی» توجه نموده و می‌گوید: «کشورهای غربی کمترین جا را در جامعه بین المللی فعلی، به خود اختصاص داده‌اند». این بدان معنی است که کشورهای رو به رشد روزافزون که از نظر تکنولوژی پیشرفته هستند، یا کشورهای صنعتی که تجارت از وجود مشخصه آنها است، در اقلیت قرار دارند و اکثریت، از کشورهای فقیر که از نظر تکنولوژی عقب‌مانده و از نظر سطح زندگی دارای استانداردهای پائین خطرناک و هشداردهنده هستند، تشکیل می‌گردد. این نویسنده اضافه می‌کند که «تغییر در ساختار

مجموعه کشورها از نظر جامعه شناسی، باید با اصلاحاتی در زمینه حقوق و در قوانین همراه باشد.»^{۲۵} علاوه بر این، باید توجه داشت که از نظر کیفی نیز تغییرات مهیّ در حقوق بین الملل رخ داده است. اساسی ترین آنها این است که حقوق بین الملل که روزی تحت امر استعمار و امپریالیسم بود، امروزه تابع اصول حاکمیّت و تساوی دولتها است. از زمانی که کشورهای استقلال یافته یعنی موضوعات جدید حقوق بین الملل، وضع استعماری خود را به استقلال مبتنی ساخته و توансند بطور جدی خواستار اصلاحاتی بشوند، این دگرگونی در حقوق بین الملل نیز اجتناب ناپذیر گردید. بسیاری از مؤلفان عقیده دارند که حقوق بین الملل سنتی، میراث دوڑان استعمار و امپریالیسم بوده است. مثلاً اسکالدر قبول دارد که «حقوق بین الملل کلاسیک، صرفاً حقوق بین الملل مستعمرات اروپائی و نیز استعمار اروپائی بود.»^{۲۶} در هر صورت، جهان آن روزها گذشته است و حقوق بین الملل باید نیازها و خواستها و تمایلات عصر حاضر را درک نماید و به آنها توجه کند.



تلقی جهان سوم از حقوق بین الملل

۱۳. کشورهای جهان سوم، خواهناخواه تفاوت‌های خاص خود را دارند. نهادهای اعتقادی، اجتماعی و سیاسی و نیز موضع‌گیریهای سیاسی این کشورها متفاوت است. معذلک تمام کشورهای جهان سوم به خاتواده‌ای واحد متعلقند؛ چرا که تاریخی یکسان دارند و همه آنها از استعمار و امپریالیسم رنج برده و نیز انگیزه‌ای واحد برای مقابله با ستم و استعمار و استعمار داشته‌اند. این وضعیت و خواسته‌هایی که این کشورها در مقابل حقوق بین الملل دارند، آنها را در اردوئی واحد قرار می‌دهد.

اگرچه کشورهای جهان سوم، بطور تسلیم ناپذیری با اصول و قواعد امپریالیستی، استعمارگرانه و استشمارگرانه حقوق بین الملل مخالفند، ولی حقوق بین الملل را فی نفسه مردود نمی‌دانند. پاره‌ای از حقوق‌دانان

بین‌المللی در غرب مانند بریتانی عقیده دارند که در کشورهای جدید الاستقلال این تمایل وجود دارد که به حقوق بین‌الملل به عنوان نظام بیگانه‌ای که بواسیله دول غربی بر آنها تحمیل شده است، بنگرند.^{۲۷} برخی دیگر مانند جینگر اظهار تردید کرده‌اند که کشورهای جدید الاستقلال خود را از جمیع جهات ملزم و مکلف به رعایت قواعد حقوقی ای بدانند که در وضع آنها نقشی نداشته‌اند.^{۲۸} در صورتیکه جهان سوم فقط به بخشی از حقوق بین‌الملل سنتی اعتراض دارد و هیچگاه نسبت به کلیه قواعد حقوق بین‌الملل معتبرض نبوده و نیست. یقین بسیاری از بخش‌های حقوق بین‌الملل از نظر تاریخی قبل از زمانی بوجود آمده که کشورهای جهان سوم به استقلال رسیده‌اند و از این‌رو عملاً بدون مداخله این قبیل کشورها و بلکه با مشارکت و دخالت اکثر کشورهای مقتدر تشکیل شده است. تردیدی نیست که نمی‌توان حرکت تاریخ را متوقف کرد. روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل پیوسته متتحول می‌شوند. مسلماً کشورهای جدید الاستقلال در خلاً بسیار نمی‌برند، بلکه لامحاله بین آنها مراوده و آمیزش وجود دارد ولذا این کشورها چاره‌ای جز قبول اصول و قواعد حقوق بین‌الملل که برای تنظیم روابط آن ضروری است، ندارند. به همین جهت کشورهای جدید الاستقلال عملاً به حقوق بین‌الملل احترام می‌گذارند. بسیاری از آنها حتی مؤثرو قابل اجرا بودن حقوق بین‌الملل را صریحاً در قانون اساسی خود پیش‌بینی کرده‌اند. این مطلب از جانب نویسنده‌گان جهان سوم نیز مورد تأکید قرار گرفته است. مثلاً آناند به این نکته توجه کرده که هیچ‌کدام از کشورهای جدید، هرگز الزام‌آور بودن حقوق بین‌الملل را انکار نکرده‌اند و درواقع اعتبار مجموعه حقوق بین‌الملل را به عنوان امری مسلم و غیرقابل تشکیک پذیرفته‌اند.^{۲۹} بعضی از نویسنده‌گان غربی نیز نقطه نظر مشابهی داشته‌اند. برای نمونه سیات او ضمن تحقیقی که در مورد روابط بین کشورهای آسیائی که اخیراً به استقلال رسیده‌اند و حقوق بین‌الملل نموده است، می‌گوید با اینکه کشورهای آسیائی دلایل محکمی در دست دارند که از حقوق بین‌الملل سنتی راضی نباشند، ولی هیچگاه آن را یکسره

کنار نگذاشته اند.^{۳۰} علاوه بر این، لیزیترین در بحثی که در باب آینده حقوق بین الملل می نماید، متذکر می شود که بسیاری از کشورهای توسعه نیافته، در موضوع‌گیری شان نسبت به حقوق بین الملل، تمایلات مشخصی از خود نشان می دهند؛ ولی هیچ‌گدام « وجود یا الزام آور بودن حقوق بین الملل را انکار نمی‌کنند و حتی به «نرم» های آن مقیدند.»^{۳۱}

۱۴. موضوع‌گیری جهان سوم در مقابل حقوق بین الملل، بسیار آشکار و واضح است: آنها حقوق بین الملل را به عنوان یک کل، نه یکسره می‌پنیزند و نه یکجا انکار می‌کنند. همانطور که هازارد گفته است « کسی در مقام رد کامل آنچه که در نظر ما حقوق بین الملل نام دارد، نیست. کسی خواهان این نیست که کتابهای آن سوزانده شود و ما از نو شروع کنیم و تجاری را که تاریخ در مورد قوانین ناظر به کاهش نزاعها به دست داده است، نادیده انگاریم.»^{۳۲} البته جهان سوم دیگر تحمل نخواهد کرد اصول و قواعدی که برای حمایت از منافع امپریالیسم و استعمار وضع شده، همچنان معتبر باشد و ادامه یابد. همانطور که لیزیترین می‌گوید، «جهان سوم خواستار این است که این قبیل اصول و قواعد استعماری به نفع اصولی که با واقعیات جهان امروز منطبق است، کنار گذاشته شود.»^{۳۳} حقوق بین الملل ستی که در اوضاع و احوالی غیر از آنچه امروزه وجود دارد، وضع شده در راستای برآوردن نیازهای گوناگون در دورانی متفاوت، توسعه یافته است. همانگونه که علی رغم کوششهای بی‌فایده، حقوق بین الملل با روابط بین الملل مرتبط و از آن متأثر گردیده است، ضرورت دارد خود را با نیازها و اوضاع و احوال جدید عصر حاضر نیز تطبیق نماید. این بر عهده جهان سوم است که اصول و قواعد حقوق بین الملل ستی را ارزیابی کند و بعد تصمیم بگیرد که کدامیک از آنها را رد نماید و کدام را حفظ کند و مورد تأیید مجدد قرار دهد. بطور خلاصه به نظر جهان سوم لازم است حقوق بین الملل، رفته رفته و بمنظور انعکاس تغییرات انقلابی که از جنگ جهانی دوم بدین سو رخ داده است، دوباره نوشته شود. کشورهای جهان سوم برای رسیدن به این مقصود، همواره مشتاقانه در فعالیتهای تقنیونی حقوق بین الملل مشارکت داشته اند.^{۳۴}

II

نمونه‌هایی از تأثیرات جهان سوم در روند حقوق بین الملل

۱۵. کشورهای جهان سوم به عنوان موضوعات حقوق بین الملل، برای شرکت در ساختن حقوق بین الملل صلاحیت کامل دارند. بعلاوه، کشورهای مذکور به عنوان یک مجموعه نیز در ساختن حقوق بین الملل دارای تأثیرات مهمی هستند و حتی در توسعه آن نقش اساسی ایفا کرده و می‌کنند. بطوريکه هنگر اشاره کرده است، «مجاری تحولات حقوقی نیز از رهگذر وجود بیش از ۱۵۰ دولت، یعنی ۱۵۰ کشور سازنده حقوق بین الملل - ۱۵۰ کشوری که در مورد رفتارهای یکدیگر قضاوت‌هایی دارند - جداً تحت تأثیر قرار گرفته‌اند؛ واقعیتی که چندان کم اهمیت نیست.»^{۳۵} کشورهای جهان سوم بیش از نیمی از این مجموعه ۱۵۰ عضوی بشمار می‌رود که اهمیت مجموع آنها در شکل بندی و توسعه حقوق بین الملل نباید از نظر دور بماند.

کشورهای جهان سوم در تعدادی از کنوانسیونهای بین المللی عضویت دارند و عهدنامه‌های زیادی را امضاء کرده‌اند که متن‌من مفاهیم مهمی از حقوق بین الملل بوده‌اند. پیدایش کشورهای جدید و نیز ایجاد جهان سوم، جامعه جهانی را به جریانی با تغییرات پی درپی درآخته و روندی را که قواعد عرفی بوسیله آن بوجود می‌آیند، تسریع کرده است. بعلاوه سیستمهای حقوقی کشورهای مختلف جهان سوم، در بردارنده بخش‌های مهتی از سیستمهای حقوقی اصلی جهان است. طرفیت این کشورها در دعاوی مطروحه در دیوان بین المللی دادگستری و نیز آرایی محاکم داخلی آنها درخصوص موضوعات مهم حقوق بین الملل، مجازی دیگری هستند که این کشورها از طریق آنها در ایجاد حقوق بین الملل، مؤثر و دخیل بوده‌اند. بالاخره امروز بسیاری از صاحبنظران بنام در حقوق

بین الملل از کشورهای امریکای لاتین یا سایر کشورهای جهان سوم هستند که بعضی از آنها توانسته اند خود را در شمارنویسندگان برگزیده حقوق بین الملل عمومی درآورند؛ امتیازی که روزگاری فقط از آن نویسندگان غربی بود. کمیسیون حقوق بین الملل در ارتباط خود با سایر واحدهای حقوق بین الملل، نه تنها با کمیته اروپائی «همکاریهای حقوقی» و نیز با «کمیته قضائی امریکائی» مشورت کند، بلکه با «کمیته حقوقی مشورتی آسیائی - افریقائی» و حتی اخیراً با «کمیسیون عربی حقوق بین الملل» نیز مشاوره و تبادل نظر می نماید. پال بدرستی می گوید که ایجاد حقوق بین الملل دیگر حق انحصاری کشورهایی که میراث تمدن غربی را دارند، نیست، بلکه وظيفة عمومی کلیه اعضای جامعه بین المللی بشمار می رود.^{۲۶}

۱

ارزش حقوقی قطعنامه های سازمان ملل

۱۶. همه چیز در تغییری دائمی است. حتی منابع حقوق بین الملل در حال تغییر است دیگر نمی توان گفت منابع حقوق بین الملل فقط همانهایی است که در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری احصاء شده است. عملکردی که سازمانهای بین المللی در روند ساختن حقوق داشته اند، نباید از نظر دور بماند. «استانداردها» و «رویه های مورد توصیه» پاره ای از آرائسهای تخصصی بین المللی مبتنی بر ماهیت قواعد حقوقی متدال است. بعلاوه قطعنامه هایی که بوسیله ارکان ذیربیط سازمانهای بین المللی اتخاذ می شوند، بالاخص قطعنامه های مجمع عمومی سازمان ملل، از جمله نیروهای سازنده حقوق هستند. این قبیل قطعنامه ها بویژه اگر به صورت اعلامیه هایی هماهنگ با اهداف و اصول منشور ملل متحد باشند، می توانند تأثیر قاطعی در تحول حقوق بین الملل بر جای گذارند. تا به امروز فهرست زیر را می توان از این قبیل اسناد به دست داد:

- اعلامیه اعطای استقلال کشورها و مردم تحت استعمار—۱۹۶۰.
- اعلامیه اصول حقوق بین الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری بین دولتها براساس منشور ملل متحد—۱۹۷۰.
- تعریف تجاوز—۱۹۷۴.
- اعلامیه ایجاد نظام اقتصادی بین المللی نوین و برنامه کار—۱۹۷۴.
- منشور حقوق و وظایف اقتصادی دولتها—۱۹۷۴.
کلیه این اعلامیه‌ها، قطعاً اسنادی با اهمیت بسیار زیاد در حقوق بین الملل هستند.

بحث در اینکه آیا قطعنامه‌های سازمان ملل، از جمله منابع حقوق بین الملل بشمار می‌روند، موضوعی بی‌فایده است. طبیعتاً چون صلاحیت مجمع عمومی فقط جنبه ارشادی و توصیه دارد، بر تصمیمات او نیز هیچگونه اثر حقوقی مشخصی مترتب نیست. با وجود این نمی‌توان گفت که قطعنامه‌های مذکور فاقد هرگونه اهمیت حقوقی هستند. بعضی اوقات قطعنامه‌های مجمع عمومی بالاخص آنها که جنبه اعلامی دارند، اصول و قواعد جدید حقوق بین الملل را بازگو و تأیید می‌نمایند. گاهی نیز اصول و قواعد در حال ایجاد را استوارتر و منظم می‌سازند. نمی‌توان ادعا کرد که قطعنامه‌های مجمع عمومی که به صورت اعلامیه هستند و اصول و قواعد جدید حقوق بین الملل را تشریح و توضیح می‌نمایند، صرفاً به این دلیل که الزامی نیستند، هیچگونه اثری در ساختن حقوق ندارند. حداقل از آنجا که این نوع قطعنامه‌ها متضمن قبول و باور عمومی اکثریت دولتها هستند، می‌توانند نشان دهنده جهت‌گیری عمومی در توسعه و تحول حقوق بین الملل باشند. این قطعنامه‌ها غالباً به شکل اسناد حقوقی تنظیم می‌شوند و در آنها برای تدوین حقوق و وظایف فیما بین دولتها، از لسان حقوقی استفاده می‌شود. این مسئله بخوبی توسط خانم دیلاپیس بیان شده است. وی می‌گوید: «این مطلب درستی است که قطعنامه‌های مجمع عمومی وقتی الزام‌آور

است که تکرار همان قواعدی باشد که در حقوق بین الملل عرفی وجود دارد یا قواعدی که بنا بر سایر جهات، الزام آور هستند، مانند اصول و قواعدی که در عهدهنامه‌ها مقرر شده است که در این صورت، تصمیمات مذکور بنا به ذات و ماهیت خود الزام آور نیستند، بلکه خاصیت الزام آوری آنها صرفاً به این دلیل است که بازگوکننده و تکرار قواعد و ضوابطی هستند که ریشه در اسناد ذیربسط دیگر و یا در حقوق بین الملل عرفی دارند^{۳۶}. وی ادامه می‌دهد که «مع ذلك هنوز هم قطعنامه‌های مجمع عمومی مرتبه اول اهمیت را دارد؛ زیرا بعضی از این قطعنامه‌ها نشان‌دهنده برخورد و تلقی اکثریت قابل توجه دولتها از مسائل مختلف است. در مواردی که قواعد جلیلی در حقوق بین الملل در حال پیدایش و رشد است، قطعنامه‌های مذکور اولین مجاری و ابزارهایی هستند که آنها را به صورت نرم‌های تعریف شده و مشخص درمی‌آورند.»^{۳۷} ویرالی نیز عقیده مشابهی در این زمینه دارد: «قطعنامه‌هایی که مجمع عمومی سازمان ملل بوسیله آنها اصول یا قواعد مشخص را اعلام می‌نماید، می‌توانند نقش مهمی در ایجاد حقوق بین الملل ایفا نمایند، هرچند که خود مجمع عمومی هیچ‌گونه قدرت تقیینی ندارد.»^{۳۸}



نقش جهان سوم در تصویب قطعنامه‌های سازمان ملل

۱۷. اگر بپنیزیم که قطعنامه‌های سازمانهای بین المللی، بویژه قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل، به عنوان منبع دیگر حقوق بین الملل اهمیت خود را دارند، آنگاه نقش جهان سوم به عنوان عنصری که در تعیین و ساخت حقوق بین الملل دخالت دارد، دارای اهمیت و نقش برجسته‌تری خواهد بود. اکثر قطعنامه‌های مجمع عمومی که از نظر حقوقی مهم هستند، توسط بعضی کشورهای جهان سوم پیشنهاد و مطرح گردیده و به انتکای مجموعه کشورهای مذکور به تصویب رسیله‌اند. بخوبی می‌توان مشاهده کرد که این نوع قطعنامه‌ها که به علت پشتیبانی

جهان سوم از آنها اهتمیت بیشتری یافته‌اند، به نوبه خود موجب تسریع در تحول حقوق بین الملل شده‌اند. جهان سوم، هم اسمًا و هم واقعًا یکی از ایجاد کنندگان حقوق بین الملل است یا بطوریکه هنکین می‌گوید، هم موضوع جدید آن است و هم متولی و صاحب جدید آن.^{۳۹}

ل)

جهان سوم و حق تعیین سرنوشت

۱۸. مشارکت جهان سوم در حقوق بین الملل، وجود مختلف دارد. این مشارکت آشکار و قابل مشاهده است. مهمترین مشارکت اوناشی از این واقعیت است که کشورهای جهان سوم در زمانهای متناوب و مختلف و با تحصیل استقلال از حکومتهاي استعماری بوجود آمده‌اند و به همین جهت پیوسته بر حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود، تأکیدی تمام داشته‌اند. عمدتاً از طریق تلاشهای جهان سوم بوده که اصل تعیین سرنوشت به عنوان یکی از مهمترین موضع‌گیریهایی که امروزه حقوق بین الملل دارد، جا افتاده و قطعی شده است.

۱۹. فریادهایی را که خواستار تعیین سرنوشت ملی بودند می‌توان از همان اولین روزهای انقلاب بورژوازی شنید. انقلاب امریکا و نیز انقلاب فرانسه نشان داد که این اصل می‌تواند به عنوان نیروئی در روابط بین المللی بشمار رود و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تأیید نمود که اصل مذکور این قدرت را دارد.

قانون صلح شوروی مورخ ۸ نوامبر ۱۹۱۷ ادغام کشورهای کوچک در کشورهای بزرگ را که در آن طرف ضعیف کوچکترین رضایت داوطلبانه‌ای نداشته باشد، مردود می‌داند. در ۱۵ نوامبر همان سال، اعلامیه حقوق مردم روسیه صادر شد که بموجب آن کلیه مردم حق دارند سرنوشت خود را تعیین نمایند، حق دارند مستقل زندگی کنند و حق دارند واحد و دولت مستقلی ایجاد نمایند. پیروزی انقلاب اکتبر به جنبش آزادیخواهی ملی و ضد استعماری جانی تازه بخشید و تا زمانی که

جنگ جهانی اول به پایان رسید، همچنان در حرکت و حیات باقی ماند. حق تعیین سرنوشت ملی در طول مدت جنگ صرفاً یک مفهوم سیاسی بود که فقط می‌توانست در ردیف سیاستهای جهانی مطرح گردد^{۴۰}، و تا قبل از پایان جنگ جهانی دوم، این مفهوم نتوانست تا حد یک قاعدهٔ حقوقی ارتقاء یابد و راه خود را در اسناد و مدارک بین‌المللی باز کند.

۲۰. ماده ۱ منشور سازمان ملل متحده که هدف این سازمان را بیان می‌دارد، صراحتاً از اعضاء می‌خواهد که «روابط دوستانه بین کشورها را بر اساس اصل حقوق متساوی و نیز اصل تعیین سرنوشت، توسعه بخشند». این مفهوم در ماده ۵۵ منشور نیز تکرار شده است. علاوه فصل یازدهم منشور مذکور تحت عنوان «اعلامیه راجع به سرمینهای غیر خود اختار»، اعضاء را ملزم می‌نماید که «متناوب با اوضاع و احوال خاص هر منطقه و مردم آنجا و نیز موارج مختلف ترقی آنها به [حق] تعیین حکومت توسط خود مردم کمک نمایند». هرچند مواد منشور ملل متحده چندان که باید، روشن و واضح نیست، ولی منشور از این واقعیت غافل نبوده که رسمآ تأیید کند که حق مردم در مورد تعیین سرنوشت خود، اصلی است که باید توسط کلیته دول عضو، محترم شمرده شود.

در سال ۱۹۵۲ به دنبال قدرت و فشار جنبش آزادی‌خواهی و استقلال طلبی ملی پس از جنگ، و با توجه به روح منشور ملل متحده، مجمع عمومی سازمان ملل اولین تصمیم خویش را که راجع به حق مردم و کشورها در تعیین سرنوشت خود بود، اتخاذ کرد. در این تصمیم اعلام شده است که اعضای سازمان ملل باید این اصل را محترم شمرند و علاوه بر این، باید إعمال این حق توسط کشورهای غیر خود اختار یا تحت قیوموت کشورهای عضو را به رسمیت بشناسند. در همان زمان پاره‌ای از سرمینهای تحت قیوموت و سرمینهای غیر خود اختار کوشیدند که استقلال و خود اختاری به دست آورند. گرچه روند ضداستعماری بسیار گند بود ولی این امر موجب شد که علاقه شدید و آرزوی کشورهای جدیدی که تازه از حکومت استعماری رهیله و به استقلال رسیده بودند،

تحریک گردد و تلاش بیشتری بکنند. مجمع عمومی با پشتیبانی این کشورها در سال ۱۹۶۰ قطعنامه‌ای گذراند که مبتنی بود بر پیشنهاد ۴۳ کشور آسیائی - افریقائی موسوم به «اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردم تحت استعمار». این اعلامیه مشهور بطور جتی و رسمی بر ضرورت ختم فوری و بدون قید و شرط استعمار در کلیه آشکال آن، تأکید می‌کرد و مقرر می‌داشت که «تمام مردم حق دارند سرنوشت خود را تعیین نمایند و علم اعطای استقلال به بهانه علم کفایت و آمادگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی ایشان هرگز موجه نخواهد بود، و هر گونه اقدامات مسلحانه یا هر گونه تدبیر سرکوبگرانه در مقابل ملل مستقل باید متوقف شود تا ایشان فرصت یابند که بطور آزاد و مساملت آمیز برای تکمیل استقلال خویش از حقوقی که دارند استفاده نمایند. اعلامیه مذکور، جنبش استقلال طلبی را به جلو راند و در همان سالها حدود ۱۸ مستعمره اعلام استقلال کردند و ۱۷ کشور از بین آنها عاقبت در سازمان ملل پذیرفته شدند.

۲۹. در سال ۱۹۶۵، مجمع عمومی اعلامیه‌ای در مورد غیرقابل قبول بودن مداخله در امور داخلی کشورها و حمایت از استقلال و حاکمیت آنها صادر کرد. این اعلامیه تأکید داشت که تمام دولتها باید حق تعیین سرنوشت و استقلال مردم و کشورها را محترم بشمرند و باید در مجموع تمام و کمال تبعیض نژادی و استعمار در کلیه وجوده و نمودهای آن اقدام و همکاری نمایند. در اعلامیه جهانی سال ۱۹۶۸ درخصوص حقوق بشر، حق مردم در تعیین سرنوشت خود مورد اشاره قرار نگرفته بود؛ ولی در سال ۱۹۶۶ به عنوان پیش شرط حقوق بشر، مورد توجه قرار گرفت و در دو عهده‌نامه راجع به حقوق بشر صریحاً شناخته شد. ماده اول هر دو عهده‌نامه مقرر می‌کند که «تمام مردم حق تعیین سرنوشت خود را دارند»، به این قریب، حق مردم در تعیین سرنوشت خود نه تنها در اسناد و مدارک حقوقی که جنبه اعلامیه داشتند آمده است، بلکه همچنین در موافقنامه‌های بین‌المللی که مطابق آنها وظایف و تعهدات الزام‌آوری به عهده طرفین قرار گرفته نیز صریحاً قید شده است. در سال ۱۹۷۰ مجمع عمومی

اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری بین دولتها بر طبق منشور ملل متحده را تصویب کرد که در آن به «اصل حقوق متساوی و تعیین سرنوشت مردم» به عنوان یکی از اصول حقوق بین‌الملل تصریح شده و بطور کاملاً صریح اعلام گردیده که هر دولت «وظیفه دارد که با اقدامات انفرادی و مشترک، در تصدیق و تأیید اصل حقوق متساوی و تعیین سرنوشت ملل» کوشش مجذبه بنماید. اعلامیه مذکور اضافه می‌کند که «هر دولت موظف است از اقدامات زوردارانه و خصمانه بمنتظر محروم کردن مردم از استفاده از حق تعیین سرنوشت خود، خودداری کند و کسانی که در مقام اعمال حق تعیین سرنوشت خویش در مقابل این قبیل اقدامات مقاومت و ایستادگی می‌کنند، استحقاق حمایت را دارند.»

منشور سال ۱۹۷۴ در مورد حقوق و وظایف اقتصادی دولتها نیز «حقوق متساوی و نیز حق تعیین سرنوشت» را به عنوان یکی از اصول بنیادی در روابط اقتصادی بین‌المللی، مورد تأیید قرار داده است. بطور خلاصه، به دنبال بیست سال کوشش سخت از جانب کشورهای جهان سوم، امروزه حق تعیین سرنوشت مردم و ملل جهان، یکی از مفاهیم حقوقی کاملاً جافتاده و مسلم بشمار می‌رود و نیز از جمله اصول بنیادی حقوق بین‌الملل معاصر محسوب می‌گردد.

۲۲. رویه دولتها نیز حاکی از تأیید اصل حق تعیین سرنوشت ملل است. در گزارش سال ۱۹۶۵ کمیته ویژه اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری بین دولتها اشاره شده که «تقریباً کلیه نمایندگانی که در گفتگوهای کمیته مشارکت داشتند، تأکید نموده‌اند که این اصل دیگر نباید به عنوان یک اصل سیاسی یا اخلاقی صرف محسوب گردد، بلکه بیشتر یک اصل مسلم حقوق بین‌الملل جدید می‌باشد.»^{۴۱} دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در نظریه مشورتی خود در دعوای «نامیبیا» اعلام نموده که تحول حاصله در حقوق بین‌الملل و در مورد سازمانهای غیر خودمختار، به نحوی که در منشور ملل متحده قید گردیده، طوری است که قاعدة حق تعیین سرنوشت را نسبت به کلیه این

قبيل سرزمينها قابل إعمال واجرا مي سازد.»^{۴۲} قاضى ديلارد مى گويد: «بيان ديوان بدينگونه به نظر من نشان مى دهد که در حقوق بين الملل يك نرم جديد بوجود آمده که در استعمار زدائی از كلية سرزمينهاي غير خود مختار که تحت حمايت سازمان ملل هستند، قابل اعمال و شمول است.»^{۴۳} اکنون مى توان خطاب به حقوق دانان بين الملل گفت که قاعده حق تعیین سرنوشت، قبول جهاني یافته است. بطوريکه كرافورد مى گويد، «حقوق بين الملل اصل تعیین سرنوشت را مورد تأييد قرار داده و اين يك اصل حقوقی است»، مانند اصل حاكمیت که آن هم يك اصل حقوقی است.^{۴۴}

به نظر عته‌اي، سازمان ملل از ابتداي تأسیس متوجه روند ضد استعماری بوده و بدان دلمشغولی داشته است. عته‌اي دیگر کمی دورتر رفته و مى گويند که تمام تحول حقوق بين الملل در چند دهه اخیر را مى توان در ايجاد دو اصل حقوقی جديده خلاصه کرد: اول راجع است به روند ضد استعماری، دوم مربوط است به توسيعه يك اقتصاد بين المللی.^{۴۵} اين نظرگاه بي منطق نيست و معقول است. در روند ضد استعماری پیروزی بزرگی به دست آمده، اما مسئله اين است که هنوز پایان نیافته و همچنان ادامه دارد؛ چرا که باز هم مستعمراتی وجود دارند که تحت حاكمیت بيگانگان هستند و باید استقلال و آزادی به دست آورند و لذا هنوز جا دارد که حق تعیین سرنوشت مورد عنایت دقیق تر قرار گيرد و تأکيد شود که اين از جمله اصول بنیادي حقوق بين الملل بشمار می رود.

۲۳

جهان سوم و اصول همزیستی مسالمت آهیز

۲۳. بسط و ترویج حق تعیین سرنوشت به هیچوجه تنها شکل همکاری در توسعه و تحول اصول مترقی حقوق بين الملل نیست که جهان سوم می تواند برای آن سرمایه گذاري کند. شکل بخشیدن به پنج اصل همزیستی مسالمت آهیز نیز نوعی همکاری متحددالماں در باب حقوق

بین الملل است که نباید از نظر دور بماند. این اصول پنجگانه عبارت است از: احترام متقابل به تمامیت ارضی و حاکمیت، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله متقابل در امور داخلی یکدیگر، تساوی و منافع متقابل، و همزیستی مسالمت آمیز. این پنج اصل که ابتدا توسط چین، هند و برمه پیشنهاد شد، نه تنها مورد حمایت و تأیید یکجا و متشکل جهان سوم قرار گرفت بلکه سایر کشورها نیز آن را پذیرفته و اعلام کردند. اصول مذکور با اصولی که در منشور ملل متحده آمده نیز منطبق و هماهنگ است و بموجب اعلامیه راجع به تشویق صلح جهانی و همکاری بین المللی که در کنفرانس آسیائی - افریقائی سال ۱۹۵۵ تصویب شد، مورد تأیید مجتمد قرار گرفت و بعلوه ابعاد آن طی موافقنامه‌ها و بیانیه‌های دوجانبه بسیاری از کشورها گسترش یافت.^{۴۶}

باید پذیرفت که هیچکدام از این اصول پنجگانه موضوعات جدیدی نیست، بلکه هر کدام در حدود خود بخش شناخته شده و مستقلی از حقوق بین الملل محسوب می‌شود. با تبیب این مفاهیم تحت عنوان خاص، حدود و ثغور آنها مشخص شده و به همین ترتیب به عنوان بنیان حقوق بین الملل معاصر، تثبیت شده‌اند. دولت نپال در اعلام حمایت خود از این پنج اصل راجع به همزیستی مسالمت آمیز، اشاره کرده که اصول مذکور «ساختار مناسبی برای پی ریزی نظام بین المللی نوین است و می‌تواند مبنای عینی و واقعی گسترش همکاری بین دولتهای آسیائی و افریقائی باشد.»^{۴۷} پیش‌بینی می‌شد که «سرانجام کلیّة کشورهای جهان، اهمیت فراوان پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز را درخواهند یافت.»^{۴۸} حق تعیین سرنوشت ملل، اصلی است که مردم تحت استعمار برای توجیه قانونی بودن کوششهای خود در جهت براندازی حکومتهاي استعماری و به دست آوردن استقلال و برپائی دولت جدید بدان استناد می‌جستند. از سوی دیگر، اصول مذکور رهنمودهایی است که ملل استقلال یافته باید آن را رعایت نمایند و در برخوردهای روزانه خود در صحنه روابط بین المللی، مورد استفاده قرار دهند. اصول یاد شده می‌تواند در حفظ صلح و امنیت بین المللی نیز مفید و کارساز باشد.

جهان سوم و اصل حاکمیت دولتها

۲۴. جهان سوم از اصل حاکمیت دولت که حساسترین و اهم اصول پنجمگانه است، پیوسته حمایت کرده است. حاکمیت، اساسی ترین نشان دولت است که متنضم خوداختاری دولتها—یعنی استقلال خارجی و حاکمیت داخلی آنها— و نیز تساوی و برابری دولتها — یعنی در صحنه روابط بین دولتها حکمران واحد وجود ندارد— می باشد. حقوق بین الملل که هدف آن تنظیم روابط بین المللی است، از مذتها قبل مفهوم «حاکمیت» را به عنوان یکی از اصول اساسی و اولیه خود بشمار آورده است. هرچند پاره ای ازکشورها دارای سیاستهای توسعه طلبی و تجاوز بودند و می کوشیدند که اصل حاکمیت را تضعیف و محدود و حتی انکار نمایند، ولی در عمل توفیقی در این امر به دست نیاوردن و لذا اصل حاکمیت به عنوان یک اصل ضروری و واجب در روابط بین الملل شناخته شد و خواهد شد و هیچکس نمی تواند انکار کند که این اصل از جمله اصول اساسی حقوق بین الملل معاصر است.^{۴۹} برای ملل جهان سوم، پیمودن راه تا دستیابی به حاکمیت چندان آسان نبوده است. برای بسیاری از این کشورها استقلال فقط به دنبال مبارزه ای تلغی و سخت به دست آمده است. به همین دلیل در نظر آنها حاکمیت دولت، اصلی مقدس و غیرقابل نقض است و حفظ آن، کانون فعالیتهای ایشان را تشکیل می دهد. تنها از طریق ابقاء همین حاکمیت است که ملل جدید می توانند خوداختاری خود را حفظ نمایند و از حقوق و منافع قانونی خود بر اساس اصل تساوی محافظت کنند و ظلمها و استشمارهای استعمارگرانه را نابود سازند و خود را از اینکه دوباره در چنین مهلکه و رنجی بیفتند، مصون دارند.

۲۵. اصل حاکمیت به علت حمایت فعال جهان سوم از آن نه تنها استحکام یافته، بلکه گسترش نیز پیدا کرده است. حاکمیت دیگر مفهومی نیست که صرفاً اهمیتی سیاسی داشته باشد، بلکه امروزه دارای

ابعاد اقتصادی و فرهنگی نیز هست و حتی مفهوم حاکمیت اقتصادی در حال جا افتادن است. به برکت کوشش‌های جهان سوم بود که اصل حاکمیت دائمی کشورها نسبت به منابع طبیعی خود، مورد شناسائی و قبول همه جانبه واقع شده است. در اوایل سال ۱۹۵۲، مجمع عمومی سازمان ملل تصمیمی اتخاذ کرد که همه کشورها حق دارند از ثروت طبیعی خود، به عنوان جزو ذاتی حق حاکمیت خود، آزادانه استفاده کنند. در سال ۱۹۶۲ نیز مجمع عمومی در قطعنامه دیگری هشت اصل را اعلام نمود که یکی از آنها این بود که ملت‌ها نسبت به ثروت و منابع طبیعی خود دارای حق حاکمیت دائمی می‌باشند و سپس در اعلامیه سال ۱۹۷۴ راجع به تأسیس نظام اقتصادی نوین، نیز در منشور حقوق و وظایف اقتصادی دولتها، همین حق را مورد تأیید مجدد قرار داده است. اعلامیه مذکون، این حق را به عنوان یکی از حقوق اساسی نظام اقتصادی بین‌المللی جدید بشمار آورده و منشور یاد شده نیز آن را در شمار حقوق اقتصادی کلیه دولتها اعلان کرده است. همین اصل حاکمیت اقتصادی، از جمله اصل حاکمیت دائمی نسبت به منابع طبیعی، نقش بسیار مهمی در مبارزة جهان سوم در جهت امحای نظام اقتصادی بین‌المللی سابق ایفا کرده است.^{۵۰}



جهان سوم و مسئله جانشینی دول جدید

۲۶. همکاری جهان سوم صرفاً درباره گسترش اصول اساسی حقوق بین‌الملل نبوده، بلکه درواقع آثار خود را درکلیه زمینه‌ها بجای گذارده است. به یک اعتبار، تمامی کشورهای جهان سوم «جدید» هستند؛ چرا که همگی پس از رهایی و استقلال از حکومت استعماری، به منصبه ظهور رسیدند. این کشورها موضوعات جدید حقوق بین‌الملل هستند، و یا بطوریکه هزاره می‌گوید: «شخصیتهای» جدیدند.^{۵۱} تولد این کشورهای جدید طبیعتاً مسئله شناسائی آنها را نیز به دنبال آورده است.

کشورهای جهان سوم عموماً تئوری حکومتهای انتصابی را که از دولت بیگانه دستور و ارشاد می‌گیرند قبول ندارند، بلکه عقیده دارند که حق مردم در تعیین سرنوشت خود، به معنای تشکیل حکومت توسط خود ایشان است؛ از این‌رو، حکومتهای دست‌نشانده‌ای را که با استیلاج‌جویی و استعمارگری برپا می‌شوند، در تناقض با حق تعیین سرنوشت کشورها و ملل می‌دانند که نباید مورد شناسائی قرار گیرند. پیدایش ملل جدیدی که جهان سوم را تشکیل می‌دهند، اصول و قواعد تازه‌ای در مورد جانشینی دولتها را ضروری می‌سازد. کمیسیون حقوق بین‌الملل در تحقیق خود در مورد جانشینی، دولتها را جدید‌الاستقلال را صریحاً مقوله جداگانه‌ای محسوب می‌نماید و در بیشتر موارد عقیده داشته که «دکترین مبتنی‌بودن»^{۵۲} باید در مورد دول جدید اعمال و اجرا شود. به همین جهت قاعده کلی که در کتوانسیون ۱۹۷۸ وین در مورد جانشینی دولتها در رابطه با عهدنامه‌های دولت سابق آمده، عبارت است از اینکه کشورهای جدید‌الاستقلال ملتزم به عهدنامه‌های دولتها سلف خود نیستند.^{۵۳} بطوريکه اوکیو می‌گوید: جریانهای ضداستعماری، مسائل تازه زیادی را بوجود آورده که حل آنها مستلزم تجدیدنظر اصولی و احتمالاً حتی تجدیدنظر در «مقرزات حقوق جانشینی دولتها است».^{۵۴}



جهان سوم و مسئولیت بین‌المللی دولت

۲۷. اصول حقوق بین‌الملل در مورد مسئولیت دولت، بحث انگیز و اختلافی است. جهان سوم تأکید دارد که این اصول محتاج اصلاح است. نمی‌توان انکار کرد که حقوق سنتی مسئولیت دولتها تحت نفوذ افکار قدرتهای امپریالیستی و استعماری بوده است که بمنظور نیل به اهداف تجاوزکارانه و استعمارگرانه خود، آنها را ایجاد و تدبیر کرده‌اند. در طول مباحثات کمیسیون حقوق بین‌الملل درخصوص این موضوع، نروو^{*}

* clean slate doctrine

اظهار عقیده کرده که حقوق مسئولیت دولتها نه تنها بدون توجه به نظر دولتهای کوچک، بلکه اصولاً علیه آنها «تحوّل یافته است». ^{۵۴} این حقوق بطور تقریباً کامل براساس روابط نابرابر بین دولتهای بزرگ یا کوچک بنا شده است. یک حقوقدان بین المللی دیگر به نام کاستاندا اضافه کرده که «مجموعه حقوق راجع به مسئولیت دولتها فقط برای پوشاندن و حمایت از منافع الیگارشی امپریالیستهای بین المللی سودمند بوده است». ^{۵۵} جساب نیز همین واقعیت را مورد تأکید قرار داده و می‌گوید: «تاریخ تحوّل حقوق بین الملل در مورد مسئولیت دولتها نسبت به صدمات واردہ به خارجیان... یکی از وجوده تاریخ امپریالیسم یا دیپلماسی دلار است.» ^{۵۶} در هر حال، اعتبار قواعد سنتی حقوق بین الملل در مورد مسئولیت دولتها مورد تردید است، و ضرورت دارد که در این زمینه تغییرات اساسی صورت گیرد و بویژه نیازهای خاص کشورهای جدید باید مورد بیشترین توجه و دقت واقع شود. اعضای جهان‌سومی کمیسیون حقوق بین الملل، تصویر و اراثه جذی تری از این واقعیت به دست داده‌اند.

۲۸. موضوع حقوق مسئولیت دولت فقط صدمات واردہ به اتباع نیست، بلکه این حقوق مسئله حاکمیت دولت بویژه جنبه‌های اقتصادی آن را نیز بررسی می‌نماید. دکترین کاللو و دراگو^{۵۷} اولین بار در قرن نوزدهم بوسیله کشورهای امریکای لاتین که از نظر اقتصادی پیشرفته نبودند، مطرح و پرداخته شد، با این هدف که کشورهای پیشرفته اقتصادی را از استفاده از حقوق بین الملل به عنوان ابزار استثمار بازدارد. این دکترینها همچنان از حمایت قابل توجه کشورهای جدید الاستقلال برخوردارند. مفاهیم سنتی مسئولیت دولت، مانند «استاندارد بین المللی»، «حداقل استاندارد تمدن»، «حقوق مکتب» و «مدخله برای حمایت از حقوق

* این دو دکترین به نام کسانی که اول بار آنها را مطرح کرده‌اند و هر دو آرژانتینی بودند (L. Drago - C. Calvo) نامیده شده و با یکدیگر متفاوت است، اما موضوع اصلی آنها منع و ناموجه بودن دخالت دولتها برای وصول مطالبات و خسارات ناشی از صدمه‌های واردہ به اتباع آنها از دولت دیگر می‌باشد؛ زیرا چنین دخالتی بخلاف اصل حاکمیت دولتها است و ضمناً امنیت رانیزه خطر می‌اندازد. «ترجم»

اتباع در خارج» مورد انتقاد و اعتراض واقع شده‌اند، همانطور که سایر اصول مربوط به مسئولیت دولت نیز مورد اعتراض قرار گرفته‌اند. مثلاً استفاده از شرط کاملة الوداد هنوز در روابط تجاری بین‌المللی ارزش و جای خود را حفظ کرده است، ولی در تفسیر آن باید اندیشه بسیار کرد. بعلاوه اعمال و اجرای این اصل، باید براساس تساوی واقعی – و نه تساوی ظاهري – و منافع متقابل دولتها باشد. کمکهای اقتصادی، از آن جمله کمکهای فتی، امر دیگری است که باید از زاویه جدیدی بدان نگریست. اعطای کمکهای اقتصادی، دیگر نباید نوعی مرحمت و لطف بشمار آید، بلکه جا دارد به عنوان یک تکلیف حقوقی قلمداد شود. در همین رابطه، اصول و قواعد جدید بین‌المللی بوجود آمده‌اند که مقاهم و محتوای مسئولیت بین‌المللی دولت باید مطابق همین اصول جدید، تعیین و تعریف گردد.



جهان سوم و ملی کردن

۲۹. ملی کردن و غرامت، مسائل دیگری هستند که در رابطه با موضوع حاکمیت اقتصادی دولتها از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. می‌توان گفت که استثمار اقتصادی که جهان سوم قبل از استقلال از آن رنج می‌برده، آن را مجبور ساخته است که سیاستهای بازسازی اقتصادی فوق العاده گران و پرخرچی را تدوین و اجرا نماید؛ از همین رو امروزه جهان سوم یک‌صدا عقیده پیدا کرده که حق ملی کردن از جمله حقوق و صلاحیت‌های اساسی و تفکیک ناپذیر حاکمیت دولت است. این از جمله موضعی است که دنیای غرب آن را به این صورت و بطور دربست قابل قبول نمی‌داند. مهمترین نکته مورد اعتراض غرب راجع است به ضابطه پرداخت غرامت: دنیای غرب اصرار دارد که طبق حقوق بین‌الملل باید غرامت ملی کردن به صورت «کافی، مؤثر و فوری» پرداخت شود؛ ولی جهان سوم با این نظر مخالف است و استدلال می‌کند که پرداخت غرامت براساس چنین فرمولی با این اصل که دولتها حاکمیت دائمی نسبت به

منابع طبیعی خود دارند، در تعارض است. در تصمیم سال ۱۹۶۷ مجمع عمومی سازمان ملل تحت عنوان «اعلامیه حاکمیت دائمی دولتها نسبت به منابع طبیعی» آمده است که «ملی کردن، مصادره یا استرداد» باید مبتنی بر نفع عمومی یا حفظ منافع ملی باشد و نیز باید طبق مقررات جاری دولتی که در اعمال حاکمیتش در راستای حقوق بین الملل، چنین اقداماتی می‌نماید، خسارت مناسب به دارنده مال ملی یا مصادره شده پرداخت گردد. «منشور سال ۱۹۷۴ حقوق و وظایف اقتصادی دولتها مقرر می‌دارد که هر دولت حق دارد مالکیت اموال خصوصی را ملی، مصادره یا مسترد نماید که در این صورت باید غرامت مناسب توسط دولتی که چنین اقداماتی کرده است – با عطف توجه به قوانین و مقررات ذیربخط همان دولت و کلیته اوضاع و احوالی که آن دولت مقتضی بداند – پرداخت گردد. در حال حاضر، بحثهای در مخالفت با ملی کردن وجود دارد، اما برداشت و تمایل عمومی به اندازه کافی روشن شده است: اولاً، حقوق سنتی مشمولیت دولتها درخصوص ملی کردن باید مورد تجدیدنظر قرار گیرد و چنین نیز خواهد شد؛ ثانیاً حق ملی کردن، همانطور که جهان سوم از آن طرفداری می‌کند، بطور اصولی مورد تأیید و قبول واقع شده است.^{۵۷} حق ملی کردن نه تنها یکی از وجوده حاکمیت اقتصادی دولتها است، بلکه همچنین بخش اساسی از خواسته‌های جهان سوم در مورد نظام اقتصادی بین المللی نوین را نیز تشکیل می‌دهد.

۹

جهان سوم و اصل عدم تجاوز به تمایت ارضی کشورها

۳۰. مطلب دیگر اینکه کشورهای جهان سوم که اخیراً از قید استثمار رها و مستقل شده‌اند، مخالفان طبیعی استعمارپیشین هستند، و موضوع‌گیریهای آنها لزوماً آثاری بر اصول حقوق بین الملل سنتی درباب موضوع «سرزمین» داشته است. در حال حاضر، تقریباً تمام حقوق‌دانان

بین المللی موافقت دارند که اشغال و تصرف استعمارگرانه سرزمین دیگران غیرقانونی است. دولتهاي جدید بر لزوم عدم تجاوز به سرزمینهاي خود تأكيد جدي دارند و «تماميت ارضي» از جمله مسائل مهم آنها است. علاوه بر اين مطلب، بخوبی بر همگان آشكار است که جهان سوم باعث شده تا اصلاحات اساسی در حقوق درياها نيز ايجاد شود. مقررات سنتي فقط متضمن منافع قدرتهای دريائی بزرگ بود، يا بطور يکه كاستاندا می گويند، «قواعد سنتي نظام حقوقی درياها از طرف قدرتهای بزرگ و برای اهداف خاص خود آنها وضع شده است، آن هم پيش از اينکه هیچ مسئله بزرگی در اين زمينه رخ داده باشد و نيز پيش از پيدايش دولتهاي جدیدی که امروزه اكثريت را دارا هستند». ^{۵۸}

فکر و پيشنهاد ۲۰۰ مایل مناطق اقتصادي و اصل خروج بستر درياها و نيز خروج زير اقيانوس و كف آن از صلاحیت داخلی کشورها و قلمداد کردن آنها به عنوان «ميراثهای عمومی بشر»، هر دو، اول بار توسط کشورهای جهان سوم مطرح و ارائه گردید. اكنون اين اصول، حمایتي تقریباً جهانی یافته و به جريان توسعه رشد یابنده حقوق درياها، انگیزه و تحریک بيشتری خواهد بخشید.

٨٠

جهان سوم و عهدنامه های نابرابر

۳۱. نکته دیگر آنکه مبارزة کشورهای جهان سوم برای استقلال موجب شده است که اين کشورها از ستمگری و استثمار و نيز تحمل عهدنامه هائي که حقوق حاكمیت را نقض می کند، نفرت داشته باشنند. عهدنامه های نابرابر، امروزه غيرقانونی بشمار می روند.^{۵۹} به دنبال فشارها و اقدامات کشورهای جهان سوم، کميسیون حقوق بین الملل در گزارش خود راجع به پيش نويس مواد راجع به عهدنامه ها چنین نتيجه گيري کرده که «صرف پيش نويس مواد راجع به عهدنامه نمي تواند اعتبار عهدنامه های نابرابر، غير منصفانه يا غير عادلانه را که در بسیاری از موارد

نتایج و پیامدهای سیستم استعماری هستند، تأیید و تصدیق کند.»^{۶۰} عهدنامه ۱۹۶۹ وین در مقلمه خود نیز بر اراده آزاد، حق برخورداری از تساوی و حق تعیین سرنوشت و نیز اصول حاکمیت، تساوی و استقلال دولتها تأکید فراوان دارد. بعلاوه خود عهدنامه مذکور نیز بویژه مقرر می‌دارد که عهدنامه‌ای که با تهدید یا استفاده از زور تهیه شده باشد، باطل است و «تعییرات اساسی در اوضاع و احوال» می‌تواند به عنوان دلیل فسخ عهدنامه مورد استناد قرار گیرد. تجربه کشورهای جدید این است که عهدنامه‌های نابرابر ابزارهایی بوده که قدرتهای استعماری بمنظور حفظ حکومت استعماری خود از آنها استفاده نموده‌اند. این سوابی که یک نویسنده افريقيائی است می‌گويد: «عهدنامه‌ها همیشه برای تطهیر و توجیه انقیاد و استثمار کشورهای کوچکتر و ضعیف‌تر مورد استفاده قرار گرفته است. مضافاً اینکه عهدنامه‌ها برای تحمل حمایت بر کشورهای ضعیف و نیز برای بهره‌برداری از امتیازات اقتصادی از آنها بکار رفته است.»^{۶۱}

کشورهای جدید الاستقلال می‌خواهند از عهدنامه‌های نابرابری که هم اکنون وجود دارد، سلب اعتبار شود و هرگونه کوشش بعدی برای تحمل عهدنامه بازور نیز صریحاً منوع گردد. این کشورها از اصل «لزوم وفا به عهد» حمایت می‌کنند، ولی ضمناً خواهان اجرای اصل «تعییر اوضاع و احوال» به صورت معقول آن نیز هستند. آنها صادقانه به مفاد عهدنامه‌های قانونی احترام می‌گذارند، اما تأکید می‌نمایند که دولتهای صاحب حاکمیت حق دارند که عهدنامه‌های نامعقول و غیرمعتارف را مورد تجدیدنظر قرار دهند. مواضعی که جهان سوم اتخاذ کرده و فوقاً تشریح گردید، بدون تردید در نحوه تحول آنی حقوق معاهدات، تأثیر خود را خواهد گذاشت.

جهان سوم و حقوق درگیریهای نظامی

۳۲. علاوه بر موارد فوق، جهان سوم همکاریهای مهمی در مورد حقوق راجع به درگیریهای نظامی نیز داشته است. کشورهای جدید با مبارزه ای طولانی و جدی به استقلال دست یافته‌اند و بسیاری از آنها ناگزیر شده‌اند به مبارزه و عملیات نظامی و جنگهای آزادیبخش نیز دست یازند. مشروعيت جنگهای آزادیبخش عموماً مورد تصدیق قرار گرفته است و گروههای بسیاری از کسانی که در آنها درگیر بوده‌اند، مآلًا استحقاق حمایت کامل قانونی را یافته‌اند.^{۶۲}

دومین پروتکل ازدو «پروتکل اضافی کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو» که از «کنفرانس دیپلماتیک ۱۹۷۷ ژنو در مورد تأیید مجده و توسعه حقوق انسانی بین‌المللی قابل اجرا در درگیریهای نظامی و توسعه این حقوق» نشأت گرفته بود، براساس مبانی و روح همین حمایت قانونی تهیه و تنظیم شده بود. در این عهدنامه مقرر شده که مشروعيت عملیات چریکی — یکی از مشخصات ویژه جنگهای آزادیبخش ملی — از ضمانت اجرای بین‌المللی برخوردار است. مواد دیگر در کنوانسیون ژنو ۱۹۴۹ و دو پروتکل ۱۹۷۷، همگی مشروعيت عملیات چریکی را تصدیق و تأیید کرده است. در اثر اقدامات و پیگیریهای جهان سوم جنبه‌های بسیار دیگری از حقوق راجع به درگیریهای نظامی نیز توسعه یافته است که مفاد دو پروتکل ۱۹۷۷ آن را تأیید می‌نماید.

جهان سوم و حل و فصل اختلافات بین‌المللی

۳۳. بسیاری از حقوقدانان بین‌المللی دنیای غرب مسائلی را در مورد موضع منفی که کشورهای جهان سوم در باب حل و فصل قضائی اختلافات بین‌المللی دارند، مطرح نموده‌اند. این درست است که کشورهای

جهان سوم علاقه‌ای ندارند که اختلافات خود را به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع نمایند و عقیده دارند که مفهوم صلاحیت اجباری این دیوان غیرقابل قبول است، اما در مورد علت این عقیده در جهان سوم باید به مسئله سنن و آداب فرهنگی آنها نیز توجه کرد. کوئی‌سی ریت در تحقیق خود راجع به اینکه کشورهای آسیائی – افریقائی جدید چگونه بر حقوق بین‌الملل تأثیر گذاشته‌اند، اینگونه نظر داده است: کشورهای جهان سوم ترجیح می‌دهند که اختلافات داخلی آنها از طریق مذاکره، میانجیگری و سازش حل و فصل گردد و علاقه‌ای به حل و فصل آنها توسط محاکم ندارند. حضور وجود این قبیل سنن و تمایلات ملی در سطح بین‌المللی، حکایت از این دارد که کشورهای آسیائی به مذاکره یا سازش در حل و فصل اختلافاتشان بیش از رسیدگی قضائی و اجرای حقوق بین‌الملل موجود، تمایل و گرایش دارند.^{۶۳}

البته این بدان معنی نیست که کشورهای جهان سوم حل و فصل اختلافات از طریق قضائی را بطور کلی رد می‌کنند. درواقع، بسیاری از دعاوی که توسط دیوان بین‌المللی دادگستری مورد بررسی و حکم قرار گرفته است، یا وسیله کشورهای جهان سوم طرح شده و یا کشورهای مذکور در آنها درگیر بوده‌اند و حتی دعاوی وجود داشته که منحصراً مربوط به جهان سوم بوده است. امکان اینکه کشورهای جهان سوم اختلافات بین‌المللی را جهت حل و فصل به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع و تقدیم نمایند، نباید یکسره انکار شود. مع الوصف، کسی هم منکر این نکته مهمتر – بهتر است بگوییم این مهمترین نکته قطعی و مسلم – نیست که کشورهای مذکور در حقیقت نسبت به دیوان یاد شده مظنون و بدگمان شده‌اند و برای آن، اعتبار کمی قائلند. این مسئله صرفاً یک مشکل یا نوعی میراث فرهنگی در کشورهای جهان سوم نیست، بلکه نکته مهمتر وجود این احساس است که هم دیوان بین‌المللی دادگستری و هم سلف آن یعنی دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری، همیشه از جانب نهادهای حقوقی غربی اداره شده و اکنون نیز می‌شود. اینکه ترکیب دیوان مذکور چگونه باشد یا قانون ماهوی و شکلی که در دعوای

مطروحه اعمال می‌کند کدام باشد، اثری ندارد و چنین برداشت آمیخته به بدگمانی از آن احتساب ناپذیر و قطعی است. مثلاً ترکیب دیوان را در نظر بگیرید: علی رغم اساسنامه دیوان که مقرر می‌دارد قضات منتخب و عضو دیوان باید نمایانگر «انواع مختلف تمدنها» و نیز «سیستمهای حقوقی اصلی جهان» باشند، ولی قضات اروپائی و امریکای شمالی در دیوان همیشه در اکثریت بوده‌اند. حتی قبل از اینکه دعوای افریقای جنوب‌غربی تمام شود، مردم دیوان بین‌المللی دادگستری را «دادگاه اروپای غربی» محسوب می‌کردند. پس از صدور رأی در دعوای مذکور، دیگرچه کسی می‌تواند الیاس را سرزنش کند که چرا می‌گوید دیوان عامدآ و قاطعاً استعمار و امپریالیسم در افریقای جنوبی را مورد حمایت و دفاع قرار داده است؟^{۶۴} حتی حقوقدانان بین‌المللی دنیای غرب هم احساس می‌کنند که دیگر چاره‌ای ندارند جز اینکه بپذیرند «دیوان بین‌المللی دادگستری را در این مقطع از تعویش، بحق می‌توان دیوان دادگستری اروپای غربی نامید.»^{۶۵} درواقع، دیوان قابلیت و صلاحیت انجام وظیفه‌ای را که منشور ملل متحد به عهده آن گذاشته بود، نیافت؛ یعنی نتوانست «یک ارگان قضائی اصلی» سازمان ملل باشد.^{۶۶} مadam که اصلاحات مقتضی در دیوان صورت نگرفته، مشکل بتوان تصوّر کرد که قادر است نقش اصلی خود را ایفا نماید.

III

نتیجه

۳۴. به محض اینکه کشورهایی بوجود می‌آیند، ناگزیر باید روابط متقابلي بین ایشان برقرار گردد، یعنی روابط بین‌الملل. از طرفی در متن روابط بین‌المللی، لازم است که اصول و قواعد لازم الاجراي وجود داشته باشد، یعنی حقوق بین‌الملل. به موازات توسعه تماسهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و تکنولوژیک بین کشورها، روابط بین‌المللی نیز رشد

می‌باید و پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کند. برای حقوق بین‌الملل غیرممکن است که همپای این تحول و رشد، توسعه نیابد و تغییر نکند. جامعه بین‌المللی، جامعه‌ای پویا است؛ بنابراین حقوق بین‌الملل نیز باید پویا و همواره در حال دگرگونی باشد. پیدایش کشورهای جدید و نیز ایجاد جهان سوم در روابط بین‌المللی معاصر، حادثی محوری و اساسی بوده‌اند. جهان سوم جایگاه مناسب خود را در روابط بین‌المللی یافته و مواضعی که در مورد مسائل حقوق بین‌الملل اتخاذ کرده است، آثار خود را در تحولات آتی حقوق بین‌الملل گذارده است. علاوه بر این، بدیهی است که جهان سوم همواره مشارکت و همکاری قابل توجهی نیز در حقوق بین‌الملل معاصر داشته است.

موضوعات و سرفصلهای روابط بین جهان سوم و حقوق بین‌الملل، نکات مهمی است که توجه پژوهندگان حقوق بین‌الملل را به خود جلب کرده است. بسیاری در این زمینه مقالات و کتابهای نوشته‌اند. محققان حقوقدان از جهان سوم نیز کتابهای اساسی دربار نظرگاه جهان سوم در مورد حقوق بین‌الملل تألیف نموده‌اند.^{۶۷} مضافةً اینکه بسیاری از مؤلفان غربی در کتابهای خود کوشش کرده‌اند مواضع جهان سوم را تبیین و تشریح نمایند.^{۶۸} اکنون نمی‌توان جزئیات این مطلب را بیان کرد، ولی در آینده تأثیرات مواضع و برخوردهای جهان سوم نسبت به حقوق بین‌الملل، همچنان توسعه و تعمیق خواهد یافت و جهان سوم نقش همکاری و مشارکت خود در حقوق بین‌الملل را بیشتر و متمن‌کرتر انجام خواهد داد. یک نکته مسلم است: پیدایش انفجرگونه کشورهای جدید و نیز جهان سوم، در حقوق بین‌الملل روحی دمیده که موجب شده در بسیاری از زمینه‌های اساسی آن دگرگونی و تحول شروع شود. اکنون بجاست که پژوهندگان حقوق بین‌الملل به این دگرگونی و تحول، اعتنا و توجه کافی بنمایند.

Notes

1. E. McWhinney, *Conflict and Compromise: International Law and World Order in a Revolutionary Age* (The Netherlands: Sijthoff & Noordhoff, 1981), at p. 13.
2. *Ibid.*, at pp. 14-16.
3. T.O. Elias, *Africa and the Development of International Law* (Leiden: Sijthoff, 1972), at p. v.
4. W. Tieya, 'Trends in Contemporary International Law,' (in Chinese) *Journal of Peking University (Social Sciences)*, no. 2 (1980), 17-27.
5. R.P. Anand, *New States and International Law* (Delhi: Vikas, 1972), at p. 1.
6. O.J. Lissitzyn, *International Law Today and Tomorrow* (New York: Oceana, 1965), at p. 102.
7. Quoted in an article of the Editorial Board of *Renmin Ribao* (People's Daily), entitled 'Mao Theory on the Division of Three Worlds is an Important Contribution to Marxism-Leninism,' (in Chinese), *Xing hua Monthly*, no. 11 (1971), 2.
8. J.L. Kunz, 'La crise et les transformations du droit des gens,' *Recueil des Cours*, II (1955), 9-10.
9. B.V.A. Roling, *International Law in an Expanded World* (1960), at p. 7.
10. Note 3 above, at p. 9.
11. Note 9 above, at p. 9.
12. L. Henkin, *How Nations Behave: Law and Foreign Policy*, 2nd ed., (New York: Columbia Un. Press, 1979), at pp. 119-121.
13. See Chou Geng-shen, *International Law*, (in Chinese), vol. 1, (1981), at pp. 58-70.
14. Quoted in Roling, note 9 above, at p. 72.
15. Note 12 above, at p. 121.
16. H.A. Smith, *The Crisis in International Law* (1947), at pp. 1-32.
17. Note 8 above, at pp. 77-82.
18. See Chou Geng-sheng, *Trends in Modern Anglo-American Thought on International Law* (in Chinese), (1963), at pp. 8-9.
19. P.C. Jessup, 'Diversity and Uniformity in the Law of Nations,' *American Journal of International Law*, 58 (1964), 343.
20. C.W. Jenks, *The Common Law of Mankind* (London: Stevens, 1958), at p. 121.
21. T.O. Elias, *Africa and the Development of International Law* (Leiden: Sijthoff, 1972), at p. 86.
22. R.P. Anand, *New States and International Law* (Delhi: Vikas, 1972), at p. 7.
23. Note 20 above, at pp. 81-121.
24. C.E. Black, 'Challenge to an Evolving Legal Order,' in: *The Future of the International Legal Order*, R.A. Falk & C.E. Black (eds.), vol. I (Princeton: Princeton Un. Press, 1969), at p. 29.
25. B.V.A. Roling, *International Law in an Expanded World* (1960), at p. xv.
26. H. Szegö-Bokor, *New States and International Law* (Budapest, Akadémiai Kiadó, 1970), at p. 53.
27. J.L. Brierly, *The Law of Nations*, 6th ed. by Sir Humphrey Waldock (Oxford: Clarendon, 1963), at p. 43.
28. R.Y. Jennings, 'The Progress of International Law,' *British Yearbook of International Law*, 34 (1958), 350.
29. Note 22 above, at p. 62.

30. J.J.G. Syatauw, *Some Newly Independent Asian States and the Development of International Law* (The Hague: Martinus Nijhoff, 1961), at pp. 230-231.
31. O.J. Lissitzyn, *International Law Today and Tomorrow* (New York: Oceana, 1965), at pp. 72-73.
32. J.N. Hazard, in: *Proceedings of the American Society of International Law* (1962), 79.
33. O.J. Lissitzyn, 'International law in a Divided World,' *International Conciliation* (March 1963), 54-55.
34. E. McWhinney, "The 'New' Countries and the 'New' International Law," *American Journal of International Law*, 60 (1966), 29.
35. L. Henkin, *How Nations Behave: Law and Foreign Policy*, 2nd ed., (New York: Columbia Un. Press, 1979), at p. 122.
36. Judge R. Pal, 'The Future Role of the International Law Commission in the Changing World,' *United Nations Review*, vol. 9 (Sept. 1962), 31.
37. I. Delupis, *International Law and the Independent States* (New York: Crane, Russet & Co., 1974), at pp. 13-14.
38. M. Virally, 'Droit international et la décolonisation dans l'ONU,' *Annuaire française de droit international* (1963), 540-541.
39. Note 35 above, at p. 121.
40. J. Crawford, *The Creation of States in International Law* (Oxford: Clarendon, 1979), at p. 85.
41. A/Ac.125/L.53/Add.3, 9.
42. *Reports of the International Court of Justice*, (1971), 6-31.
43. *Ibid.*, 121-122.
44. Note 40 above, at pp. 101-102.
45. Fatouros, "The Participation of 'New' States in Future International Legal Order," in: *The Future of the International Legal Order*, R.A. Falk & C.E. Black (eds.), vol. I (Princeton: Princeton Un. Press, 1969), at pp. 364-368.
46. E. McWhinney, "The 'New' Countries and the 'New' International Law," *American Journal of International Law*, 60 (1966), 2.
47. Xinghua Monthly (in Chinese), no. 5, (1955), 24.
48. *Collection of Documents on Foreign Relations of People's Republic of China*, vol. 4, 259.
49. W. Tieya, 'Trends in Contemporary International Law,' (in Chinese) *Journal of Peking University (Social Sciences)*, no. 2 (1980), 19.
50. E. Petersmann, 'The New International Economic Order: Principles, Politics and International Law,' in: *The International Law and Policy of Human Welfare*, R. St. J Macdonald, D. Johnston & G. Morris (eds.) (The Netherlands: Sijthoff & Noordhoff, 1978), at p. 457 ff.
51. J. Hazard, 'Editorial Comment: New Personalities to Create New Law,' *American Journal of International Law*, 58 (1964), 952.
52. United Nations, *The Work of the International Law Commission*, 3rd ed. (1980), 304-305.
53. F. Okoye, *International Law and the New African States* (London: Sweet & Maxwell, 1972), at p. 50.
54. P. Nervo, *Yearbook of the International Law Commission*, vol. 1 (1957), 155.
55. Jorge Castañeda, 'Underdeveloped Nations and the Development of International Law,' *International Organization*, vol. 15 (1961), 38-48.
56. P.C. Jessup, *A Modern Law of Nations*, (New York: Macmillan, 1948), at p. 96.
57. Note 45 above, at p. 364.
58. Jorge Castañeda, in *Official Records: United Nations Conferences on the Law of the Sea*, vol. 5 (1958), 48.
59. I. Detter, 'The Problem of Unequal Treaties,' *International and Comparative Law Quarterly*, vol. 15 (Oct. 1966), 1071.
60. Quoted in R.P. Anand, *New States and International Law* (Delhi: Vikas, 1972), 60.

61. G.M. Abi-Saab, 'The Newly Independent States and the Rules of International Law,' *Howard Law Journal*, vol. 8 (1962), 168.
62. G.M. Abi-Saab, 'War of National Liberation and Laws of War,' *Yearbook of International Studies* (1972), 93-117.
63. Q. Wright, 'The Impact of Afro-Asian States on International Law,' *Reports on Foreign Policy* (New Delhi, 1958), 38.
64. T.O. Elias, *Africa and the Development of International Law* (Leiden: Sijthoff, 1972), at p. 203.
65. B. Flemming, 'South West Africa Cases,' *Canadian Yearbook of International Law*, vol. V, (1967), 251.
66. C.W. Jenks, *Law in the World Community* (London: Longmans, 1967), at p. 57.
67. E.g., R.C. Hingorani, *Modern International Law* (New York: Oceana, 1979).
68. E.g., M.B. Akehurst, *A Modern Introduction to International Law* (London: George Allen & Unwin, 1977).



گزارشی از

آرای دیوان داوری دعاوی

ایران و ایالات متحده امریکا





دیوان داوری از اوایل سال ۱۳۶۱ که بررسی پرونده‌ها را آغاز کرده تا پایان شهر یورماه سال ۱۳۶۶ طی ۶۲ تصمیم، ۶۷ قرار و ۳۱۷ حکم، ۹ فقره از ۲۲ فقره پرونده‌های «الف»، ۳۵ فقره از ۷۲ فقره پرونده‌های «ب»، ۷۲۶ فقره از ۹۶۲ فقره پرونده‌های بزرگ و ۱۳۵ فقره از ۲۷۸۲ فقره پرونده‌های کوچک را رسیدگی و مختومه اعلام نموده است. در نتیجه جمعاً ۹۰۵ فقره از کل دعاوی مختومه شده است.^۱

تحلیل ۳۱۷ حکم دیوان به شرح زیر می‌باشد:

۱. پرونده‌های دیوان داوری دعاوی ایران و امریکا به چهار دسته تقسیم شده‌اند:
 - پرونده‌های «الف» پرونده‌هایی هستند که دولتین ایران و ایالات متحده امریکا در تفسیر یا اجرای بیانیه‌های الجزایر اختلاف نظر داشته و به همین لحاظ نظر تفسیری دیوان را در موضوعات متنازع فیه خواستار شده‌اند.
 - پرونده‌های «ب» پرونده‌هایی هستند که دو دولت ایران و ایالات متحده امریکا علیه یکدیگر طرح کرده‌اند و موضوع آنها ناشی از قراردادهای فروش کالا یا خدمات است.
 - پرونده‌های بزرگ پرونده‌هایی هستند که خواسته عنوان شده در آنها بیش از ۲۵۰،۰۰۰ دلار است.

الف. آرای مبنی بر توافق طرفین دعوی : ۱۴۶ فقره

در این دعاوی جمعاً حدود دو میلیارد و شصت و هشتاد میلیون دلار به اضافه بهره و هزینه‌های دادرسی مطالبه شده بود. دیوان بر اساس توافق طرفین مقرر نموده است ۵۲۹، ۲۹۶، ۰۶۹ دلار به طرفهای امریکائی پرداخت شود و نیز مبلغ ۴۰۷، ۴۱، ۰۲۸ دلار و معادل دلاری ۹۱۱، ۴۲۳ ریال به طرفهای ایرانی پرداخت گردد.

یادآوری می‌گردد در قبال وجه المصالحه‌های پرداختی، ضمن پایان دادن به آتعاهای خواهانهای امریکائی بخصوص از لحاظ مالکیت واحدهای صنعتی و تجاری، در پاره‌ای موارد طرف امریکائی ملزم به تحويل اموال، قطعات یا لوازم مربوط نیزشده است که متعاقباً به سازمان ایرانی مربوط، تحويل یا منتقل گردیده است. علاوه بر این، در بعضی پرونده‌ها وفق موافقتنامه، وجودی که در اختیار طرف امریکائی بوده، مسترّه و دریافت شده است.

ب. آرای مبنی بر رد آتعاهای خواهانهای امریکائی : ۵۴ فقره

در این دعاوی خواهانهای امریکائی بیش از یک میلیارد و هشتصد و پنج میلیون دلار به اضافه بهره و هزینه‌های دادرسی را مطالبه نموده بودند که به لحاظ عدم صلاحیت یا فقد دلیل کافی، مردود اعلام شده‌اند.

ج. آرای مبنی بر محکومیت خواندگان ایرانی : ۹۳ فقره

در این دعاوی خواهانهای امریکائی حدود ۱/۵۲۰ میلیارد دلار به اضافه بهره و هزینه‌های دادرسی را مطالبه نموده بودند؛ اما دیوان مقرر

— پرونده‌های کوچک، آن دسته از دعاوی هستند که خواسته هر کدام از آنها کمتر از مبلغ ۲۵۰، ۰۰۰ دلار باشد.

نموده است کلاً مبلغ ۴۱۳،۰۶۹،۷۱۰ دلار بابت اصل ادعاهای بهره و هزینه‌های دادرسی به طرفهای امریکائی پرداخت گردد.

د. آرای مبنی بر رد ادعاهای خواهانهای ایرانی : ۱۷ فقره

طی این گروه از دعاوی، اتباع و مؤسسات ایرانی حدود ۲۷۱ میلیون دلار به اضافه بهره و هزینه‌های دادرسی را مطالبه نموده بودند که به لحاظ عدم صلاحیت یا فقد دلیل کافی، مردود اعلام شده‌اند.

ه. آرای مبنی بر محکومیت امریکا به نفع ایران : ۷ فقره

۱. در این دعاوی، سازمانهای ایرانی حدود ۵۴۰ میلیون دلار به اضافه بهره و هزینه‌های دادرسی را مطالبه نموده بودند که منجر به محکومیت اتابع امریکائی و نیز دولت امریکا به پرداخت حدود ۴۷۹ میلیون دلار به نفع طرفهای ایرانی گردیده است. قسمت عمده این مبلغ مربوط به ادعای دولت جمهوری اسلامی ایران مطروحه علیه دولت امریکا در پرونده G-I (تخلفات امریکا) بوده است.

۲. توضیح آنکه در اجرای بیانیه الجزایر، مبلغ ۳،۶۶۷ میلیارد دلار جهت بازپرداخت اصل و بهره وامهای سنديکاتی که مؤسسات ایرانی از سنديکاهای متشغل از بانکها یا مؤسسات امریکائی دریافت کرده بودند، در اختیار فدرال رزرو امریکا قرار گرفت (مشهور به حساب شماره ۱) تا بین سنديکاهای وام‌دهنده توزیع نماید؛ ولی بعداً معلوم شد که طلب سنديکاهای مذکور حدود ۳۰۰ میلیون دلار کمتر از مبلغ ۳،۶۶۷ میلیارد دلار می‌باشد و حساب شماره ۱ دارای مانده اضافی است. دولت و بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران خواستار استرداد این مانده حساب به اضافه بهره آن از امریکا شدند. چون امریکا به بهانه‌هایی برای نگهداری این وجهه مازاد متول می‌گردید و از اهترداد آن خودداری می‌نمود، علیهذا ایران طی دادخواست تخلفات امریکا از بیانیه‌های الجزایر در دیوان داوری و علیه ایالات متحده طرح دعوى کرد (مشهور به دعوای تخلفات دادخواست الف/۱۵) و ضمن بر Sherman در سایر

تختلافات امریکا، این مورد را نیز مطرح ساخت و خواستار اعلام تخلف امریکا و نیز محکومیت آن دولت به پرداخت مانده حساب شماره ۱ با بهره آن گردید. پس از تبادل لوایح مفصل و برگزاری جلسه استماع شفاهی، سرانجام دیوان داوری طی قرار مورخ ۲۹/۵/۶۵ مقرر نمود که در تعلق این وجوه به ایران تردیدی نیست و بایستی مسترد شود؛ منتهی بمنظور تعیین مبالغ مورد اختلاف فیما بین طرفین و ادعاهای احتمالی که ممکن است هنوز علیه حساب مذکور وجود داشته باشد، و نیز تعیین مکانیسم فتی و بانکی استرداد مانده حساب، لازم است که طرفین با یکدیگر در طول مدت مذکور مذاکره نمایند و برای این بمنظور چهار ماه مهلت قائل شد. با اینکه خواسته ایران در این پرونده اعلام تخلف امریکا از بیانیه های الجزایر بود و با نگهداری مانده حساب مذکور، تخلف امریکا از نظر ایران محرز بود، ولی دیوان داوری در مورد مخالف بودن امریکا سکوت نمود. به هر حال، در اجرای قرار دیوان، نمایندگان بانک مرکزی جمهوری اسلامی و فدرال رزرو امریکا دوبار با یکدیگر مذاکره کردند؛ ولی از آنجا که امریکا هر بار بهانه جوئی می نمود، لذا مذاکرات به نتیجه ای نرسید. چون در خود قرار دیوان مقرر شده بود که اگر مذاکره به نتیجه نرسد، می توان برای حل موضع به دیوان رجوع کرد، علیهذا دولت و بانک مرکزی جمهوری اسلامی به دیوان داوری مراجعه کردند و این بار خواستار این شدند که امریکا محکوم و ملزم به استرداد وجود مزاد در حساب شماره ۱ گردد. دیوان داوری پس از رسیدگی لازم سرانجام در تاریخ ۱۴/۶/۶۶ طی حکمی که صادر کرد، ایالات متحده را ملزم به استرداد و پرداخت مانده حساب یاد شده به اضافه بهره آن که تا آن تاریخ بالغ بر بیش از ۵۰۰ میلیون دلار شده بود، نمود. منتهی بمنظور تعیین تکلیف پاره ای اختلافات فیما بین مقرر نمود که معادل تقریبی اختلاف حسابهای مذکور (حدود ۶۳ میلیون دلار) کنار گذاشته شود^۱ و

۱. امریکا ابتدا اعلام کرده بود که میزان اختلاف حساب حدود ۱۱ میلیون دلار است، ولی پس از صدور قرار دیوان داوری که فوقاً اشاره شد و در طول مذاکرات، بمنظور بهانه جوئی برای شکست مذاکرات، این رقم را تا ۳۳ میلیون دلار افزایش داد. دیوان

←

الباقی (حدود ۴۵ میلیون دلار) فوری به ایران پرداخت گردد. با پیگیریهای بعدی، سرانجام ایران موفق شد مبلغ مذکور (مازاد حساب شماره ۱) را از امریکا بازپس گیرد و به خزانه دولت برگرداند.

و. پرداختهای از حساب امانی

۱. همانطور که استحضار دارند، بمحض بیانیه‌های الجزایر و بمنظور پرداخت احکام دیوان داوری که به نفع طرفهای امریکائی صادر می‌شود، یک حساب امانی به مبلغ یک میلیارد دلار به نام بانک مرکزی الجزایر و به صورت بهره‌زا در یک بانک امانی به نام بانک توسعه هلند افتتاح شده است. هرگاه حکمی به نفع طرف امریکائی صادر می‌شود (اعم از حکم ترافعی یا احکام سازشی) رئیس دیوان داوری، طی اعلامیه‌ای مراتب را به بانک مرکزی الجزایر ابلاغ می‌کند تا دستور پرداخت از حساب امانی را بدهد. آمار این قبیل اطلاعیه‌ها و پرداختها از حساب امانی به شرح زیر است. اضافه می‌کند که ارقام زیر غیر از بهره‌ای است که بانک امانی طبق مفاد رأی، محاسبه و پرداخت می‌نماید:

— تعداد اطلاعیه‌های رئیس دیوان: ۲۳۸ فقره.

— مبلغ پرداختی از حساب امانی به طرفهای امریکائی (محکوم له) اعم از احکام ترافعی یا سازشی:

۸۶۱،۹۴۶،۱۵۹/۷۳ دلار امریکا

معادل دلاری ۱۹۶/۳۰۳ لیره انگلیس

معادل دلاری ۲۹۷،۰۵۱ مارک آلمان

معادل دلاری ۸۹،۶۶۱،۰۶۹ ریال

مجموع ارقام فوق به اضافه بهره آن دسته از احکام که دارای بهره

→ داوری نیز هنگام صدور حکم به استداد مانده حساب، مقرر کرد که معادل همان مبلغ ۶۳ میلیون دلار موقتاً کنار گذاشته شود تا اختلاف حسابهای فرمایین حل و فصل گردد که بانک مرکزی جمهوری اسلامی مشغول بررسی و اقدام لازم در این زمینه می‌باشد.

نیز بوده و توسط بانک امانی در تاریخ پرداخت محاسبه گردیده است، جمع رقم نهائی پرداخت شده از حساب امانی مذکور را تا تاریخ ۶۶/۶/۳۱ تشکیل می دهد. اضافه می کند که برای تکمیل و تأمین مجدد حساب مذکور، بانک مرکزی ایران تا به حال از محل بهره همان حساب استفاده کرده است.

۲. همانطور که فوقاً اشاره شد درپاره ای از پرونده ها اتباع امریکائی یا دولت امریکا به نفع ایران محکوم شده اند یا طی توافقنامه مربوط مقرر شده وجودی به ایران یا دستگاههای دولتی ایران پرداخت گردد. آمار این قبیل احکام که با تفکیک پرونده G-I محاسبه شده، به شرح زیر می باشد:

— احکام صادره به نفع ایران، اعم از حکم ترافعی یا سازشی و بدون محاسبه بهره متعلقه:

۶۱، ۵۳۰، ۸۵۹/۳۳ دلار

معادل دلاری ۳، ۶۰۸، ۵۹۳ ریال

— پرداختی به ایران طبق حکم صادره درپرونده G-I با احتساب بهره متعلقه تا روز پرداخت حدود: ۴۵۴، ۰۰۰ دلار

— ارزش بعضی از واحدهای صنعتی، سهام و ماشین آلات که طی موافقنامه مربوط به ایران منتقل شده است.

ز. تعداد پرونده ها

همانطور که اشاره گردیم، مجموع دعاوی بزرگ ثبت شده در دیوان داوری — اعم از دعاوی ایران و امریکا — بالغ بر ۹۶۲ فقره بوده است. ضمناً تعداد ۲۷۸۲ فقره دعوا کوچک (کمتر از ۲۵۰، ۰۰۰ دلار) نیز در دیوان داوری ثبت گردیده است. با توجه به احکام صادره و نیز تصمیمات یا دستورهای دیوان مبنی بر ختم یا خروج پرونده ها از رسیدگی، تا تاریخ ۶۶/۶/۳۱ جمماً ۷۲۶ فقره از دعاوی بزرگ و ۱۳۵ فقره از دعاوی کوچک و ۹ فقره از دعاوی «الف» و ۳۵ فقره از دعاوی

«ب» (یعنی جمماً ۹۰۵ فقره از کل دعاوی) مختومه شده و بقیه که عبارت است از ۲۳۶ فقره از دعاوی بزرگ و ۲۶۴۷ فقره از دعاوی کوچک، ۱۳ فقره از پرونده‌های «الف» و ۳۷ فقره از پرونده‌های «ب» هنوز تحت رسیدگی دیوان داوری می‌باشد.



دکتر رضا فیوضی



بررسی اجمالی

اختلافات ایالات متحده آمریکا- نیکاراگوا

در دیوان بین المللی دادگستری - ۱۹۸۶





سوابق موضوعی

الف. جریان دادرسی

۱. در ماه آوریل ۱۹۸۴ دولت نیکاراگوا طی دادخواستی به دیوان بین‌المللی دادگستری، دولت امریکا را به عنوان مسئول فعالیتهای نظامی و چریکی که در آن کشور علیه دولت مرکزی جریان دارد، معرفی نمود و به استناد اعلامیة قبول اجباری قضاوت دیوان که براساس ماده ۳۶ اساسنامه دیوان، قبلًا از طرف دو کشور به دیوان داده شده بود، تقاضای رسیدگی و اعلام نظر دیوان را کرد و در ضمن، براساس ماده ۴۱ اساسنامه مذکور تقاضا نمود دیوان تا صدور رأی نهائی، «قرار اقدامات تأمینی»^۱ صادر کند.

دیوان در قرار مورخ ۱۰ مه ۱۹۸۴ خود مقدمتاً تقاضای امریکا را دایر بر اینکه دیوان باید دادخواست نیکاراگوا را از دستور کار خارج کند، رد کرد و ضرورت رعایت بعضی از اقدامات تأمینی برای جلوگیری از تشدید

1. mesures conservatoires

۱۳۹ . اختلافات بیانات متحده—نیکاراگوا...

و خامت روابط دو دولت را اعلام نمود و بخصوص توجه طرفین را به مذاکرات «کنترادورا»^۲ که مورد پشتیبانی شورای امنیت سازمان ملل نیز می‌باشد، جلب کرد و ضمناً در همین قرار، مقرر نمود که در این مرحله لایحه کتبی، صرفاً باید ناظر به موضوعات صلاحیتی و مسئله «قابل قبول بودن»^۳ دادخواست باشد^۴ و نیز طی قرار ۱۹۸۴ مه مهلت تسلیم لایحه نیکاراگوا و لایحه جوابیه امریکا را در موضوعات فوق، به ترتیب تا ۳۰ ژوئن و ۱۷ اوت ۱۹۸۴ تعیین نمود.

دو روز قبل از پایان مهلت نهائی برای تسلیم لایحه کتبی طرفین، دولت ال سالوادر طی یک اطلاعیه و براساس ماده ۶۳ اساسنامه دیوان که مقرر می‌دارد دولتهای غیر از طرفین اختلاف اجازه دارند چنانچه موضوع، مربوط به قراردادی باشد که اگر آنها نیز در آن قرارداد شرکت داشته‌اند، در محاکمه وارد شوند، به دیوان اطلاع داد که چون در موضوع ذینفع است، تمایل دارد در دعوی دخالت داشته باشد. ولی دیوان با توجه به ملاحظات کتبی طرفین در مورد این اطلاعیه و براساس ماده ۸۳ اساسنامه، طی قرار مورخ ۴ اکتبر ۱۹۸۴ تصمیم به رد تقاضای ال سالوادر گرفت.

۲. در جلسات استماع مورخ ۸ تا ۱۰ و ۱۵ تا ۱۸ اکتبر ۱۹۸۴
 طرفین، نظرات خود را در مورد صلاحیت و قابل قبول بودن اختلاف بیان نمودند و در نتیجه، دیوان در رأی مقتماتی مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴ اعلام داشت که براساس بندهای ۲ و ۵ ماده ۳۶ اساسنامه، صلاحیت رسیدگی به اختلاف را دارد؛ زیرا موضوع مربوط به تفسیر و اعمال قرارداد دوستی و بازرگانی و کشتیرانی مورخ ۲۱ ژانویه ۱۹۵۶ بین ایالات متحده و نیکاراگوا براساس ماده ۴ این قرارداد می‌شود و در نتیجه دادخواست نیکاراگوا قابل رسیدگی است.

دولت امریکا طی نامه ۱۸ ژانویه ۱۹۸۵ توسط نماینده خود به

2. Contadora

3. recevabilité

4. C.I.J. Rec, 1984, p. 183-4.

دیوان اطلاع داد که «... امریکا اجباراً به این نتیجه رسیده که رأی دیوان به نحو روشن و آشکار، هم در زمینه موضوعی و هم در زمینه حقوقی اشتباه است و با توجه به ملاحظات گفته شده در لوایح کتبی و اظهارات شفاهی، امریکا شدیداً معتقد است که دیوان صلاحیت رسیدگی به این اختلاف را ندارد و دادخواست نیکاراگوا غیرقابل رسیدگی است. به همین دلیل، ایالات متحده تصمیم دارد در ادامه دادرسی شرکت ننماید و حق خود را نسبت به هر رأی بعدی که دیوان در این مورد صادر کند، محفوظ می‌دارد».^۵

ب. خطوط اصلی اذاعاها و نتیجه گیری نهائی و خواسته‌های نیکاراگوا
نیکاراگوا در لایحه کتبی خود، ایالات متحده را متهم به موارد زیر
نماید:

۱. امریکا با استخدام، تربیت، تسلیح، تشویق، حمایت و رهبری عملیات نظامی و شبه نظامی علیه نیکاراگوا، تعهدات صریع بین المللی خود را بخصوص در موارد زیر نقض می‌کند:
 - الف. بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحده.^۶
 - ب. مواد ۱۸ و ۲۰ منشور سازمان کشورهای امریکا.
 - ج. ماده ۸ قرارداد ناظر به تکالیف دولتها.

۵. استاد. C.I.I.، شماره ۷۰، R.G.، بند ۱۰، ص ۳.
۶. منظور از «نتیجه گیری» (conclusion) در دادرسیهای بین المللی عبارت است از اعلام دقیق آنچه طرف یک اختلاف بین المللی مطالبه می‌کند و از دادگاه می‌خواهد در مورد آن قضایت کند. برای اطلاع بیشتر رک. به «مجلة حقوقی»، شماره ۶—تابستان ۶۵؛ دکتر رضا فیوضی، «نکاتی از آئین دادرسی بین المللی».
۷. بند ۴، ماده ۲ منشور ملل متحده:
«اعضای سازمان [ملل] در روابط بین المللی خود از توسل به تهدید و یا استعمال زور خواه بر ضد تمامیت ارضی و یا استقلال میانی هر مملکت و خواه به رخدادیگری که با مراهماتی ملل متحده متباین باشد، خودداری می‌نمایند».

د. مواد ۱ و ۳ قرارداد حقوق و تکالیف دولتها در جنگهای داخلی.
ه. امریکا با حملات هوائی، دریائی و زمینی، حاکمیت نیکاراگوا را نقض می‌کند.

ز. امریکا با نقض تعهدات خود نسبت به حقوق بین الملل عمومی و عرفی، در امور داخلی نیکاراگوا دخالت می‌کند.

۲. دیگر اتهامات منتبه به امریکا عبارت است از مین گذاری بنادر حمله به تأسیسات نفتی و دیگر هدفها، پشتیبانی هوائی از حملات چریکی علیه دولت مرکزی، تشویق آعمال مخالف اصول حقوق انسانی، فشارهای اقتصادی وغیره.

۳. دولت نیکاراگوا در لایحه کتبی در مرحله رسیدگی ماهیتی و طی نتیجه گیریهاش خواسته‌های خود را به این شرح اعلام می‌دارد و تقاضا می‌کند که دیوان اعلام دارد:

- امریکا تعهدات بین المللی خود را نقض کرده است.
- امریکا مکلف است به نقض تعهدات خود خاتمه دهد.
- امریکا به دلیل نقض تعهدات بین المللی خود به نحوی که در لایحه تشریح گردیده است، باید غرامت واردہ از این بابت به دولت نیکاراگوا را پرداخته و تحت عنوان «ولايت دولت بر اتباع خود»^۸، خسارات واردہ به اتباع این کشور را نیز جبران نماید. مبلغ این خسارت بعداً اطلاع داده خواهد شد.
- با حفظ حقوق احتمالی مندرج در بند ۳، فعلًاً ایالات متحده باید مبلغ ۳۷۰/۲ میلیون دلار به عنوان تخمین حداقل خسارات واردہ به نیکاراگوا پرداخت کند.

۴. دولت نیکاراگوا حق خود را محفوظ می‌دارد که در مراحل بعدی، میزان دقیق خسارات را با دلایل و ارقام و همچنین غرامت ناشی از

8. *parens patriae*.

کشته شدن اتباع نیکاراگوا و خسارات واردۀ ناشی از این بابت را به دیوان اعلام کند.

ج. نظرات ایالات متحده آمریکا

دولت امریکا بعد از صدور رأی ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴ دیوان در مورد صلاحیت، بطوریکه فوقاً هم اشاره گردید اعلام داشت که در ادامۀ دادرسی شرکت نخواهد کرد و بنابراین، لایحه‌ای در ماهیّت قضیّه و موارد مورد ادعای نیکاراگوا مندرج در نتیجه‌گیری و خواسته‌های آن دولت ارائه ننمود. به این ترتیب، اقدام امریکا محدود گردید به دفاعیّات و مستندات آن دولت در مرحله رسیدگی صلاحیتی؛ مغذلک از مجموعه لایحه جوابیّه آن دولت در این مرحله، می‌توان نکات زیر را استنتاج کرد:

۱. ایالات متحده با دادن کمک «متنااسب و ضروری»^۹ به کشورهای ثالثی که از آن دولت تقاضا کرده بودند و در این دادرسی شرکت ندارند، از حق دفاع مشروع استفاده کرده و این حق بموجب بند ۵۱ منشور ملل متحده^{۱۰}، به عنوان «حق دفاع مشروع دسته جمعی»^{۱۱} برای همه کشورها شناخته شده است. (منظور امریکا از کشورهای ثالث، کشورهای ال‌سالوادر، کستاریکا و هندوراس می‌باشدند).

۲. تقاضا و دادخواست نیکاراگوا غیرقابل قبول است؛ زیرا تحقیق در ایرادهای ناظربه استفاده نامشروع از نیروهای نظامی، در صلاحیت انحصاری ارگانهای دیگری مانند شورای امنیّت سازمان ملل و

9. proportionnée et appropriée

۱۰. قسمی از بند ۵۱ منشور ملل متحده به این شرح است: «در صورتیکه یک عضو ملل متحد مورد تجاوز مسلحانه واقع شود، هیچیک از مقررات این منشور به حق طبیعی دفاع مشروع انفرادی یا اجتماعی تا موقعی که شورای امنیّت اقدام لازم برای حفظ صلح و امنیّت بین المللی بعمل آورد، طمه وارد نخواهد آورد...».

11. légitime défense collective

سازمان کشورهای امریکا می باشد.

۳. دادخواست نیکاراگوآ قابل «رسیدگی قضائی»^{۱۲} نیست و یا به عبارت دیگر، از این حیث در مفهوم و چهارچوب بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان نمی گنجد.

۴. امریکا در توجیه عدم صلاحیت دیوان، اشاره به قید (رزرو) مندرج در اعلامیه خود در قبول صلاحیت (قضاؤت) اجباری دیوان می کند.^{۱۳} بموجب این قید، امریکا اعلام کرده بود که دعاوی ناظر به قراردادهای چند جانبی، از شمول اعلامیه خارج است. منظور امریکا از قرارداد چند جانبی، قرارداد و منشور سازمان کشورهای امریکا می باشد.

۵. امریکا در لایحه جوابیه خود در مرحله صلاحیت، سندي را ارائه نمود که از طرف وزارت خارجه هندوراس تحت عنوان «خلاصه تجاوزات ساندنسیستها در سال ۱۹۸۲» منتشر شده بود که براساس سندهای مذبور ۲۵ بار در سال ۱۹۸۲ به قلمرو آن کشور تجاوز صورت گرفته است.

بطوریکه فوقاً هم اشاره شد، امریکا در مرحله رسیدگی ماهیتی شرکت ننمود و لایحه ای هم به دیوان تسلیم نکرد. ایرادات ارائه شده از طرف نماینده آن دولت، صرفاً در مرحله رسیدگی صلاحیتی، در اطراف عدم صلاحیت دیوان در رسیدگی و غیرقابل رسیدگی قضائی بودن

12. justiciabilité

۱۳. دیوان بین المللی دادگستری اصولاً در صورتی صلاحیت رسیدگی به اختلافات و دعاوی مطروحه نزد خود را دارد که دولتين طرف اختلاف، طی اعلامیه ای کلی و قبلی – ولو با قید شرایطی که اصطلاحاً «رزرو» نامیده می شود، مانند استثنای بعضی از دعاوی از صلاحیت دیوان –، صلاحیت آن را برای رسیدگی به دعاوی و اختلافات آنی با دولتها پذیرفته باشند و یا بموجب اعلامیه ای خاص و برای خصوص اختلاف و دعواه مطروحه صلاحیت دیوان را قبول کرده باشند (ماده ۳۶ اساسنامه دیوان).

برای آشنایی و اطلاع بیشتر از سازمان و صلاحیت این دیوان رک. به «مجلة حقوقی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۶۳: دکتر سید باقر میرعبدی‌سی، «مروعی اجمالی بر سازمان و صلاحیت دیوان بین المللی دادگستری»، ص ۱۸۱.

دادخواست نیکاراگوآ بود که به خلاصه مدلول آن فوقاً اشاره شد و در ملاحظات ناظر به رأی دیوان مجتداً به آنها اشاره می‌گردد.

د. رأی دیوان در ماهیت^{۱۴}

۱. دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶ که مفضل بوده و بیش از ۵۰۰،۵۵ کلمه دارد، با توجه به عدم حضور ایالات متحده و براساس نتیجه گیریهای دولت نیکاراگوآ نظر خود را در ۱۶ مورد تفکیک شده مشروحاً براساس قواعد حقوق بین‌الملل عمومی و قراردادی اعلام نمود.

در بند ۱ رأی مذکور، اعتبار قید مندرج در اعلامیة امریکا در مورد قراردادهای چند جانبه را رد می‌کند.

در بند ۲ رأی، دیوان براین نظر است که رسیدگی به مسئله دفاع مشروع، برخلاف نظر امریکا در صلاحیتش می‌باشد.

در بند ۳ رأی، دیوان می‌گوید امریکا با تسليح و دادن کمک مالی به نیروهای «گُنتر»^{۱۵}، تعهدات بین‌المللی خود را نقض کرده است.

در بند ۴ رأی، دیوان حملات هوائی و نظامی امریکا علیه تأسیسات بندری و کشتیهای نیکاراگوآ را محکوم و این آعمال را نقض تعهدات بین‌المللی امریکا می‌داند.

در بند ۵ رأی، دیوان اقدام امریکا در تجاوز به فضای هوائی نیکاراگوآ و پرواز بر فراز آن کشور و همچنین اقدامات نظامی مشروحه در بند ۴ را عمل مخالف حقوق بین‌الملل عرفی تلقی می‌کند.

در بند ۷، دیوان با اشاره به بندهای ۴ و ۵ و ۶ نتیجه می‌گیرد که ایالات متحده با این اقدامات، ماده ۱۹ قرارداد دوستی و بازرگانی و

۱۴. دیوان قبل‌اً طی قرار مقنمانی مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴ خود در مورد صلاحیت اعلام نظر کرده بود که فوقاً اشاره کردیم.

۱۵. Contras سازمان چربیکی مخالف ساندنتهای

کشتیرانی ۱۹۵۶ «مانگانا» منعقده بین دو کشور را نقض کرده است. در بند ۸، دیوان خودداری امریکا از اعلام محلهای میان‌گذاری شده در دریا و مقابل بنادر نیکاراگوا را نقض تعهدات بین‌المللی می‌داند. در بند‌های ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱، دیوان اقدام امریکا در انتشار دستورالعمل نظامی تحت عنوان «عملیات روانی در جنگهای چریکی» و انتشار آن بین مخالفان دولت نیکاراگوا و تشویق آنها به ارتکاب آعمال ضد انسانی و همچنین حملات زمینی به قلمرو نیکاراگوا و اعمال تحریم عمومی بر بازرگانی آن کشور را آعمال مخالف حقوق تلقی نموده و در ضمن، این اقدامات را نقض ماده ۱۹ قرارداد دوستی و بازرگانی دو دولت موتخر ۲۱ ژانویه ۱۹۵۶ می‌داند.

در بند ۱۲، دیوان ایالات متحده را مکلف می‌کند تا به کلیه عملیاتی که فوقاً به آنها اشاره گردید و نقض تعهدات بین‌المللی آن کشور است، خاتمه دهد.

در بند‌های ۱۳ و ۱۴، دیوان جبران دونوع خسارت را به عهده امریکا می‌گذارد: نخست خسارات ناشی از نقض تعهدات قواعد حقوق بین‌الملل عمومی و عرفی، و دیگر خسارات ناشی از نقض قرارداد دوستی و بازرگانی و کشتیرانی بین دو کشور، امضا شده در سال ۱۹۵۶ در مانگانا.

در بند ۱۵، دیوان حق خود را در مورد میزان خسارات، در صورتیکه طرفین نتوانند توافق حاصل نمایند، محفوظ می‌دارد. و بالاخره در بند ۱۶، دیوان طرفین را دعوت می‌نماید که اختلافات خود را براساس مبانی مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند.

۲۰ نظر دیوان در موارد فوق به اکثریت قریب به اتفاق صادر گردید و آرای مخالف سه تن از قضات به نامهای «شوبل»، «جنیگز» و «اولا»^{۱۶} ضمیمه رأی اعلام شد.



مسائل مطروحه در رأي دیوان و ملاحظاتی در آنها

۱. دیوان بین المللی دادگستری در رأي مقدماتی موافق ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴ در مورد صلاحیت وبخصوص در رأي ماهیتی ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶ با توجه به ماهیت اختلاف و مستندات ادعاهای دوطرف، مسائل گوناگونی از حقوق بین الملل عمومی را، اعم از مدون و یا عرفی، مطرح و تجزیه و تحلیل کرده و نتیجه گیری می‌کند.

۲. قسمتی از این مسائل مربوط می‌شود به عملکرد خود دیوان با توجه به حدود اختیارات و اصول مندرج در اساسنامه آن، مانند: عدم حضور یک طرف دعوی در دادرسی؛ اثر شرط‌ها (حق رزروها) ای پیش‌بینی شده در اعلامیه‌های قبول صلاحیت اجباری دیوان نسبت به قراردادهای چندجانبه و دسته جمعی؛ مسئله ایرادات مقدماتی و اینکه آیا می‌توان رسیدگی به آنها را در مرحله مقدماتی انجام داد و یا اینکه در شرایطی ممکن است بعضی از این ایرادات را به رسیدگی ماهیتی موكول نمود؛ و نیز نکات دیگری در زمینه اعمال و اجرای اساسنامه نسبت به مورد اختلاف وغیره.

۳. در زمینه قواعد حقوق بین الملل عمومی و عرفی و دیگر منابع نیز دیوان دست به بررسی و تحلیل مفصل زده و راهنمایی‌های مفیدی در نحوه درک و تفسیر این اصول به دست می‌دهد که قطعاً در تحول حقوق بین الملل جدید مؤثرند و در این مقاله به قسمتهایی از آنها اشاره می‌شود. عناوین نمونه‌هایی از این مباحث عبارتند از: *Opinio Juris*^{۱۷} و یا اصول

۱۷. عقیده حقوقی.

^{۱۸} رابطه بین حقوق بین‌الملل عرفی و حقوق قراردادی؛ *Jus Cogens* رابطه حقوق قراردادی با قواعد *Jus Cogens* و *Opinio Juris*؛ مسئله حق دفاع مشروع انفرادی و دسته جمیعی؛ مسئله دخالت. و مسائلی مانند حاکمیت دولتها در قلمرو هوائی، دریائی و فضائی آنها؛ حق آزادی دولتها در انتخاب سیستم حقوقی و ایدئولوژی سیاسی؛ شرایط توسل به زور و قدرت در حقوق بین‌الملل؛ اعتبار قطعنامه‌های سازمان ملل و سازمانهای منطقه‌ای مانند سازمان کشورهای امریکا در مسئله مورد بحث؛ حقوق بین‌الملل انسانی و دیگر اصول حقوق بین‌الملل.

الف. در مرحله مقدماتی

۱. عدم حضور یک طرف اختلاف، در دیوان: وقتی یک طرف اختلاف به علتی از حضور در جلسات استماع خودداری کند و یا از ثبت لایحه امتناع می‌ورزد، بنابر رویه معمول، دیوان ضمن اظهار تأسف که در رأی منعکس می‌شود، به استناد ماده ۵۳ آئین دادرسی به کار رسیدگی قضائی خود را ادامه می‌دهد.^{۱۹} بمحض این ماده «... وقتی یک طرف اختلاف از حضور در جلسات و دفاع از حق خود امتناع می‌ورزد، طرف دیگر می‌تواند از دیوان تقاضا نماید تا بر اساس نتیجه گیریهای او رأی صادر کند».

۱۸. اصول جدیدی که در حقوق بین‌الملل عام پدید می‌آید، خواه مبنای عرفی داشته باشد، خواه قراردادی، بمحض ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاهدات، اصل و ناموس است که توسط کلیه کشورهای عضو جامعه بین‌المللی به عنوان قاعده‌ای استثناء ناپذیر شناخته شده است و نمی‌توان از آن تخلّف کرد یا آن را تغییر داد مگر بمحض اصل و قاعده‌ای تازه در حقوق بین‌الملل عام که همان اوصاف را دارا باشد.

۱۹. رک. به قضایای زیر و آرای صادره در آنها:

□ صلاحیت در موضوع ماهیگیری، *Rec. C.I.J.*، ۱۹۷۳، ص ۷، بند ۱۲.

□ آزمایش‌های اتمی، *Rec. C.I.J.*، ۱۹۷۴، ص ۲۵۷، بند ۱۵.

□ غلات قاره دریای اژه، *Rec. C.I.J.*، ۱۹۷۸، ص ۷، بند ۱۵.

□ کارمندان سیاسی و کنسولی امریکا در تهران، *Rec. C.I.J.*، ۱۹۸۰، ص ۱۸، بند ۳۳.

دولت امریکا در مرحله مقدماتی رسیدگی به اختلاف، در جلسات حضور یافت و نسبت به صلاحیت دیوان ایراد گرفت و از این نظر دفاع می کرد که اقدامات آن دولت در کمک به کشور ثالثی که در دعوای حاضر شرکت ندارد (ال سالواذر)، براساس تقاضای آن دولت بوده و بنابراین، دولت امریکا براساس ماده ۵۱ منشور سازمان ملل از حق دفاع مشروع دسته جمعی استفاده کرده است... و به این ترتیب، مسئله سیاسی است و در صلاحیت ارگانهای سازمان ملل می باشد. ولی پس از اینکه دیوان طی رأی مقدماتی مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴ صلاحیت خود را در رسیدگی به اختلاف اعلام داشت، امریکا از شرکت در مرحله رسیدگی ماهیتی به اختلاف خودداری نمود.

۲۰. نظر دیوان در موضوع صلاحیت: دیوان مشروحاً احراز صلاحیت خود را در رسیدگی به اختلاف توجیه کرده و می گوید: «... از اینکه دولت مدعی علیه در جلسات رسیدگی ماهیتی شرکت ندارد، دیوان بشدت متأسف است... مضافاً اینکه ایالات متحده در مرحله مقدماتی و در رسیدگی به صلاحیت حضور داشت... به این ترتیب، باید گفت این دولت بطور ضمنی قبول کرده که دیوان در تحقیق نسبت به صلاحیت خود آزاد است... دیوان لازم می داند تأکید کند که عدم شرکت یک طرف اختلاف در جلسات، تأثیری در اعتبار رأی آن نخواهد داشت...».

حق دیوان در تصمیم گیری نسبت به صلاحیت خود مبتنی بر بند ۶ ماده ۳۶ اساسنامه می باشد. بموجب این بند، دیوان بین المللی دادگستری در مورد رسیدگی به اختلافاتی که ناظر به صلاحیت آن است، ذیصلاحیت است. به عبارت دیگر، دیوان خود تشخیص می دهد که در امری صلاحیت دارد یا خیر و نظر و تصمیمش در این زمینه بنابر موارد ۵۹ و ۶۰ اساسنامه مانند آرای ماهیتی، برای طرفین اختلاف قطعی و لازم الاتّباع می باشد.^{۲۰}

دیوان در توسعه نظر خود اضافه می کند: «... در اجرای ماده ۵۳

۲۰. رک. به رأی دیوان در قضیة «تنگه کورفو»، Rec. C.I.J. ۱۹۴۹، ص ۲۴۸.

اسانسماه، نه تنها دیوان باید مطمئن باشد که بر اساس مواد ۳۶ و ۳۷ واحد صلاحیت است، بلکه باید ضمناً یقین حاصل نماید که ادعای نتیجه گیریهای طرفی که در جلسات حضور دارد، در زمینه مسائل موضوعی و حقوقی، مبتنی بر اساس قابل دفاعی است».^{۲۱}

در رأی مقدماتی ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴ در مرحله صلاحیتی، دیوان صلاحیت خود در رسیدگی به اختلاف را بر اساس موارد زیر مبتنی می‌سازد:

۱. اعلامیه مورخ ۲۶ اوت ۱۹۴۶ ایالات متحده امریکا در قبول

صلاحیت اجباری دیوان، بر مبنای بند ۲ ماده ۳۶ اسانسماه دیوان.

۲. ماده ۲۴ قرارداد دوستی و بازرگانی و کشتیرانی بین دو دولت امریکا و نیکاراگوا امضاء شده در «مانگانا» مورخ ۲۱ ژانویه ۱۹۵۶.

دیوان در تشریح نظریه خود می‌گوید: «... پس از صدور رأی ۲۶ نوامبر در مرحله صلاحیتی، ایالات متحده هر دو سند حقوقی را که اساس صلاحیت دیوان در رسیدگی به اختلاف را تشکیل می‌دادند، ملغی کرد؛ به این معنا که در تاریخ اول ماه مه ۱۹۸۵ به دولت نیکاراگوا رسماً اطلاع داد که قرارداد ۱۹۵۶ مانگانا را با رعایت اخطار قبلی یکساله بموجب بند ۳ ماده ۲۵ آن لغو می‌کند، و همچنین در تاریخ ۷ آکتبر ۱۹۸۵ به دیرکلن سازمان ملل متحد اعلام داشت که اعلامیه مورخ ۲۶ اوت ۱۹۴۶ خود را در قبول صلاحیت (قضاؤت) اجباری دیوان مسترد می‌دارد. و این عمل حقوقی امریکا، از تاریخ ۷ آوریل ۱۹۸۶ ضمن رعایت اخطار یکساله، اعتبار پیدا کرد».

دیوان ضمن اشاره به این اقدام امریکا چنین نتیجه می‌گیرد: «... با وجود الغای این اسناد، دیوان بر اساس بند ۲ ماده ۳۶ اسانسماه دیوان و ماده ۲۴ قرارداد مانگانا صلاحیت خود را در رسیدگی به اختلاف محرز می‌داند...». و در توجیه نظر خود اضافه می‌کند: «... در صورتیکه تسلیم یک دادخواست به دیوان در یک شرایط زمانی صورت گرفته باشد که هنوز

. ۲۱. بند ۲۸ رأی مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶.

حقوق قابلِ اعمال، از جمله شرط قبول صلاحیت اجباری، معتبر باشد، دیوان رسیدگی به کلیه جنبه‌های یک اختلاف را حق خود می‌داند... و لغو مؤخر اعلامیه قبول صلاحیت (قضاياوت) دیوان و همچنین لغو قرارداد دوستی و بازرگانی و کشتیرانی ۱۹۵۶ مانگانا، اختلالی در صلاحیت دیوان که قبل احراز شده بود، بوجود نمی‌آورد...».^{۲۲} در این زمینه نظر دیوان هماهنگ با موازین حقوقی و اصول کلی آئین دادرسی به نظر می‌رسد.

توضیح این مطلب ضروری است که پس از صدور رأی مقدماتی ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴ دیوان درباره صلاحیت خود، امریکا اعلام داشت که «رأی دیوان بطور آشکار، چه در زمینه موضوعی و چه در زمینه حقوقی، اشتباه است... و امریکا براین اعتقاد خود باقی است که دیوان صلاحیت رسیدگی به این اختلاف را ندارد... و به این دلیل حق خود را در مورد تصمیماتی که دیوان درباره ادعاهای نیکاراگوا اتخاذ خواهد کرد، محفوظ می‌دارد».^{۲۳}

۳۰ قابل رسیدگی قضائی بودن^{۲۴}: مسئله حساس دیگری که ضمن رسیدگی به اختلاف امریکا و نیکاراگوا در دیوان مطرح گردید، موضوع قابل رسیدگی قضائی بودن اختلاف بود. گرچه ممکن است گفته شود — و صحیح هم هست — که مسائل ناظربه «قابل قبول بودن»^{۲۵} یک اختلاف و «قابل رسیدگی قضائی بودن» آن، به حال هردو به امر صلاحیت منتهی می‌گردند و اگر در موضوع صلاحیت اظهار نظر و اخذ تصمیم شود، دو موضوع دیگر نیز به خودی خود حل شده‌اند، ولی در حقیقت و در مقام بررسی دقیق حقوقی، موضوع قبول یک دادخواست با مسئله قابل رسیدگی قضائی بودن آن در مفهوم اساسنامه دیوان، متفاوت است. امکان دارد دعواشی که به دیوان ارجاع شده است قابل قبول باشد، ولی پس از

۲۲. نظر اعلام شده در قضیه «نونه بام»، C.I.J. Rec. ۱۹۵۳، ص ۱۲۳.

۲۳. رأی مورخ ۲۷ ژوئن C.I.J. سند شماره ۷۰، بند ۲۶.

24. justiciabilité

25. recevabilité

پررسی که معمولاً با ایراد مقدماتی یک طرف شروع می‌شود، دیوان تشخیص دهد که موضوع، قابل رسیدگی حقوقی و قضائی نیست؛ زیرا بنابر اصول و با توجه به بند ۲ ماده ۳۶، مأموریت دیوان، اظهارنظر در اختلافات حقوقی^{۲۶} است نه اختلافات با ماهیت سیاسی که قابلیت رسیدگی قضائی ندارند. البته این در صلاحیت دیوان است که تشخیص دهد اختلاف ارجاع شده به آن، حقوقی است یا خیر؟

همانطور که فوقاً هم یادآوری شد، مفاهیم «قبول دادخواست» و «قابلیت رسیدگی» وبالاخره مسئله صلاحیت ضمن اینکه هر کدام معنای مستقلی دارد، ولی در عمل بشدت با یکدیگر آمیخته بوده و متاثر از هم می‌باشند.

مسئله قابل رسیدگی بودن می‌تواند مانند مسئله صلاحیت به عنوان ایراد مقدماتی ارائه شود. دیوان بمحض اساسنامه سابق اختیار داشت رسیدگی به ایراد مقدماتی را موكول به رسیدگی ماهیتی کند؛ ولی این خطر وجود داشت که در مرحله ماهیتی و پس از جلسات متعدد و مبالغه لواح مختلف، تشخیص دهد چاره‌ای نیست جز اینکه براساس ایراد مقدماتی اتخاذ نظر نماید، که این موضوع در قضیه «بارسلونا تراکشن»^{۲۷} پیش آمد. نظر به اینکه این نحوه رسیدگی موجب اطاله دادرسی و صرف هزینه گراف می‌شد، در تغییرات سال ۱۹۷۸ اساسنامه تصمیم گرفته شد که در چنین مواردی، دیوان مقدمتاً و بدون ورود در ماهیت، به ایرادات مقدماتی یکجا رسیدگی کرده و آنها را یا رده نماید و یا اینکه تشخیص دهد که در شرایط اختلاف، ایراد مقدماتی ارائه شده صرفاً وصف مقدماتی ندارد و ممکن است در مرحله رسیدگی ماهیتی نسبت به آن اظهارنظر نمود.^{۲۸}

ایالات متحده در لایحه جوابیة خود در مرحله مقدماتی، از جمله ایرادهایی که ارائه کرد یکی این بود که چون اختلاف، سیاسی است،

26. juridique

27. C.I.J. Barcelona Traction

۲۸. بند ۷ ماده ۷۹ اساسنامه.

بنابراین در مفهوم بند ۲ ماده ۳۶ قابل رسیدگی قضائی نمی‌باشد، و مدعی گردید که ادعای مربوط به استفاده نامشروع از نیروی نظامی در صلاحیت ارگانهای دیگر، مخصوصاً شورای امنیت است؛ زیرا به نظر این کشور ممکن نیست دیوان بتواند بدون اینکه از چهارچوب فعالیت قضائی خود خارج گردد، در مورد برخوردهای نظامی که با نقض منشور ملل صورت می‌گیرد، بطور قاطعانه اظهارنظر کند.

دیوان در رأی مقدماتی ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴ این استدلال را پذیرفت و بر این نظر بود که «... با وجودی که بموجب بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه، صلاحیت دیوان محدود به رسیدگی به اختلافات حقوقی است، مذکو دیوان حق دارد براساس بند ۶ ماده مذکور تصمیم بگیرد که آیا یک اختلاف بین دو دولت ماهیت سیاسی دارد یا خیر؟».

دیوان در رأی ماهیتی ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶ خود (بند ۳۳) اضافه می‌کند: «... در مرحله مقدماتی دادرسی، امریکا در مورد فقد صلاحیت دیوان دلایل گوناگونی ارائه کرد، از جمله شرط (حق بزرگ) ردیف "C" مندرج در اعلامیه آن دولت راجع به قبول صلاحیت اجباری دیوان؛ ولی این دولت در هیچ زمانی مدعی نشد که چون ادعاهای ارائه شده از طرف نیکاراگوا ماهیت سیاسی دارند، بطور کلی از محدوده شمول اعلامیه خارج می‌باشد».

در آنچه مربوط به قبول دادخواست می‌شود – بطوریکه فوقاً هم اشاره شد – ایالات متحده ایراد به اعمال بند ۲ ماده ۳۶ می‌نمود، نه به این دلیل که اختلاف، حقوقی نیست، بلکه به این دلیل که رسیدگی به این ادعاهای در صلاحیت ارگانهای دیگری است. ولی دیوان این نظریه را مردود شناخت.^{۲۹} همچنین امریکا بر این نظر بود که وظیفه قضائی دیوان مانع از این است که این اختلاف را در ماهیت رسیدگی نماید. این ادعا را نیز دیوان در رأی مقدماتی ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴ رد کرد.^{۳۰} حتی خود دولت

۲۹. رک. به ص ۴۳۱ تا ۴۳۶، ۱۹۸۴، سال C.I.J. Rec.

۳۰. رک. به ص ۴۳۶ تا ۴۳۸، ۱۹۸۴، سال C.I.J. Rec.

امريکا بطور ضمنی قبول و تأييد نمود که... «معذلك بر اين نظر نمي باشد!»
که حقوق بين الملل عمومي، بطور كامل قابل إعمال در موضوع مورد
اختلاف با چنین ماهيتي نيست». ۳۱

ديوان در خاتمه نتيجه مي گيرد که «با توجه به اين جهات و حتى از
نقشه نظر خود ايالات متحده، ديوان دليلي در دست ندارد که بر اين اعتقاد
شود که اختلاف فعلی از طبقه «اختلافات حقوقی» خارج است و به اين
جهت، ضروري مي داند که بررسی ادعاهای نيكاراگوا را از دید قواعد قابل
إعمال حقوق بين الملل، آغاز نماید». ۳۲

ب. در مرحله ما هوی

۱. رابطه حقوق بين الملل عرفی و حقوق بين الملل قراردادی: در مرحله رسيدگی صلاحیتی، امريکا از اين نظریه دفاع می کرد که به استثنای قواعد منشور سازمان ملل، حقوق بين الملل عمومي و عرفی ديگری وجود ندارد که نيكاراگوا بتواند ادعاهای خود را بر اساس آتها عنوان نماید. به عبارت ديگر، ديوان در مورد خصوصیت مشروع و يا ناممشروع بودن توصل به نيروي نظامی، ناچار است منحصراً به «حقوق بين الملل قابل إعمال» (يعني بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل^{۳۳})، (حقوق بين الملل قراردادی) متوصل شود. معنای چنین نظری اين است که قواعد منشور سازمان ملل در موضوع مورد اختلاف، معرف و مظهر حقوق بين الملل عمومي و عرفی است و در حقیقت، منحصراً قواعد منشور باید إعمال گردد نه چيز ديگر. امريکا پس از ارائه اين نظریه، چنین نتيجه مي گيرد که اين اصول به عنوان شرط (رزرو) ايالات متحده در قبول صلاحیت ديوان برای رسيدگی به اختلافات

۳۱. رأى ۲۷ زون ۱۹۸۶، C.I.J. بند ۳۳.

۳۲. رأى ۲۷ زون ۱۹۸۶، C.I.J. ذيل بند ۳۳.

۳۳. برای ملاحظه متن این بند رک. به پانویس ۷ این مقاله.

ناشی از قراردادهای چند جانبه، مانع است که دیوان بتواند [با احراز صلاحیت] براساس ادعاهای نیکاراگوا اظهارنظر قضائی کند. دیوان گرچه در مرحله مقدماتی یعنی مرحله رسیدگی صلاحیتی، این نظریه امریکا را رد کرد^{۳۴}، معلمک در مرحله رسیدگی ماهیتی نیز مجلداً مسئله را مطرح می‌کند و می‌گوید: «امریکا عقیده دارد که دیوان باید از اعمال حقوق بین الملل عمومی و عرفی خودداری کند؛ زیرا این حقوق در قواعد منشور ملل منظور شده‌اند. به عبارت دیگر، بنا به نظر امریکا در صورتیکه منشور سازمان ملل یک قاعدة حقوقی را به عنوان یک اصل توصیف و تدوین کند، دیگر نمی‌توان مدعی شد که این قاعده موجودیت مستقل دیگری در حقوق بین الملل عرفی دارد... از نظر دیوان، در رابطه با زمینه‌های حقوقی اختلاف موجود، نمی‌توان ادعا نمود که کلیة قواعد حقوق عرفی که احتمالاً بشود در موضوع اختلاف حاضر به آنها استناد کرد، دقیقاً واحد همان محتوا و خصوصیت قواعد مندرج در یک قرارداد چند جانبه بین المللی باشند و در نتیجه، مدعی شد که چون این قرارداد چند جانبه مشمول شرط (رزرو) امریکا در اعلامیه قبول صلاحیت اجباری می‌باشد، لذا استناد به آنها (قواعد حقوق عرفی) امکان ندارد...». دیوان ادامه می‌دهد: «قواعد این دو منبع حقوق، الزاماً یکدیگر را نمی‌پوشانند و دقیقاً نمی‌توان گفت مشابه‌اند. حتی اگریک قاعدة قراردادی و یک قاعدة عرفی که به موضوع مورد اختلاف فعلی مربوط باشند، دقیقاً دارای محتوای واحدی نیز باشند، باز هم دیوان بر این عقیده نیست که قاعدة عرفی الزاماً در مقابل قاعدة قراردادی، وجه اعمال خود را از دست می‌دهد».

دیوان پس از اثبات اینکه این دو منبع حقوق را حتی اگر دارای محتوای مشابهی باشند، دو منبع مستقل و جدا تلقی می‌کند، چنین نتیجه می‌گیرد که «این حق دیوان است که از صلاحیتی که بموجب بند ۲ ماده ۳۶ به آن تفویض شده است، استفاده کرده و نظر خود را در زمینه ادعاهای

۳۴. رک. به ص ۴۲۴ و ۴۲۵ رأی مقدماتی دیوان، مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴.

نیکاراگوآ که مبتنی بر حقوق بین الملل عرفی است، اعلام نماید؛ حتی اگر اختلافات ناشی از منشورسازمان ملل و منشورسازمان کشورهای امریکا، از محدوده صلاحیتش خارج باشد».^{۳۵}

۲. حق دفاع مشروع انفرادی یا دسته جمعی: دیوان در رأی خود و در رابطه با جنبه های مختلف دعوى، بکراز مسئله حق دفاع مشروع انفرادی و دسته جمعی را مورد بررسی قرار می دهد.

نظر دیوان محمول است براینکه قاعدة منع توسل به زور متضمن استثنائاتی نیز می باشد. از آنجا که ایالات متحده در توجیه اعمالی که به آن دولت منتبث شده، به حق دفاع مشروع استناد نموده است، دیوان وظيفة خود می داند نظر خود را در مورد محتواه این حق و بخصوص حق دفاع مشرف دسته جمعی بیان کند.

دیوان در مورد وجود این حق بطور کلی می گوید: «بنابر ماده ۵۱ منشور [ملل]، حق طبیعی هر دولت این است که وقتی هدف حمله متباوزانه قرار می گیرد، از خود دفاع کند. به این ترتیب، منشورسازمان ملل حق دفاع دسته جمعی را شناخته است؛ مضافاً اینکه در بسیاری از قطعنامه های سازمان ملل که موضوع آنها تأکید اصل منوعیت توسل به زور می باشد، تلویحاً به اصل دفاع مشروع نیز اشاره شده است. مثلاً در اعلامیه ناظر به اصول حقوق بین الملل در مورد روابط دوستانه دولتها، مسئله منع توسل به زور با این قيد آمده است که هیچ کدام از قواعد ذکر شده، نمی توانند مخل ب مواردی باشند که طبق قواعد مندرج در منشور، حق توسل به زور را مشروع شناخته است»[بنابر این] ... این قبیل قطعنامه ها نشان می دهند که مصدق استثنای منع توسل به زور همان حق دفاع مشروع است که حقوق بین الملل عرفی نیز قبل آن را شناخته و تجویز می نماید».^{۳۶}

دیوان بعد از اینکه مشروحاً این مسئله را در خلال حقوق بین الملل

. ۳۵. خلاصه مدلول بندهای ۱۷۲ تا ۱۸۲ رأی ۲۷ زوئن ۱۹۸۶.

. ۳۶. بند ۱۹۳ رأی ۲۷ زوئن ۱۹۸۶.

قراردادی و یا عرفی بررسی می‌کند، به تحقیق این موضوع می‌پردازد که آیا اوضاع و احوالی که ایالات متحده امریکا برای توجیه حق دفاع دسته جمیعی به آن استناد می‌کند، برای مشروع بودن اعمال این حق کافی است یا خیر؟ در این مورد دیوان با اشاره به اصول حقوق بین‌الملل و نظر علمای حقوق، دو معیار را برای مشروع بودن دفاع ضروری می‌داند:

● ضرورت والزام^{۳۷}

● متناسب بودن^{۳۸}

به این معنا که اولاً اوضاع و احوال باید به نحوی باشد که وجود خطر واقع‌آور عمل احساس گردد. فقط در چنین وضعی است که حق دفاع ضرورت پیدا می‌کند. ولی از طرف دیگر اعمال این حق دفاع، باید الزاماً متناسب با حدود و دامنه حمله و یا خطرات احتمالی ناشی از آن باشد.

دیوان پس از بررسی، نتیجه می‌گیرد که نمی‌توان قبول کرد در اقدامات امریکا تحت عنوان دفاع مشروع نیز این دو معیار مصدق داشته است.^{۳۹} سپس مشروحًا مواد ۲۷ منشور سازمان کشورهای امریکا و بند یکم ماده ۳ قرارداد همکاری مقابل بین کشورهای قاره امریکا مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۴۷ ریودوزانیرو را مورد تحلیل قرار داده و نتیجه می‌گیرد: «... نه در حقوق بین‌الملل عمومی و عرفی و نه در سیستم قراردادهای بین کشورهای امریکا، هیچ قاعده‌ای وجود ندارد که دفاع مشروع را بدون تقاضای صریح دولتی که مورد حمله قرار گرفته است، مجاز نماید».^{۴۰}

۳۰ اصل عدم دخالت: معنای اصل عدم دخالت بطور کلی این

37. nécessité

38. proportionnalité

۳۹. در مورد شرایط دفاع مشروع رک. به ماده ۳ بند ۵۰ تعریف تجاوز که ضمیمه قطعنامه ۳۳۱۴ نوزدهمین اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل می‌باشد.

۴۰. قرارداد «ریودوزانیرو» بوسیله پروتکل «سن خوزه» کستاریکا مورخ ۱۹۷۵ تغییر یافت؛ ولی این قرارداد هنوز اعتبار اجرائی ندارد.

۴۱. بند ۱۹۹ رأی دیوان مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶.

است که هر دولت حق دارد امور داخلی خود را بدون دخالت‌های خارجی اداره کند و این یکی از بیانهای حقوق بین‌الملل عمومی است و دیوان بارها فرصت یافته این موضوع را تصریح کند که «در روابط بین دولتها مستقل، احترام به حاکمیت ملی و سرزنشی، یکی از مبانی اساسی روابط بین‌المللی است».^{۴۲}

در قضیه معروف «تنگه کورفو» یکی از کشورهای طرف اختلاف (انگلیس) معتقد بود که حق داشته است بمنظور به دست آوردن دلیل یک تخلّف بین‌المللی جهت ارائه به یک دادگاه بین‌المللی، در قلمرو دولت دیگری دخالت کند. ولی طبق نظر دیوان در این مورد: «حق باصطلاح دخالت چیزی نمی‌تواند باشد جز... مظهر و نشانه اعمال سیاست زور؛ سیاستی که در گذشته منجر به سوءاستفاده‌های ناگواری شده است... و جائی در حقوق بین‌الملل ندارد. مضافاً اینکه در اختلاف حاضر، دخالت به این صورت، بطور قاطع تری مردود است؛ زیرا نتیجتاً دخالت اختصاص پیدا می‌کند به دولتی که دارای زور و قدرت است و چنین وضعی بیش از هر چیز، استقرار عدالت بین‌المللی را مختل می‌نماید».^{۴۳}

دیوان در قضیه نیکاراگوآ می‌گوید: «اصل عدم دخالت توسط بسیاری از سازمانهای بین‌المللی و کنفرانسهای جهانی از جمله طی قطعنامه‌های شماره ۱۲۳۱ بیستمین دوره اجلاسیه و شماره ۲۶۲۵ بیست و پنجمین دوره اجلاسیه مجمع عمومی محکوم شده و اصول مندرج در آنها در روابط بین‌المللی از اصول بنیانی حقوق بین‌الملل توصیف گردیده است».

دیوان سپس مسئله دخالت را در کادر روابط دسته جمعی ممالک امریکائی بررسی کرده و اشاره می‌نماید که مثلاً در قرارداد ۲۶ دسامبر ۱۹۳۳ مونته ویدئو^{۴۴} در مورد حقوق و تکالیف دولتها، دولت ایالات متحده قیدی را منظور نمود که متن آن به این شرح است: «امریکا

۴۲. مجموعه آراء، C.I.J. Rec. ، سال ۱۹۴۹، ص ۳۵.

۴۳. قضیه «تنگه کورفو» C.I.J. Rec. سال ۱۹۴۹، ص ۳۵.

مخالف هرگونه دخالت در آزادی و حاکمیت و یا دیگر امور داخلی و سایر شئون دولتهاي دیگر است». البته در همین زمينه يعني مسئله منع دخالت، می‌توان به قطعنامه‌های شماره AG/RES /۷۸ و AG/RES /۱۲۸ سازمان کشورهای امریکا نیز اشاره کرد. در مقدمه اعلامیه نهائی کنفرانس هلسینکی مورخ ۱۹۷۵ در مورد امنیت و همکاری در اروپا نیز موضوع منع دخالت مصیراً تأکید شده است. در هر صورت، دیوان با توجه به مراتب بالا دخالت در امور داخلی دولتهاي دیگر را عمل مخالف حقوق بین الملل عمومی و عرفی تلقی می‌کند.

۴. مسئله حاکمیت ملی: دیوان در بررسی ادعای نیکاراگوا در مورد نقض قلمرو هوائی و دریائی آن کشور از طرف امریکا، مسئله حاکمیت ملی دولتها را مطرح کرده و می‌گوید: در حقوق بین الملل مسئله حاکمیت ملی بطور بسیار نزدیکی با اصل منوعیت توسل به زور و اصل عدم دخالت بستگی دارد. حاکمیت ملی دولتها در مفهوم حقوقی و به نحوی که در بند یک ماده ۲ منشور به آن تصریح شده است، شامل مناطق دریائی مانند آبهای داخلی و دریایی ساحلی و نیز فضای بالای سرزمین آنها می‌شود. در آنچه که مربوط به قلمرو هوائی یک دولت است، قرارداد شیکاگو مورخ ۱۹۴۴ راجع به هوایمنی بین المللی کشوری و همچنین قرارداد ژنو مورخ ۱۹۵۸ ناظر به حقوق دریائی، به اصل حاکمیت انحصاری و کامل دولتها در مورد فضای منافق قلمرو آنها اشاره و بر آن تأکید می‌کنند. به نظر دیوان، این اصول قرازدادی در واقع تأیید اصول ثابت شده حقوق بین الملل عرفی است.

دیوان پس از یادآوری این اصول و دیگر اصول حقوق بین الملل، اقدام در مین گذاري آبهای نیکاراگوا و یا پرواز بدون اجازه بر فراز خاک آن کشور را نقض حاکمیت یک دولت تلقی می‌کند.

۵. حقوق بین الملل انسانی: مسئله دیگری که در رأی دیوان مطرح گردیده است، موضوع مسئولیت امریکا ناشی از عدم اعلام مناطق

مین گذاری شده در اطراف بنادر نیکاراگوا می‌باشد. در این زمینه نظر دیوان بر این است که بنابر قواعد حقوق بین‌الملل عرفی، امریکا موظف بوده درباره مین گذاری آبها اعلام خطر نماید، و در این مورد امریکا را مستقیماً مسئول تشخیص داده است.

در مورد پایمال کردن حقوق بین‌الملل انسانی، نیکاراگوا مستقیماً اتباع امریکائی را به ارتکاب این اعمال متهم نکرد؛ بلکه مدعی بود که گروه‌های حمایت شده از طرف امریکا مانند گروه «شتراء»، قواعد ابتدائی ناظر به حقوق انسانی را پایمال می‌کنند و از این بابت امریکا را بطور غیر مستقیم مسئول می‌داند. دیوان این نظریه نیکاراگوا را نپذیرفت، ولی امریکا را از بابت چاپ و انتشار دستورالعمل «عملیات روانی در جنگ‌های چریکی» محکوم نمود.^{۴۵}

دیوان در مسئله نقض حقوق انسانی در نیکاراگوا چنین می‌گوید:

«بموجب اصول عمومی حقوق انسانی، امریکا مکلف است اشخاص و یا گروه‌هایی را که در عملیات نظامی نیکاراگوا شرکت دارند، به نقض مادهٔ ۳ مشترک در چهار قرارداد ژنو^{۴۶} ۱۹۴۹ تشویق ننماید. در صورتیکه دستورالعمل چاپ و منتشر شده از طرف امریکا در مورد عملیات روانی چریکی، توصیه می‌کند که بعضی از هدفهای معین و مشخص را باید شناسایی کرد و ازین برد... [بنابر نظر دیوان] چنین عملی مخالف مادهٔ ۳ مذکور است که در مورد اشخاص غیر نظامی، محکومیت و اجرای احکام اعدام را بدون دادرسی دریک دادگاه مستقر شده قبلی و تضمینهای قضائی که مورد قبول سیستمهای ملل متمدن است، ممنوع می‌کند».

۴۵. بند ۲۵۴ رأی ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶، I.C.J.

۴۶. عهدنامه‌های چهارگانه ۱۲ اوت ۱۹۴۹ ژنو که تا سال ۱۹۸۰ از تصویب یا الحاق ۱۲۷ کشور برخوردار شده است، راجع است به بیبود سرنوشت مجروحان و بیماران نیروهای مسلح هنگام اردوگشی، بیبود سرنوشت مجروحان و بیماران وغیره ایان نیروهای مسلح در دریاها، طرز رفتار با اسیران جنگی، و حمایت از افراد غیر نظامی در زمان جنگ. این عهدنامه‌ها از مهمترین قراردادهای مربوط به حقوق جنگ می‌باشند.

۶. ماهیت قواعد ناظر به توسل به نیروی نظامی: دیوان در زمینه قواعد قراردادی و عرفی حقوق بین الملل راجع به موارد توسل به زور و نیروی نظامی دست به تحلیل مفصلی زده و سپس نظر خود را در این مورد طی چند بند بطور خلاصه چنین بیان می کند:

«... ایالات متحده مدعی است که در خصوص مواردی که توسل به زور و قدرت مشروع می باشد، بین قواعد حقوق بین الملل عمومی و عرفی و قواعد منشور ملل متحده، وحدت کامل وجود دارد و این یگانگی وحدت قواعد، طبعاً دیوان را منع می کند از اینکه قواعد عرفی را اعمال نماید؛ زیرا هیچ قرینه ای وجود ندارد که مسلم شود این قواعد با مقررات قراردادهای دسته جمعی مغایرت دارند. امریکا در این مورد اشاره به ملاحظات کمیسیون حقوق بین الملل می نماید. نظر کمیسیون حقوق بین الملل به این شرح است: «اکثریت متخصصان حقوق بین الملل در این مسئله تردید ندارند که بند ۴ ماده ۲ و همچنین دیگر مقررات منشور، با روشنی و قدرت کامل منعکس کننده [نظر] حقوق عرفی مدرن در مورد تهدید و یا استفاده از زور می باشند». ^{۴۷} در نتیجه از نظر امریکا قابل تصور نیست که دیوان قادر باشد خصوصیات و شرایط توسل مشروع به زور را مورد بررسی قرار دهد مگر اینکه منبع اصلی حقوق بین الملل در این مورد یعنی بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل را مورد توجه قرار دهد...». دیوان اضافه می کند: «به نظر می رسد طرفین اختلاف در این مسئله موافق هستند که قواعد مندرج در منشور راجع به استعمال زور، با قواعد عرفی ناظر به این مسئله منطبق است... بنابراین، دو طرف قبول دارند که بمحض یک تعهد قراردادی ناشی از منشور، مکلفند در روابط خود از توسل به زور علیه حاکمیت ارضی واستقلال سیاسی یکدیگر، خودداری نمایند».^{۴۸}

معدلك دیوان می خواهد این مسئله را نیز مطرح کند که در زمینه

۴۷. ج دوم، ص ۲۶۹. Annuaire de la commission du droit international.

۴۸. رأى ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶، بند ۲۵۵.

قواعد قراردادی ناظر به استعمال زور، یک *Opinio Juris* راجع به اجرای بودن این ممنوعیت وجود دارد. به این ترتیب و با توجه به مدلول قطعنامه ۲۶۲۵ پانزدهمین دوره مجمع عمومی سازمان ملل و دیگر قطعنامه‌های مجمع عمومی که طی آنها عطف به تعهدات منشور شده است، دیوان نتیجه می‌گیرد که معنای این قطعنامه‌ها صرفاً محدود به یادآوری قواعد منشور نیست؛ بلکه می‌توان آنها را به عنوان قبول ارزش و اعتباریک قاعده و یا یک سلسله قواعد مستقل که ناشی از خود این قطعنامه‌ها هستند، دانست. در نتیجه دیوان اعتقاد دارد که مثلاً اصل ممنوعیت توسل به زور را باید به عنوان یک قاعده عرفی حقوق بین الملل تلقی کرد که اعمال آن صرفاً مشروط و محدود به رعایت قواعد ناظر به امنیت دسته جمعی و یا اجرای ماده ۴۳ منشور (در مورد تکلیف دولتها در گذاردن نیروی نظامی در اختیار سازمان) نمی‌باشد. به عبارت دیگر، این موضعگیری را باید دلیل وجود یک *Opinio Juris* در مسئله مورد بحث دانست؛ به این معنی که در آنچه مربوط به امریکا می‌شود، دیوان پشتیبانی این دولت از ششمین قطعنامه کنفرانس کشورهای امریکا مورخ ۱۹۲۸، تصویب قرارداد مونته ویدئو مورخ ۱۹۳۳ راجع به حقوق و تکالیف دولتها و قبول اصل منع توسل به زور مندرج در اعلامیه هلسینکی مورخ ۱۹۷۵ را به عنوان نوعی *Opinio Juris* امریکا تلقی کرده است.

در مقام تلخیص این بررسی و تحلیل طولانی، دیوان می‌خواهد این نظریه را ارائه کند که قواعد ناظر به استعمال زور مشروع، صرفاً محدود به قواعد منشور ملل نبوده و باید قواعد عرفی بین المللی و *Opinio Juris* را نیز منظور نظر قرار داد. بموجب مجموعه این قواعد، موارد مشروعيت توسل به زور مشروط به رعایت کلیه قواعد قراردادی و حقوق بین الملل عرفی و نیز *Opinio Juris* می‌باشد. در این زمینه دیوان، هم به لایحه نیکاراگوآ اشاره می‌کند و هم به لایحه ایالات متحده. در لایحه نیکاراگوآ گفته شده که اصل ممنوعیت توسل به زور موضوع بند ۴ ماده ۲ منشور را در شرایط فعلی باید به عنوان جزئی از *Jus Cogens* دانست. ایالات متحده نیز در لایحه جوابیه،

با عطف به عقیده مفسران حقوق، این نظر را دارد که اصل مندرج در منشور، یک قاعدة حقوق بین الملل عمومی شناخته شده و یک اصل Jus Cogens است.

دیوان نتیجه می‌گیرد که «تصویب قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی از طرف امریکا میان Opinio Juris آن دولت در مورد حقوق بین الملل عرفی در رابطه با این موضوع است. بموجب قسمتهایی از این قطعنامه دولتها مکلفند از توسل به زور برای نقض مرزهای بین المللی دولت دیگر خودداری کنند؛ دولتها مکلفند از اقداماتی که دولت دیگری را از حق تعیین سرنوشت خود و حق آزادی واستقلال محروم می‌کند، خودداری نمایند؛ دولتها مکلفند از تشویق و سازمان دادن به نیروهای چریکی و دسته‌های مسلح غیر قانونی و یا استخدام مزدور بمنظور تجاوز به سرزمین دولت دیگر خودداری کنند؛ دولتها مکلفند از تشویق و کمک به طرفین در جنگهای داخلی کشور دیگری خودداری کرده و با عدم شرکت در این جنگها، سرزمین خود را نیز مرکز آمادگی و کمک به یک طرف علیه طرف دیگر ننمایند».^{۴۹}

• نتیجه:

۱. آنچه فوقاً گفته شد چکیده و خلاصه نکات مهم رأی ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶ دیوان بین المللی دادگستری در اختلاف امریکا و نیکاراگوا در مرحله رسیدگی ماهیتی بود و همانطور که اشاره کردیم دیوان مفصلآ اصول حقوق بین الملل عمومی و عرفی و نیز قواعد قراردادی چند جانبی و دو جانبی را که به نحوی از انحصار در موضوع مورد اختلاف مؤثّرند، مورد بررسی قرار داده و تلاشش براین بود که برخلاف نظر امریکا اولاً ثابت کند صلاحیت رسیدگی به اختلاف را دارد؛ ثانیاً دولت مذکور با نقض قواعد حقوق بین الملل نسبت به نیکاراگوا، مسئولیت بین المللی خود را برانگیخته است.

۴۹. بند ۱۹۰ و ۱۹۱ رأی مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶.

۲. تحقیق در استدلالات طولانی دیوان در کلیه این مسائل نشان می‌دهد که دیوان، دکترین واصل تازه‌ای را که در رویه قضائی بین‌المللی تازگی داشته باشد، ارائه نکرده و فقط به تفسیر قواعد بین‌المللی موجود و نتیجه‌گیری از آنها مبادرت نموده است و از این بابت می‌توان رأی آن را از جمله آرای اعلامی دانست.

۳. در مورد بند ۴ نتیجه‌گیری و خواسته نیکاراگوا، یعنی مبلغ ۳۷۰/۲ میلیون دلار به عنوان حتیاق خسارات واردہ به این کشور، دیوان در بند ۱۴ رأی بدون اینکه نسبت به عین مبلغ خواسته تصمیم بگیرد، به ذکر این مطلب قناعت کرد که امریکا باید خسارات واردہ به نیکاراگوا از بابت نقض قواعد حقوق بین‌الملل و قرارداد دوستی و بازرگانی دو دولت را جبران کند. به نظر می‌رسد که دیوان در این مورد رویه معقولی در پیش گرفت؛ زیرا اگر رأی بر اساس مبلغ ادعائی صادر می‌کرد، با توجه به اینکه امریکا در مرحله رسیدگی ماهیتی شرکت نداشت و منکر صلاحیت دیوان بود، طبعاً رأی را در زمینه خسارت نمی‌پذیرفت؛ بعلاوه این وضع باعث می‌شد که راه هرگونه مذاکرات مسالمت آمیز بین دو دولت بسته شود. در حالیکه دیوان در خاتمه رأی خود ضمن اشاره به مذاکرات «کنتمادورا» و تجلیل از موقیتهایی که در این زمینه حاصل گردیده و شورای امنیت سازمان ملل نیز آنها را تأیید کرده است، طرفین را دعوت می‌کند که با توجه به مذاکرات و تصمیمات کنتمادورا، به تماسها و مذاکرات دو جانبه خود برای پیدا کردن راه حل‌های مناسب در رفع اختلافات ادامه دهند و اعتقاد دارد که این راه، منطبق با اصول حقوق بین‌الملل عرفی که حل اختلافات بین‌المللی را به نحو مسالمت آمیز توصیه می‌کند، می‌باشد. معذلک ممکن است بتوان استدلالات مخالف دیگری نیز در این خصوص نمود.

دکتر محمد رضا ضیائی بیگدلی



حقوق جنگ

و

رفتار با اسیران جنگی





● مقدمه

یکی از جنبه‌های بارز حقوق بشر در مخاصمات مسلحانه بین المللی که عملاً نسبت به سایر مقررات مربوط از قدرت اجرائی بیشتری برخوردار است، قواعد حاکم بر رفتار با اسیران جنگی است. در این گفتار سعی ما براین است تا عده مسائل زیر را مورد بررسی قرار داده و پس از آن به یک نتیجه گیری اصولی دست یابیم:

۱. تحول تاریخی.

۲. منابع.

۳. چه کسانی اسیر جنگی محسوب می‌شوند؟

۴. وضعیت حقوقی اسیران جنگی. — جنبه‌های گوناگون این وضعیت عبارتند از: رفتار انسانی نسبت به اسیران؛ حفظ و نگهداری اسیران؛ اعلام مشخصات اسیران؛ ممنوعیت کشورها از اجبار اسیران به دادن اطلاعات؛ اعلام اسارت به کشور متبع اسیران؛ شرایط زندگی در

اردوگاههای اسیران؛ اشتغال به کار اسیران؛ مصونیت اموال شخصی اسیران؛ اعطای کمکهای مادی به اسیران؛ انجام فرائض و مراسم مذهبی اسیران؛ مکاتبات اسیران؛ منع گروگان گیری اسیران؛ إعمال حقوق مدنی از سوی اسیران؛ منع اقدامات تلافی جویانه نسبت به اسیران؛ شکایت اسیران از وضعیت اسارت؛ فرار اسیران.—

۵. تدابیر انضباطی و کیفری در مورد اسیران جنگی.

۶. حمایت بین المللی از اسیران جنگی. — قدرت حامی کیست؟؛ کشور حامی؛ کمیته بین المللی صلیب سرخ؛ نماینده متعهد اسیران؛ سازمانهای بین المللی انسانی و بشردوستانه.—

۷. پایان اسارت. — موجبات پایان اسارت: فوت اسیران؛ مبادله اسیران؛ ضمانت یا قول اسیران؛ فرار اسیران؛ جراحت و بیماری شدید اسیران؛ پایان مخاصمات فعال.—

۱. تحول تاریخی

در دوران باستان و قرون وسطی، اسیر جنگی معنی و مفهوم امروزی را نداشت. اسیران جنگی و یا بطور کلی شکست خورده‌گان در جنگ، محکوم به قتل یا برده‌گی بودند. برده‌گی اسیران بدینگونه بود که آنان از لحاظ جانی و مالی در اختیار شخص اسیرکننده و یا مقامات نظامی کشور اسیرکننده محسوب می‌شدند و ایشان می‌توانستند به هر نحو که مایل بودند با آنان رفتار نمایند. یونانیان حتی خشونت و بی‌رحمی را تا آنجا کشاندند که در مواردی اسیران را کور می‌کردند.

در این دوران، نمونه‌هایی از بازرگانی اسیران، مخصوصاً شاهزادگان دیده می‌شود که تصویب آن معمولاً در انحصار پادشاه بود.

تاریخ گویای این واقعیت تلخ است که رقتار یهودیان و مخصوصاً رفتار مسیحیان با اسیران جنگی در جنگهای صلیبی، رفتاری همراه با ایذاء و شکنجه بوده و حتی در بسیاری از موارد در عربستان قبل از

جنبه عرفی داشت؛ اما امروزه تابع نظامی است که بموجب اسناد بین المللی مهمی بطور صریح و روشن مشخص گردیده است. این اسناد عبارتند از:

- اعلامیه بروکسل ۱۸۷۴ (مواد ۲۳ و ۲۴).
- فصل دوم مقررات لاهه منضم به عهدنامه چهارم مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ (مواد ۴ تا ۲۰).^۷

— عهدنامه ژنو مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۹ در زمینه بهبود سرنوشت اسیران جنگی.

— عهدنامه سوم ژنو مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۹ در مورد رفتار با اسیران جنگی. این عهدنامه ضمن تأیید مقررات ۱۹۰۷ لاهه و عهدنامه ۱۹۲۹ ژنو، آنها را مورد تجدیدنظر قرار داده و تکمیل نمود. عهدنامه مذکور مشتمل بر حدود ۱۵۰ ماده است. هدف اساسی این قواعد «احتراز از کلیه اقداماتی است که جهت تضمین امنیت کشور متخاصم اسیر کننده غیر ضروری می‌باشد».«^۸

«اندیشه اساسی که این مقررات از آن الهام گرفته این است که اسارت جنگی یک اقدام سرکوب کننده نیست، بلکه اقدامی احتیاطی و بازدارنده تلقی می‌شود که در مورد دشمنی که سلاح خود را بر زمین گذارده اتخاذ می‌گردد.»^۹

عهدنامه سوم تا سال ۱۹۸۵ از تصویب ۱۵۷ کشور گذشته است.
— پروتکلهای مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۷۷ الحاقی به عهدنامه‌های چهارگانه ۱۹۴۹ ژنو (پروتکل شماره یک در مورد حمایت از قربانیان مخاصمات مسلحه بین المللی و پروتکل شماره دو در مورد حمایت از

۷. این عهدنامه ۲۹ کشور را به یکدیگر پوند می‌داد و قدرتهای بزرگ نظامی وقت چون اتحاد جماهیر شوروی و ژاپن عضو این عهدنامه نگردیدند. این عهدنامه صرفاً مربوط به اسیران سالم می‌باشد و اسیران مجروم یا بیمار، تابع مقررات خاصی هستند.

8. P. REUTER: Droit International public, thémis, 4e ed, 1973, p. 377.

9. CH. ROUSSEAU: op. cit, p. 90.

اسلام، اسیران را از دم تیغ می‌گذراندند. [اما] تاریخ اسلام مملو از جریانات و رویدادهای است که بیانگر نحوه رفتار پستدیده و انسانی اسلام در قبال جنگجویان دشمن است که به اسارت نیروهای اسلام درمی‌آیند.^۱

در مقابل این بینش انسانی اسلام، ویتوریا عالم مذهبی مسیحیت معتقد است که باید کلیه اسیران مسلمان را بدون استثنای کشت و زنان و فرزندان آنان را به بردگی درآورد.^۲

رفتار غیر انسانی نسبت به اسیران جنگی تا قرنها ادامه داشت و متأسفانه عقاید علمای حقوق بین الملل (مخصوصاً علمای غربی) توجیه کننده این اعمال بود. از جمله گروسیوس که به عنوان پدر حقوق بین الملل معروف است، نظرات جالب توجهی در این باب دارد: «سرنوشت اسیران جنگی شبیه بردگان است».^۳ «کسی که در جنگ اسیر می‌شود حق فرار ندارد».^۴

بالاخره «تنها در پایان قرن هفدهم، یعنی پس از جنگ سی ساله [مذهبی در اروپا] بود که تعریف اسیر جنگی از نظر حقوقی مشخص شد».^۵

۲. منابع

قواعد و مقررات حقوقی حاکم بر رفتار با اسیران جنگی تا مدت‌ها

۱. دکتر محمد رضا ضیائی بیگدلی: اسلام و حقوق بین الملل، شرکت انتشار، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۷۴ و ۱۷۷.
۲. Vittoria آرتو نوس‌بام: تاریخ مختصر حقوق بین الملل، زیر نظر دکتر احمد متین دفتری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷، ص ۱۱۸.
۳. L. DELBEZ: les principes Generaux Du Droit International public, L.G.D.J. 3e ed, 1964, p. 533, 534.
۴. احمد رشید: اسلام و حقوق بین الملل عمومی، ترجمه دکتر حسین سیدی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۶۸.
۵. CH. ROUSSEAU: le Droit Des Conflits Armés, A. Pedone, 1983, p. 85.

قربانیان مخاصمات مسلحانه غیر بین‌المللی). پروتکل شماره یک تا سال ۱۹۸۴ مورد تصویب ۴۲ کشور و پروتکل شماره دو تا سال ۱۹۸۲ مورد تصویب ۲۲ کشور قرار گرفته است.

۳. چه کسانی اسیر جنگی محسوب می‌شوند؟

۰ در مخاصمات مسلحانه بین‌المللی:

بموجب ماده ۴ عهدنامه سوم ثنو و بند ۱ ماده ۳۴ پروتکل شماره یک، اشخاص زیر در صورتیکه در حین مخاصمات مسلحانه بین‌المللی از سوی دشمن دستگیر شوند، اسیر جنگی به حساب می‌آیند:

- کلیه اعضای نیروهای مسلح منظم و سازمان یافته‌ای که تابع یک قدرت رسمی باشند.

- کلیه اعضای نیروهای مسلح غیر منظم، از جمله اعضای دسته‌های چریکی و پارتیزانی.
- اعضای نهضتهای پایداری سازمان یافته‌ای که در خارج یا در داخل کشور خود فعالیت دارند.

- نظامیانی که در یک کشور بیطرف بازداشت شده‌اند، به شرطی که در آنجا وضعیت مناسبتری نسبت به کشور متخاذض نداشته باشند.

- نظامیانی که از حیث امنیتی از سوی کشور اشغالگر، به دلیل عضویتشان در نیروهای مسلح کشور اشغالی، توقيف شده‌اند.

- اشخاصی که در سرمیتهای اشغالی، داوطلبانه در کنار دشمن سلاح در دست می‌گیرند، بدون اینکه فرصت متشکل شدن به صورت ارتشد منظم را داشته باشند.

- خدمه کشتهای باز رگانی یا ناوهای هوانی غیر نظامی.

- خبرنگاران جنگی.

- مددکاران بهداری و مذهبی (ماده ۳۳ عهدنامه سوم).

در مقابل، افراد زیر حق برخورداری از وضعیت مربوط به اسیران

جنگی را ندارند: نظامیان مزدور، جاسوسان، خرابکاران.^{۱۰} اتباع غیر نظامی دشمن نیز اسیر جنگی تلقی نمی‌شوند.

در صورتیکه تردیدی در تعلق شخص به طبقات مذکور باشد، دادگاه صلاحیت‌دار وضعیت او را دقیقاً مشخص خواهد نمود. تا زمان صدور حکم، شخص یاد شده از حمایت مقررات عهdenامه سوم برخوردار خواهد بود (ماده ۵).

• در مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی:

«اصولاً مقررات ناظر بر وضعیت اسیر جنگی در مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی^{۱۱} اجرا نمی‌گردد. با این حال، ماده ۳ مشترک عهdenامه‌های چهارگانه [۱۹۴۹] ژنو حداقل رفتار انسانی را در مورد اشخاصی که به دلیل بیماری، مجروح بودن، بازداشت یا هر دلیل دیگر از کار افتاده‌اند، تضمین می‌کند. از سوی دیگر، طرفین مخاصمه می‌توانند با انعقاد موافقتنامه‌های خاص، برخورداری از وضعیت اسیر جنگی را برای اشخاصی مذکور به رسمیت بشناسند. مواد ۴، ۵ و ۶ پروتکل شماره دو قواعد تشکیل دهنده «رفتار انسانی» را مشخص می‌نماید.»^{۱۲}

۱۰. «حکومت اسرائیل طی چند روز حق بازدید را برای کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در مورد فلسطینی بازداشت شده در لبنان در زوئن و زوئیه ۱۹۸۲ پنیرفت، به این تصور که این فقط خرابکار هستند و باید در دادگاه‌های عادی محاکمه شوند.»

۱۱. اصطلاح «جنگ غیربین‌المللی» شامل جنگ داخلی به معنی اخض کلمه (یعنی مخاصمات مسلحانه‌ای که در داخل قلمرویک کشور روی می‌دهد)، جنگ میان اعضاً یک کنفرادیون کشوری، جنگ میان اعضاً یک اتحاد شخصی، جنگ میان کشورهای و کشور تحت الحمایه، مبارزات مسلحانه ملل تحت استعمار عليه کشورهای متropol، مبارزات مسلحانه علیه اشغال نظامی خارجی، وبالآخره مبارزات مسلحانه علیه رژیمهای تزاریست در جهت اجرای حق ملتها در تعیین سرنوشت خود است.

۱۲. M.TORRELLI: le Droit International Humanitaire, Que sais-je, 1985. p.55.

۴. وضعیت حقوقی اسیران جنگی

اسیران جنگی از ابتدای دستگیری، ضمن پیروی از قوانین و مقررات و دستورات و فرامین کشور اسیر کننده (نه کسانی که آنان را مستقیماً دستگیر کرده‌اند) دارای وضعیت حقوقی خاصی می‌باشند. جنبه‌های گوناگون این وضعیت عبارتند از:

• رفتار انسانی نسبت به اسیران:

مقامات کشور اسیر کننده باید با اسیران جنگی، در هر زمان و تحت هر شرایطی در کمال انسانیت رفتار کنند و از اعمال هرجوئه رفتار غیرانسانی از قبیل خشونت (به صورت شکنجه‌های جسمانی یاروایی وغیره)، تهدید، توهین، دخالت‌های رسمی نابجا و بالاخره غفلت غیر موجه که منجر به فوت آنان گردد و یا سلامتی آنها را دچار مخاطره سازد، پرهیز نمایند (ماده ۱۳ عهدنامه سوم). اسیران، برخوردار از احترام و شرافت و حیثیت شخصی هستند (ماده ۱۴ عهدنامه سوم) و بایستی با آنان بدون درنظر گرفتن نژاد، تابعیت و مذهب رفتار شود (ماده ۱۶ عهدنامه سوم). به گفته پرسود روئر «بی اغراق می‌توان گفت که اسیران جنگی در کلیه موارد بجز مورد آزادی خروج از اردوگاهها، از همان رفتار انسانی مساعد برخوردارند که نیروهای مسلح کشور اسیر کننده». ۱۳

کشور اسیر کننده مسئول رفتاری است که نسبت به اسیران جنگی صورت می‌گیرد (بند ۱ ماده ۱۲ عهدنامه سوم). در صورت بد رفتاری با آنان، کشور اسیر کننده مسئولیت بین‌المللی خواهد داشت (بند ۱ ماده ۱۲۹ عهدنامه سوم).

13. P. REUTER: op. cit. p. 377.

• حفظ و نگهداری اسیران:

کشور اسیرکننده مکلف است اسیران جنگی را بلافاصله پس از اسارت، از صحنه عملیات جنگی تخلیه نموده و به پشت جبهه و نقاط امن منتقل نماید؛ سپس آنان را به اردوگاهها یا بازداشتگاههایی که به این امر اختصاص داده شده و داخل قلمرو کشور اسیرکننده (یا بیطرف) و کاملاً دور از منطقه نبرد است، اعزام کند تا در آنجا نگهداری شوند.

مسئلیت هر اردوگاه باید با یک افسر فرماندهی از جمعی نیروهای مسلح منظم کشور اسیرکننده باشد (ماده ۳۹ عهدنامه سوم). تأمین بودجه نگهداری اسیران نیز با کشور اسیرکننده است.

• اعلام مشخصات اسیران:

اسیران جنگی به هنگام بازجوئی تنها مکلف به اعلام نام و نام خانوادگی، درجه نظامی، تاریخ تولد، شماره شناسائی و یا در صورت نداشتن شماره شناسائی، آثار هویتی مشابه آن می‌باشد (ماده ۱۷ عهدنامه سوم). در صورت خودداری اسیر از اعلام مشخصات، کشور اسیرکننده می‌تواند وی را از تمامی یا قسمی از امتیازاتی که به سایر اسیران داده است، محروم نماید.

• ممنوعیت کشورها از اجبار اسیران به دادن اطلاعات:

اعمال هرگونه فشار جسمانی یا روانی از سوی کشور اسیرکننده به اسیران جنگی جهت کسب هرگونه اطلاعات، ممنوع است (ماده ۱۷ عهدنامه سوم).

• اعلام اسارت به کشور متبع اسیران:

کشور اسیرکننده مکلف است هر مورد اسارت را از طریق دفاتر

اطلاعاتی — دفاتری که ایجاد آن الزامی است — به اطلاع کشور متبوع اسیران برساند.

• شرایط زندگی در اردوگاههای اسیران:

شرایط زندگی مادّی و معنوی در اردوگاههای اسیران باید متناسب با شئون آنان باشد تا سلامتی شان به نحو مطلوبی تأمین گردد. در این رابطه کشور اسیرکننده مسئول فراهم آوردن امکانات و وسائل لازم جهت رفاه اسیران در زمینه های مسکن، پوشش، تغذیه و مراقبتهاي بهداشتی و پزشکی است.

در مورد تغذیه، جیره غذائی روزانه اسیران باید از جهت کمی، کافی و از نظر کیفی، متنوع باشد (مادّه ۲۶ عهدنامه سوم).

مقررات عهدنامه سوم مخصوصاً در زمینه تأمین بهداشت اردوگاه و مراقبتهاي پزشکی تأکید خاصی دارد. «در زمینه پزشکی، اسیر باید همچون مجروحان و بیماران جنگی در هر شرایطی تحت مراقبتهاي لازم پزشکی باشد. از سوی دیگر، کشور اسیرکننده بويژه نباید مانع از معاينه پزشکی اسیر شود. معاينات پزشکی باید حداقل هرماه یکبار صورت گیرد. اسیرانی که مراجuhan نیازمند مراقبتهاي ویژه است، باید به مؤسسات تخصصی انتقال داده شوند. کشور اسیر کننده باید قابلیت کاری اسیران را کنترل نماید. چنانچه اسیر در شرایط خاصی فوت کند و یا مجرروح شود، باید در این مورد تحقیقات بعمل آید.»^{۱۴}

• اشتغال به کار اسیران:

در مورد اشتغال به کار اسیران، در عهدنامه ۱۹۲۹ ژنو این موارد پیش‌بینی شده بود (مواد ۲۷ تا ۳۳): کشور اسیرکننده می‌تواند اسیران سالم،

14. M. TORRELLI: op cit, p. 56.

به استثنای افسران و همراهیان آنان را به عنوان کارگر به کار وادارد. درجه داران را تنها می‌توان به کارهای نظارتی مجبور ساخت. نوع کار اسیران باید متناسب با شرافت و سلامتی و درجه نظامی و قابلیت کاری افراد و درجه حمایت آنان در مقابل دشمن باشد. در نتیجه، نوع کار نباید هیچگونه رابطه مستقیمی با عملیات نظامی از جمله ساختن یا حمل اسلحه یا مهمات و ملزمات جنگی داشته باشد.

«در جریان جنگ جهانی دوم در مورد تفسیر عبارت «کار در رابطه مستقیم با عملیات نظامی» مباحثات شدیدی در گرفت؛ زیرا خصیصه جنگ تام^{۱۵} ۱۹۳۹ عملاً هر منبع اقتصادی متخاصلان را درجهت هدفهای نظامی شامل می‌شد...»^{۱۶}

مشکلات ناشی از تفسیر عبارت مذکور و سایر ابهامات و نارسائیهای عهدنامه ۱۹۲۹ موجب گردید تا در مقررات عهدنامه سوم، قواعد دقیقی (در مواد ۴۹ تا ۵۷) در ارتباط با اشتغال به کار اسیران گنجانیده شود. در این عهدنامه، «برای آنکه کار [مجاز برابر مقررات عهدنامه] تغییر ماهیت ندهد و به بهره کشی غیر انسانی یا مشارکت غیر اخلاقی جهت تقویت نیروی جنگی کشور اسیرکننده نینجامد»^{۱۷}، نوع کاری که اسیران مکلف به انجام آنند دقیقاً مشخص و معین گردید؛ امور خدماتی اردوگاهها، امور کشاورزی، امور صنایع تولیدی یا استخراجی یا کارخانه‌ای، امور حمل و نقل و بسته‌بندی کالاهای فعالیتهای بازرگانی یا هنری، خدمات خانه‌داری و خدمات عمومی (مواد ۴۹ تا ۵۷).

هیچیک از کارهای مذکور نباید دارای خصیصه یا هدف نظامی باشد (مادة ۵۰).

۱۵. امروزه جنگهای زیر را «جنگ تام» می‌گویند:

الف. جنگهای جهانی (در مقابل جنگهای ناحیه‌ای و محلی).

ب. جنگهای که عرصه نبردشان از قلمرو اختصاصی کشورهای متخاصل تجاوز کند.

ج. جنگهای که کلیه افراد نظامی و غیرنظامی را دربر گیرد.

16. CH. ROUSSEAU: op, cit, p. 92.

17. M. TORRELLI: op, cit, p. 57.

در مقابل، بکارگیری اسیران در کارهای مضر، خطرناک (از جمله خنثی کردن مین) و توهین آمیز منوع است (ماده ۵۲). مبادرت به عملیات خطرناک چنانچه با رضایت کامل شخص اسیر باشد، مجاز است. در این حالت، اسیر باید یک دوره تخصصی را بگذراند و وسائل حمایت مناسب در اختیار داشته باشد.

اسیران در قبال کاری که انجام می‌دهند مستحق دریافت دستمزد و غرامت ناشی از بیکاری به گونه‌ای منصفانه و طبق معیارهای مشخصی هستند.

ماده ۱۳۰ عهدنامه سوم، اجبار اسیر را به خدمت در نیروهای مسلح دشمن «جرائم» قلمداد کرده است.

• مصوّتیت اموال شخصی اسیران:

در دوران اسارت، اموال شخصی اسیران به استثنای سلاحهایشان، مصون از هرگونه تعریض و ضبط از جانب کشور اسیرکننده می‌باشد. در صورتیکه پول نقد داشته باشند و از آنان اخذ گردد، رسید آن باید داده شود.

• اعطای کمکهای مادی به اسیران:

اسیران حق دریافت کمکهای مادی (انفرادی یا دسته جمعی) از سوی هر کس یا هر کشور و یا هر سازمان و به هر طریقی را دارند. این کمکها می‌توانند مواد غذائی، پوشان، دارو، کتاب و یا سایر لوازم مشابه باشد (ماده ۷۲ عهدنامه سوم).

• انجام فرائض و مراسم مذهبی اسیران:

اسیران با رعایت شرایط و مقررات انتظامی، در انجام فرائض و مراسم مذهبی خویش آزادند و کشور اسیر کننده نمی‌تواند مانع از اجرای این امور گردد (ماده ۳۴ عهدنامه سوم).

• مکاتبات اسیران:

اسیران پس از استقرار در اردوگاه یا بازداشتگاه، حق ارسال و دریافت مراسلات را دارند و مکاتبات آنان معاف از پرداخت هرگونه هزینه پستی است، ولی تابع مقررات سانسور از سوی کشور اسیرکننده می‌باشد (ماده ۷۰ عهدنامه سوم).

• منع گروگان‌گیری اسیران:

از اسیران نباید به عنوان گروگان جهت تحقق اهداف سیاسی استفاده شود.

• إعمال حقوق مدنی از سوی اسیران:

اسیران حق دارند در طول دوران اسارت، حقوق مدنی خود را حفظ و إعمال نمایند. این حقوق بدون قید حصر عبارتند از: حق ازدواج (اصالتاً يا وکالتاً)، حق وصیت (تهیه و تنظیم وصیت‌نامه)، حق طلاق (پس از طلاق تشریفات قانونی لازم)، حق انعام معامله (اصالتاً يا وکالتاً)، حق اعطای وکالت، حق انعقاد قرارداد.

• منع اقدامات تلافی جویانه نسبتاً به اسیران:

کشور اسیر کشنه نباید هیچگونه اقدامات تلافی جویانه نسبت به اسیران معمول دارد. «این ممنوعیت به دلیل خصیصه نفرت انگیز خاص استعمال این شیوه علیه موجودات بلا دفاع است.»¹⁸

• شکایات اسیران از وضعیت اسارت:

اسیران حق دارند بدون هیچگونه محلودیتی جهت به نتیجه رساندن

18. CH. ROUSSEAU: op, cil. p. 91.

شکایاتی که نسبت به کیفیّات اسارت دارند، به مقامات نظامی کشور اسیرکننده یا نمایندگان قدرتهای حامی، خواه با وساطت معتمد خود و خواه مستقیماً، مراجعه و درخواست رسیدگی نمایند (ماده ۷۸ عهدنامه سوم).

• فرار اسیران:

چنانچه اسیری، پس از به اسارت درآمدن یا در دوران بازداشت در اردوگاه، اقدام به فرار کند، از نظر حقوق جنگ عملی مذموم و زشت انجام نداده است، بلکه دقیقاً بر عکس، عمل وی منطبق با شرافت نظامی و شهامت میهن پرستی بوده و حتی در بسیاری از مقررات نظامی برای رزمندگان خودی که اسیر می شوند به عنوان یک وظيفة ملی و میهنی تلقی شده است. البته این بدان معنی نیست که کشور اسیرکننده احتیاطات و پیشگیریهای لازم را جهت مراقبت از اسیران معمول ندارد.

در نتیجه، چنانچه اسیری فرار کند و یا سعی در فرار داشته باشد، کشور اسیرکننده می تواند با استفاده از اسلحه مانع از این اقدام شود. استعمال اسلحه باید در مرحله آخر و پس از اخطار به تسلیم و عدم تسلیم فراری و با توجه به اوضاع و احوال صورت گیرد.

در صورتیکه اسیر فراری دستگیر شود، تنها مجازات قابل اجرا در مورد وی تنبیه انضباطی خواهد بود و این تنبیه فاقد هرگونه خصیصه کیفری است (مواد ۹۱ تا ۹۴ عهدنامه سوم).

• تدابیر انضباطی و کیفری در مورد اسیران جنگی:

برخورداری اسیران از حقوق انسانی بدین معنی نیست که آنان دارای مصویت کیفری باشند، بلکه چنانچه عملی خلاف یا مجرمانه را مرتکب شوند، مستحق تنبیه انضباطی یا مجازات کیفری متناسب خواهند بود. اما اعمالی «خلاف» یا «جرائم» محسوب می شود که ناقص مقررات حقوق بین الملل و قوانین و مقررات کشور اسیرکننده باشد (مشروط براینکه مقررات حقوق داخلی منغایر با مقررات حقوق بین الملل نباشد) و مقررات

مذکور صراحتاً برای آن آعمال، تنبیه یا مجازات متناسب تعیین کرده باشد.
بموجب ماده ۸۹ عهدنامه سوم، تنبیهات انصباطی عبارت است از:
جریمه، لغو امتیازات خاص، بیگاری و بالاخره بازداشت موقت. مدت
بازداشت باید از سی روز تجاوز نکند.

جرائم و مجازاتهای کیفری، موضوع مواد ۹۰ تا ۱۰۸ عهدنامه سوم
می‌باشد. در این مورد اصل مسلم این است که اعمالی باید قانوناً جرم و قابل
مجازات محسوب شود که اگر این اعمال از سوی عضوی از نیروهای مسلح
کشور اسیرکننده صورت می‌گرفت نیز قابل مجازات بود؛ از جمله قتل،
سرقت، ضرب و جرح. با اینهمه کشور اسیرکننده باید حتی المقدور سعی
نماید که به جای مجازاتهای کیفری، تنبیهات انصباطی را اعمال نماید.

تبیهات انصباطی از سوی فرمانده مسئول اردوگاه، و مجازاتهای
کیفری از طرف یک دادگاه نظامی و پس از دادرسی قانونی باید صادر و
اعلام شود. متهم باید امکان دفاع از خود و برخورداری از مساعدت یک
وکیل مدافع صلاحیتدار را داشته باشد. اسیر جنگی حتی در صورت
محکومیت کیفری نیز تحت حمایت حقوق بین الملل باقی خواهد ماند.

مجازات مرگ تنها در صورتی قابل اجرا است که حداقل شش ماه از
تاریخ صدور حکم آن سپری شده باشد.

احکام محکومیت باید به اطلاع قدرت حامی برسد. نماینده قدرت
حامی حق حضور در جلسات دادگاه را خواهد داشت.

محکومیت اسیران به خلع یا تنزل درجه نظامی ممنوع می‌باشد (ماده
۴۹ عهدنامه سوم).

۶. حمایت بین المللی از اسیران جنگی

حقوق جنگ مسئله حمایت از اسیران را به عهده نهادی به نام
«قدرت حامی» واگذار کرده است. در نتیجه، با نقشی که برای «قدرت
حامی» شناخته شده، مقررات مربوط به رفتار با اسیران جنگی تضمین
گردیده است. قدرت حامی در واقع کنترل کننده اجرای مؤثر مقررات

مربوط می‌باشد. به عبارت دیگر، این قدرت حامی است که کنترل می‌کند آیا کشور اسیرکننده با اسیران جنگی رفتار انسانی و موافق مقررات دارد یا خیر؟

اما این «قدرت حامی» کیست؟ مقررات عهدنامه سوم، این نقش را به ارکان گوناگونی محول کرده است: کشور حامی، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، نماینده معتمد اسیران وبالاخره هر سازمان بین‌المللی که دارای خصیصه انسانی و بشردوستانه است.

• کشور حامی:

هریک از طرفین متخاصم، در حین مخاصمات مسلحه بین‌المللی می‌تواند کشور بیطرفی را به عنوان «کشور حامی» معین و به طرف دیگر معرفی نماید. البته کشور بیطرف، خود نیز باید با این امر موافق باشد.

نقش کشور حامی در عهدنامه سوم، نسبت به عهدنامه ۱۹۲۹ بطور مشروح تری بیان شده است (مواد ۸، ۱۱، ۱۰، ۲۳ بند ۳، ۶۰ بند ۴، ۶۲ بند ۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶ بند ۱، ۶۹، ۱۲۶، ۱۰۰، ۱۲۹).

وظيفة کشور حامی «حفاظت از منافع طرفین مخاصمه» و نظارت بر اجرای عهدنامه می‌باشد. به بیان دیگر، هریک از کشورهای حامی، حافظ منافع کشور مختص انتخاب کننده خود نزد کشور طرف دیگر متخاصم می‌باشد. در اجرای این وظیفه هر کدام از طرفین، نماینده‌گانی از میان مأموران دیپلماتیک یا کنسولی و یا اشخاصی از بین اتباع خود و یا سایر کشورهای بیطرف انتخاب و معرفی می‌نماید. نماینده‌گانی که از میان اتباع سایر کشورها انتخاب می‌شوند باید مورد قبول و تأیید کشور اسیرکننده باشند.

نماینده‌گان کشور حامی می‌توانند در هر زمان از اردوگاههای اسیران بازدید و آزادانه و بدون حضور ناظر، با اسیران گفتگو نمایند و در هر حال، از چگونگی رفتار کشور اسیرکننده با آنان آگاه گردند.

لغو این نوع بازدیدها تنها در صورتیکه ضرورتهای نظامی اجتناب ناپذیر، آن هم به عنوان امری استثنائی و موقتی ایجاب کند، امکان پذیر می‌باشد.

اعلام طرفین متخاصم نسبت به عدم استفاده از مقررات مذکور، باطل و از درجه اعتبار ساقط است (بند ۵ ماده ۱۰ عهدنامه سوم).

• کمیته بین المللی صلیب سرخ:

«نهاد کشور حامی بدون عیب و نقص نیست و اساساً نحوه کار و فعالیت آن تغییر پذیر و متنوع است. کاهش روبه تزايد کشورهای بیطرف در جریان جنگ جهانی دوم و الزام به تعویض کشور حامی به هنگامی که کشور حامی، خود متخاصم گردد (وضعیت ایالات متحده امریکا از سال ۱۹۱۷)، محدودیتهای این نهاد را آشکار می‌کند.»¹⁹

ماده ۹ عهدنامه سوم نهاد دیگری را که وظیفه قدرت حامی را انجام می‌دهد پیش‌بینی کرده و آن «کمیته بین المللی صلیب سرخ» است. نمایندگان کمیته بین المللی صلیب سرخ نیز چون نمایندگان کشور حامی حق بازدید دائمی از اسیران جنگی و بطورکلی نظارت بر اجرای مقررات عهدنامه سوم را دارا می‌باشند. بعلاوه، آنان می‌توانند زمینه ملاقات میان نمایندگان کشورهای ذینفع را دریک کشور بیطرف فراهم سازند. مداخله این کمیته منوط به تحسن نیت و موافقت رسمی طرفین متخاصم است.»

• نماینده معتمد اسیران:

رکن دیگری که عهدنامه سوم به عنوان «قدرت حامی» شناخته، نماینده معتمد اسیران است (مواد ۷۹ تا ۸۱). این رکن در عهدنامه ۱۹۲۹ نیز پیش‌بینی شده بود (مواد ۴۳ و ۴۴).

19. CH. ROUSSEAU: op, cit, pp. 95, 96.

«درجنگ تعمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران نشان دادند که بیطرف نیستند. «مجلة حقوقی»

نماینده معتمد، اسیری است که بنابر اطمینان و اعتمادی که سایر اسیران نسبت به او دارند، وی را با رأی مستقیم به عنوان نماینده خود انتخاب و به مقامات کشور اسیر کننده، کشور حامی و کمیته بین المللی صلیب سرخ معرفی می کنند. این انتخاب باید مورد تأیید کشور اسیر کننده قرار گیرد. نماینده معتمد معمولاً قدیمی ترین و ارشد افسران اسیر جنگی اردوگاهها است. وظایف نماینده معتمد عبارت است از: مراقبت در آسایش اسیران، دخالت در توزیع کمکها، بازدید از اردوگاههای مختلف اسیران، انعکاس درخواست اسیران به مقامات کشور اسیر کننده و بالاخره همیاری با کشور اسیر کننده در حل مشکلات اسیران.

● سازمانهای بین المللی انسانی و بشردوستانه:

آخرین رکنی که نقش قدرت حامی را ایفا می کند، کلیه سازمانهای بین المللی انسانی و بشردوستانه است (ماده ۹ عهدنامه سوم). «این نوآوری تا به امروز از صورت نظری خارج نشده است.»^{۲۰} بطورکلی «امروزه تأسیس یک سازمان بین المللی دولتی خاص که بتواند وظایف قدرت حامی را بر عهده گیرد، مورد بحث و گفتگو است.»^{۲۱}

۷. پایان اسارت جنگی

اسارت ممکن است در طول مخاصمه و یا پس از آن پایان پذیرد و اسیران به کشورشان مراجعت نمایند؛ اما این امر منوط به تحقق یکی از شرایط یا موجبات زیر نیز می باشد:

فوت اسیران، مبادله اسیران، ضمانت یا قول اسیران، فرار اسیران، جراحت یا بیماری شدید اسیران، و بالاخره پایان مخاصمات فعال.

20. CH. ROUSSEAU: op, cit, p. 96.

21. P. REUTER: op, cit, p. 378.

• فوت اسیران:

اسیران ممکن است در طول دوران اسارت به علل گوناگونی در اردوگاهها و بیمارستانهای دشمن فوت نمایند. مقررات مندرج در مواد ۱۲۱ و ۱۲۰ عهدنامه سوم ناظر بر این وضعیت و مسائل مربوط به آن است. از آن جمله: شرایط تنظیم و تدوین وصیت‌نامه و تحويل آن به کشور متبوع متوفی، تنظیم گواهی فوت، — گواهی فوت باید در اولین فرصت ممکن جهت جمع آوری و انتقال اطلاعات مربوط به اسیران جنگی به دفاتر اطلاعاتی که بدین منظور در هر کشور متخصص تأسیس می‌شود، ارسال و اعلام گردد. — ایجاد یک اداره گورستان در هر کشور متخصص جهت انجام کلیه امور مربوط به تدفین یا سوزاندن اجساد، تحقیقات احتمالی قدرت حامی در صورت وقوع مرگ مشکوک.

• مبادله اسیران:

مقررات عهدنامه سوم و بطور کلی قواعد قراردادی حقوق جنگ در این باب مسکوت مانده است؛ لیکن روایة عملی کشورها در طی قرون و اعصار نشانگر این است که مبادله اسیران مخصوصاً بیماران و مجروهان شدید و اعضای کادر بهداری، یکی از موجبات بسیار معمول ختم اسارت بوده است. این امر ممکن است ناشی از توافق و تراضی کتبی و مستقیم طرفین متخصص به صورت موافقتنامه خاص یا پیمان مؤقت ترک مخاصمه بمنظور مبادله اسیران باشد و یا ناشی از مساعی جمیلۀ قدرت حامی. نقشی که کمیته بین‌المللی صلیب سرخ قادر است در این مورد ایفا نماید، حائز کمال توجه است.

• ضمانت یا قول اسیران:

یکی دیگر از جهات پایان اسارت که منجر به آزادی اسیران در

حين مخاصمات می‌گردد ضمانت یا قول آنان است؛ بدین نحو که کشور اسیرکننده می‌تواند در چهار چوب قوانین و مقررات داخلی خود، کلیه اسیران یاعده‌ای از آنان را به قید ضمانت و یا تها به صرف قول بود ایشان آزاد کند و اجازه دهد که به کشورشان باز گردد. چنین اسیرانی باید تصمیم و قول دهنده که پس از آزادی، در مخاصمات فی‌ما بین شرکت نخواهند کرد. این شیوه هر چند بسیار شرافتمندانه است، لیکن کارائی لازم را ندارد؛ زیرا اسیر چگونه می‌تواند تعهدی را بدهد که به احتمال بسیار زیاد قادر به انجام آن نخواهد بود؟ شرکت در جنگ، جز در موارد استثنائی، امری اجباری است و ثراشه و تمایل افراد نقشی در آن ندارد.

آزادی بنابر قول یا ضمانت، موضوع مواد ۱۰ تا ۱۲ مقررات ۱۹۰۷ لاهه و بند ۲ ماده ۲۱ عهدنامه سوم می‌باشد؛ اما عهدنامه ۱۹۲۹ در این مورد ساکت است.

• فرار اسیران:

فرار اسیران از اردوگاهها و بطور کلی از کشور متخصص یکی دیگر از موجبات آزادی و خاتمه اسارت است. موضوع فرار اسیران قبلًا بررسی شد.

• جراحت و بیماری شدید اسیران:

اسیرانی که در طی دوران اسارت به گونه بسیار شدیدی مجروح و یا به بیماری سختی مبتلا می‌گردد، مخصوصاً آن دسته از مجروحان و بیمارانی که امکان مداوا و بهبود آنان نمی‌رود، باید سریعاً و هرچه زودتر (حتی الامکان) به کشورشان بازگردانده شوند. بدیهی است این امر باید موجب بحرانی ترشدن حال مجروح یا بیمار شود. اتخاذ تصمیم در مورد آزاد کردن اینگونه اسیران با کمیسیون پزشکی مختلطی است که دارای سه عضو می‌باشد: یک نفر تبعه کشور بیطرف، یک نفر نماینده کمیته بین‌المللی

صلیب سرخ و بالاخره نفر سوم تبعه کشور اسیرکننده، قاعده بازگرداندن سریع مجروحان و بیماران شدید به کشورشان در جنگهای مهم پس از ۱۹۴۵ (جنگهای کره، ویتنام، اعراب و رژیم غاصب اسرائیل، عراق علیه جمهوری اسلامی ایران) به اجرا درآمد.

• پایان مخاصمات فعال:

کشور اسیرکننده مکلف است اسیران جنگی را بلا فاصله پس از پایان مخاصمات فعال، آزاد نموده و به کشورشان بازگرداند (بند ۱ ماده ۱۱۸ عهدنامه سوم). اما سوالی که از نظر حقوقی در اینجا مطرح می‌شود این است که مخاصمات فعال چه موقع خاتمه می‌پذیرد؟ پس از توافق در آتش پس، پس از انعقاد عهدنامه متارکه جنگ، یا بعد از برقراری و انعقاد پیمان صلح؟ آزادی و بازگرداندن اسیران به کشورشان در زمان آتش پس، که امری موقتی است، آزادی زودرس یا قبل از موقع می‌باشد؛ زیرا همواره احتمال از سرگیری مخاصمات وجود دارد و چه بسا بازگرداندن بسیار سریع آنان خطر تقویت نیروی نظامی دشمن را به همراه داشته باشد. از سوی دیگر، منوط کردن آزادی و بازگرداندن اسیران به انعقاد پیمان صلح، اسارت بدون هدف را استمرار می‌بخشد؛ چون تجربه نشان داده است که معمولاً فاصله نسبتاً زیادی میان قطع مخاصمات و انعقاد پیمان صلح وجود دارد. از این جهت، عهدنامه سوم، مقررات عهدنامه ۱۹۲۹ را که آزادی اسیران را مشروط به انعقاد پیمان صلح می‌کرد، مورد توجه قرار نداد.

در عصر حاضر، حتی گاهی از زمان امضای عهدنامه متارکه جنگ تا موقع انعقاد معاہدة صلح نیز فاصله طولانی وجود دارد.

بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که «قبول یک مهلت محدود (از شش ماه تا دو سال پس از پایان مخاصمات) و تفسیر موسع و قابل انعطافی در مورد وضعیت افراد بازداشتی (بیماران، مجروحان، اسیران سالم، افراد غیر نظامی، مددکاران بهداری و مذهبی) یک اقدام معقول می‌باشد... بازگرداندن اسیران جنگی پاکستانی که از سوی هند بازداشت

شده بودند، تنها پس از امضای موافقتنامه دهلی نومورخ ۲۸ اوت ۱۹۷۳ آغاز شد و تا تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۷۴ ادامه داشت؛ درحالیکه مفاصلات از ۱۷ دسامبر ۱۹۷۱ خاتمه پذیرفته بود.^{۲۲}

اسیران جنگی که تحت تعقیب کیفری قرار می‌گیرند، تا پایان دادرسی و در صورت لزوم تا خاتمه مدت مجازات در زندان باقی خواهند ماند و به کشورشان بازخواهند گشت.

اما آیا اسیران جنگی آزاد شده بایستی علی رغم میل خود به کشورشان بازگردانده شوند؟ «موضوع به هنگام مذاکرات متارکه جنگ میان کره شمالی و فرماندهی سازمان ملل متحده در کره جنوبی مطرح گردید. حکومت کره شمالی معتقد بود که طبق ماده ۱۲۸ عهدنامه ۱۹۴۹^{۲۳} بازگشت به وطن در تمامی حالات الزامی است. مجمع عمومی سازمان ملن متحده به دلایل انسانی و حقوقی استناد جست و این ادعای را رد کرد؛ زیرا مسلم است که بازگرداندن اجباری به وطن، کاملاً مغایر با آزادی است و نتیجه آن این است که زندانی را از یک زندان به زندان دیگری می‌فرستد. از سوی دیگر، اسیر جنگی که بازگشت به کشور خویش را نمی‌پنیرد و به عبارت دقیق تر حاضر به جذب مجده در کشور اصلی خویش نیست، فی الواقع از حق بازگشت خویش به وطن صرف نظر نمی‌کند، بلکه صرفاً از آن امتیاز استفاده نمی‌نماید.»

• نتیجه گیری

وضعیت اسیران جنگی در روند تاریخ، تغییرات عمدی ای به خود دیده است. دیر زمانی آنان در اختیار فاتحان جنگ بودند که می‌توانستند یا ایشان را به قتل برسانند و یا به برداشتن بکشانند. حتی نظر برخی علمای مسیحی و دانشمندان حقوق بین الملل نیز مؤید اینگونه رفتار غیر انسانی

22. CH. ROUSSEAU: op, cit, p. 105.
23. L. DELBEZ: op, cit, p. 535.

نسبت به اسیران است. البته در این مرحله از تاریخ نباید دیدگاه انسانی رفتار با اسیران جنگی در اسلام را از نظر دور داشت.

بتدریج و مخصوصاً در قرن هفدهم و هیجدهم میلادی بود که اسیر جنگی در مهد اولیه حقوق بین الملل معاصر یعنی در قاره اروپا مفهومی حقوقی یافت. این امر در واقع مرهون نظرات بشردوستانه دانشمندانی چون جان لاس انگلیسی، منتسکوبو زان ژاک روسوی فرانسوی می‌باشد.

حقوق حاکم بر رفتار با اسیران جنگی تا قبل از اعلامیه ۱۸۷۴ بروکسل و عهده‌نامه‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ لاهه عمده‌تاً مبتنی بر عرف بود؛ اما امروزه عهده‌نامه‌های بین المللی در این مورد نقشی اساسی دارند که مهمترین آنها را می‌توان عهده‌نامه سوم ژنو مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۹ دانست.

طبق مقررات مذکون، اصولاً برخورداری از وضعیت اسیران جنگی، از لحظه اسارت تا پایان آن است. با اینهمه برخی از غیرنظامیان نیز می‌توانند از این وضعیت برخوردار شوند؛ از جمله خدمه کشته‌های بازرگانی یا ناوهای هوائی غیرنظامی، خبرنگاران جنگی و بالاخره مددکاران بهداری و مذهبی.

وضعیت حقوقی اسیران جنگی مشتمل بر جنبه‌های گوناگونی است؛ با اسیران باید با انسانیت رفتار شود؛ اسیران را باید در امکان امن و دور از صحنه نبرد و در اردوگاه‌های مخصوص اسکان داد؛ اسیران را نمی‌توان وادار به اقرار و بیان اطلاعات و مطالبی نمود که خود مایل به دادن آن نیستند؛ هرگونه اسارتی باید به کشور متبع اسیر اعلام شود؛ اسیران باید برخوردار از یک رفاه و آسایش مادی و معنوی نسبی باشند؛ بهداشت اردوگاهها و مراقبتهاي پزشکي و درماني و امدادهای مذهبی باید تأمین گردد؛ اسیران را می‌توان به کار مناسب با شأن وضعیت جسمی آنان در قبال دریافت دستمزد واداشت، به شرطی که آن کار جنبه نظامی نداشته باشد؛ اموال شخصی اسیران (بجز سلاح‌شان) مصون از هرگونه تعرض است؛ اسیران برخوردار از آزادی انجام فرائض و مراسم مذهبی، فعالیتهای فکري و ورزشی می‌باشند؛ اسیران حق برقراری مکاتبات را دارا هستند؛

گروگان‌گیری و هرگونه عمل تلافی جویانه و انتقامی و اعمال مجازاتهای دسته جمعی نسبت به اسیران منمنع است؛ حقوق مدنی اسیران با اسارت ساقط نمی‌شود؛ حق شکایت برای اسیران در تمام طول دوران اسارت باقی است؛ مجازات اقدام به فرار صرفاً تنبیهات ساده انضباطی است.

شناخت حقوق انسانی برای اسیران به آنان مصونیت کیفری نمی‌بخشد، بدین معنی که اگر مرتكب عمل مجرمانه‌ای گردند، مجازات متناسب و قانونی را باید تحمل نمایند.

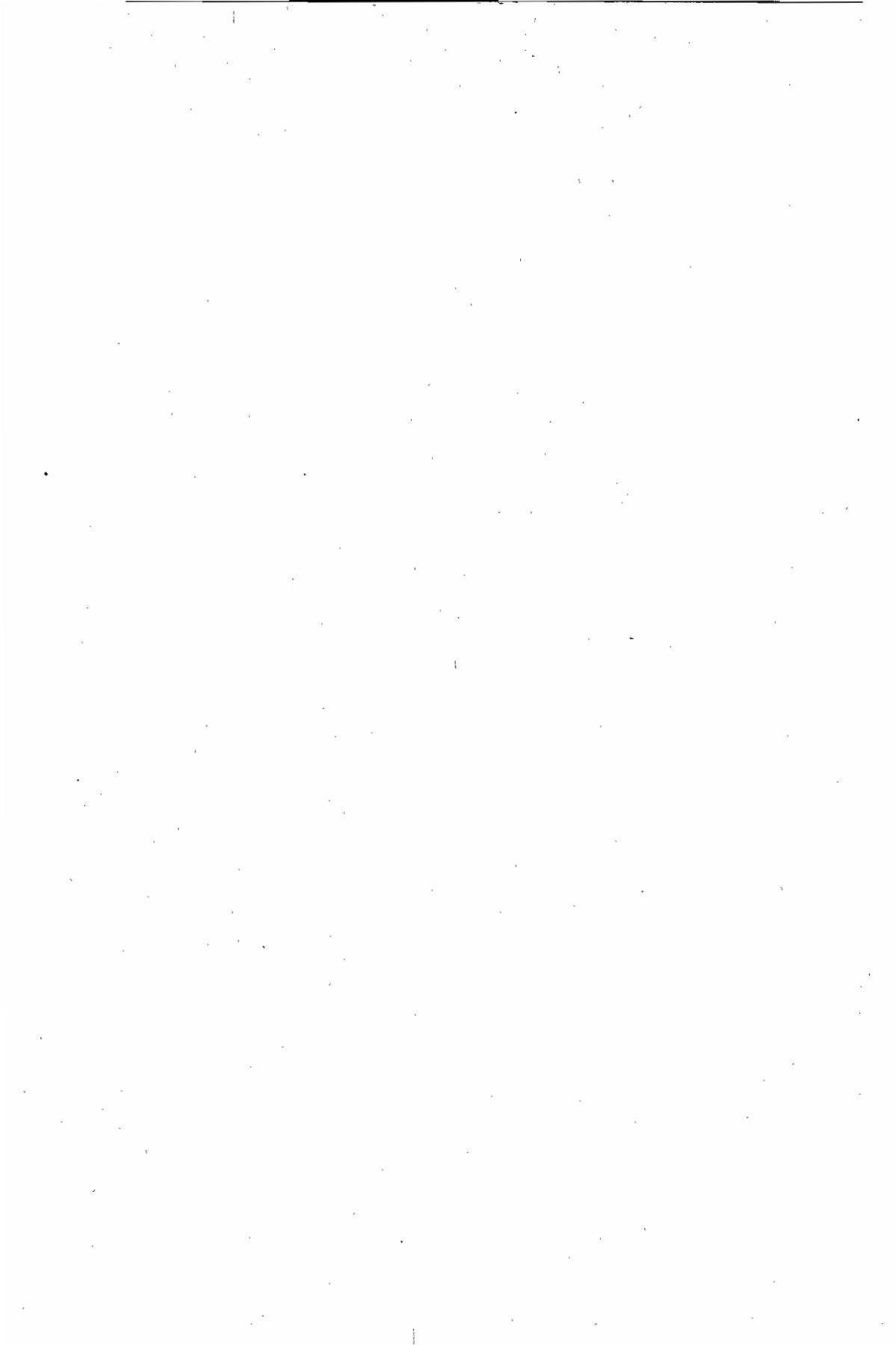
کنترل و نظارت بر کلیه امور اسیران با نمایندگان کشورهای حامی متخاصمان، نمایندگان کمیته بین‌المللی صلیب سرخ و بالاخره نماینده مورد اطمینان و اعتماد اسیران است.

اما چگونه اسارت پایان می‌پذیرد؟

در صورتیکه اسیر جنگی در سرزمین دشمن فوت نماید و یا براساس معامله مقابل، با اسیر جنگی کشور طرف مخاصمه مبادله شود و یا فرار نموده و از حیطة کشور اسیر کشته خارج گردد و یا براثر جراحت و بیماری شدید بطوریکجا نه آزاد شود، اسارت پایان پذیرفته است.

در خاتمه، جامعه بشری را همواره این آرزو بوده است که نقار از میان ملتها رخت بریند و جای خود را به دوستی، تفاهم و همزیستی مساملت آمیز دهد تا کشورها مجبور نباشند به جای کوشش در راه توسعه و تکامل حقوق بین‌الملل و همزیستی مساملت آمیز، تمامی توان و تلاش خود را برای وضع قواعد حقوقی ناظر بر جنگها بکار گیرند.

متأسفانه در عصر حاضر این امر آرزو و آرمانی بیش نیست. پس چون جنگ یک واقعیت تاریخی است، حقوق تیز باید آن را تحت نظم و کنترل درآورد؛ شاید بتوان از این طریق اندکی از مصائب بیشمار آن کاست و جامعه بشری را از انحطاط بیشتر بر حذر داشت.

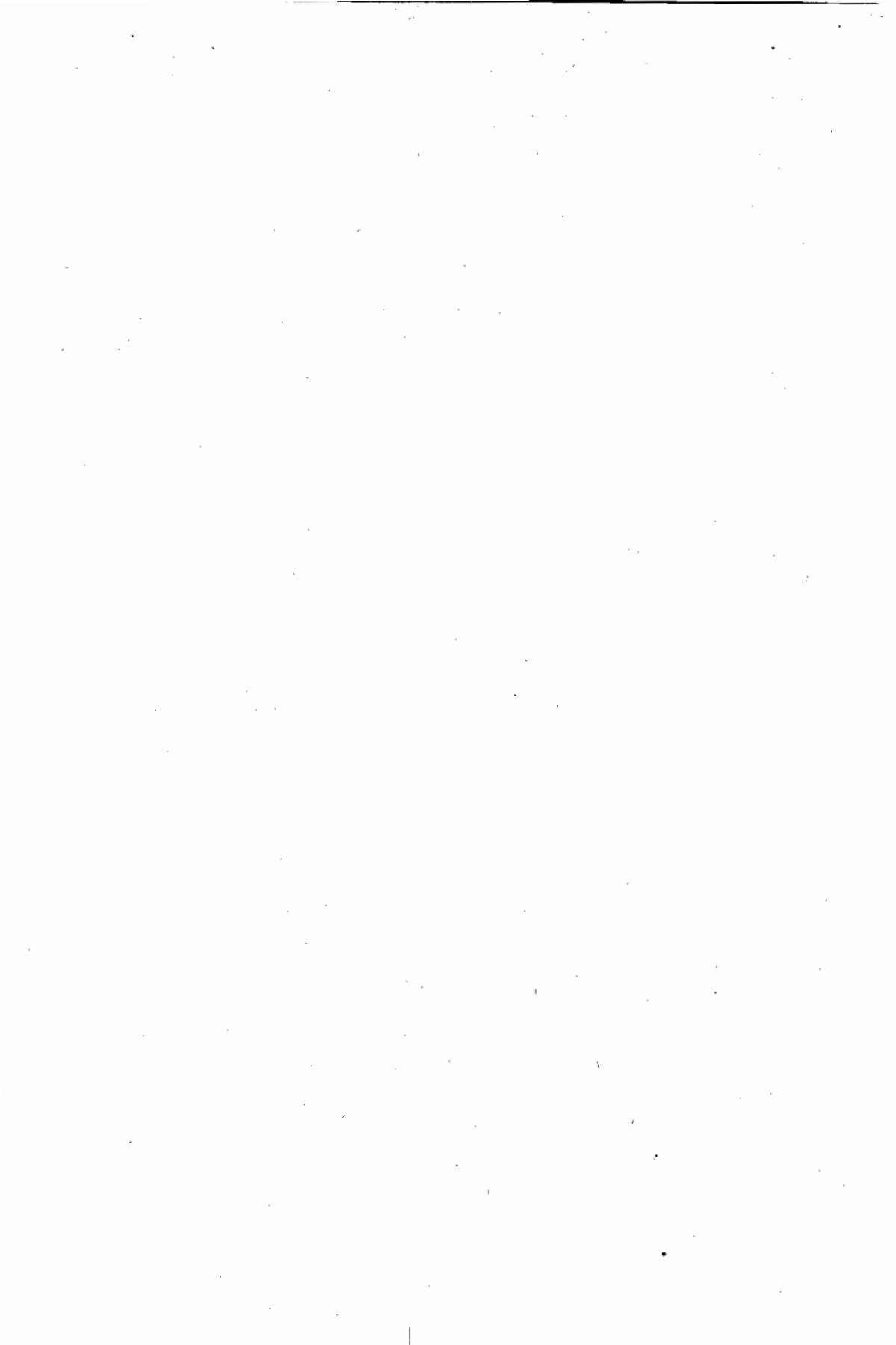


دکتر همن - آفائی



رژیم حقوقی دریای مازندران





۱

سوابق تاریخی و موقعیت جغرافیائی، طبیعی و اقتصادی

دریاچه مازندران که بزرگترین دریاچه دنیا است فاقد راه آبی طبیعی به دریاهای آزاد جهان می باشد. این دریاچه فقط از کانالهای ایجاد شده از طریق رود ولگا به دریای سیاه متصل است. دریاچه مازندران از لحاظ حقوق بین الملل جزء آبهای بسته^۱ بشمار می رود و فقط کشتیهای دو کشور مجاور آن حق دریانوردی در آن را دارند. در بررسی حاضر ابتدا به شناسائی خصوصیات جغرافیائی، اقتصادی و تاریخی دریاچه مازندران می پردازیم و سپس رژیم حقوقی ویژه آن را با توجه به اسناد و قراردادهای موجود مورد مطالعه قرار می دهیم.

۱. closed sea

دریاچه مازندران که به علت وسعت آن همواره دریای مازندران خوانده شده است در شمال سلسله جبال البرز قرار گرفته و در طول تاریخ اسامی متعددی داشته است. قدیمیترین نام آن «هیرکانا» بوده و بعداً اسامی دیگری چون آبسکون، دریای طبرستان، دریای قزوین، دریای دیلم، دریای گرگان، دریای ساری و دریای خزر^۲ به خود گرفته است.

در حال حاضر رایج ترین نام آن در فارسی دریای مازندران است.

اطلاق نام «کاسپین» در زبانهای اروپائی به دریای مازندران به خاطر قوم کاسپی بوده که مانند قوم خزر در کرانه‌های دریای مازندران ساکن بوده‌اند.^۳

۲. جواد نوشین: اوضاع تاریخی، سیاسی، اقتصادی و جغرافیائی شهرستان چالوس، انتشارات طهوری، شماره ۸۰ از مجموعه زبان و فرهنگ ایران، تهران - ۱۳۵۵، ص ۳.

۳. خزرها نیرومندترین اقوام شمال قفقاز بودند که در آن سوی دریای مازندران، در سرزمینهایی که امروزه در قلمرو جمهوریهای اتحاد شوروی است، می‌زیستند. این قوم همواره در معرض تهدید امپراتوریهای اطراف خود بودند و هرچند گاه به شهرهای اران، ارمنستان و آذربایجان هجوم می‌بردند. خزرها در دوره حساسی از تاریخ خود برای جلوگیری از توسعه دامنه تسلط مسلمانان و یا گسترش امپراتوری بیزانس (روم) دین یهود را انتخاب کردند. «آرتور گستلر» در کتاب خزران می‌نویسد: «... در آغاز قرن هشتم، جهان به صورت دو قطبی درآمده و در میان دو ابرقدرت به نام مسیحیت و اسلام تقسیم شده بود. تعالیم ایدئولوژیک آنها با میاستی مبتنی بر روشهای کلاسیک تبلیغات و خرابکاری و فتوحات نظامی تلفیق گشته بود. امپراتوری خزر در حکم نیروی سومی بود که دوستی و دشمنی او برای هر دو طرف یک اندازه اهتمت داشت؛ لیکن این نیرو نمی‌توانست در صورت قبول مسیحیت یا اسلام، استقلال خود را حفظ کند، زیرا قبول هر یک از ایندو، مستلزم سلطه امپراتور روم و یا خلیفة بغداد می‌بود.» (خرزان، ص ۷۰).

در جای دیگری گستلر از قول «مسعودی» نویسنده کتاب مرقع النسب می‌نویسد: «پادشاه خزر به روزگار خلافت هارون الرشید به دین یهود گروید و گروهی از یهودیان نیز از بلاد اسلام و بلاد روم به آنها پیوستند...» (ص ۷۳). آرتور گستلر در اثر تحقیقی خود نتیجه گرفته است که قوم خزر پس از اینکه بتدریج از موطن اصلی خود پراکنده می‌شود، به سوی اروپا و کشورهای دیگر روانه می‌گردد. به نظر وی قسمت عمده یهودیان جهان از تبار ترک خزری هستند و نه اصل سامی و اعتقاد دایر بر وجود نژادی یهودی از بازماندگان اسپاط بنی اسرائیل مردود و بی اعتبار است. برای اطلاعات ییشتر مراجعه شود به: آرتور گستلر: خزان، ترجمه محمدعلی موحد، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران - ۱۳۶۱.

بستگی ایرانیان به دریای مازندران دارای سابقه چند هزار ساله است و سرسبزترین استانهای ایران یعنی مازندران و گیلان در کار آن قرار گرفته است.

از زمانهای قدیم بازرگانان و دریانوردان ایرانی طول و عرض دریای مازندران را همواره با کشتهای بادیانی خود می‌پیمودند و به حمل کالا و مسافر از کرانه‌ای به کرانه دیگر اشتغال داشتند. در کتاب ممالک‌العمالک، تأثیف ابن اسحاق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری که در سال ۳۵۰ ق. تأثیف شده، آمده است: «... بازرگانان مسلمان بوسیله کشتی از این دریا (دریای مازندران) به زمینهای اقوام خزر و اران و جیل و طبرستان تردد می‌کنند.»^۴

دریاچه مازندران از نظر وسعت پنج برابر دریاچه سوپریور که دومین دریاچه بزرگ دنیا است و در امریکای شمالی قرار گرفته، می‌باشد. شواهدی در دست است که در دوره‌های بین یخچالی گرده زمین که آخرین آن با زمان حاضر تقریباً یازده هزار سال فاصله دارد، بین دریای مازندران و دریای سیاه که به آبهای آزاد راه دارد از طریق دره ماینچ در قفقاز ارتباط برقرار بوده است. هم اکنون بلندترین نقطه دره ماینچ از سطح دریای آزاد ۲۶ متر است. سطح آبی که سبب ارتباط دریای مازندران با دریای سیاه می‌شده حداقل ده متر از بلندترین نقطه دره ماینچ بالاتر بوده است. اکنون سطح دریای مازندران از سطح آبهای آزاد ۲۸ متر پائین‌تر است و بنابراین می‌توان گفت که سطح آن در دوره پلیوستوس، ۶۴ متر بالاتر از سطح کنونی بوده است. دریای مازندران در آغاز، دریاچه‌ای با آب شیرین بوده است، ولی رودهایی که به آن می‌ریزند املاح معدنی را بنا خود به درون دریا حمل کرده و بتدریج شوری آب آن تا میزان کنونی رسیده است.

در دریای مازندران یک جریان چرخشی برخلاف جهت عقره ساعت وجود دارد. این جریان به دلایل متعددی بوجود آمده است که

۴. احمد بریمانی: دریای مازندران، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۵۲۶، تهران—۱۳۵۵، ص ۱۰.

مهترین آنها تبخیر شدید آب در نواحی شرقی و وزش بادهای شمال غربی به جنوب شرقی می‌باشد. این جریان سبب شده است که تقریباً همه رودهای سواحل جنوبی هنگام ریزش به دریا انحراف به راست داشته باشند و غیر از سفیدرود هیچیک از رودهای سواحل ایران در دریای مازندران قادر به دلتاسازی نبوده است؛ زیرا محمولات آنها مغلوب اثرات امواج و جریان چرخشی آب دریاچه می‌گردد.

دریای مازندران دارای جزایر بسیاری است که تقریباً همه آنها فلاتی و شنی و محل مناسبی برای زندگی مرغان دریائی هستند. معروفترین جزایر نزدیک به ایران، آبسکون و آشوراده است. جزیره آبسکون به روایت تاریخ‌نویسان محل درگذشت سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۷ ق.)^۵ بوده است. شبے جزیره میانکاله در نزدیک بندر ترکمن و شبے جزیره غازیان در بندر انزلی از جمله شبے جزایر دریای مازندران در سواحل ایران هستند.

درازای دریای مازندران ۱۲۰۵ تا ۱۲۸۰ کیلومتر و پهنای آن ۲۰۲ تا ۵۵۴ کیلومتر است. عرض‌ترین نقطه آن کمی بالاتر از سواحل جنوبی در ایران است. وسعت دریای مازندران بالغ بر ۴۶۳، ۲۴۴، ۶۳۷۹ کیلومتر کیلومتر مربع می‌باشد. مجموع سواحل دریای مازندران ۶۴۰ کیلومتر است که ۶۴۰ کیلومتر آن به خاک ایران اتصال دارد. گنجایش آب دریای مازندران ۷۹۰ هزار کیلومتر مکعب است. ژرفای آب بطور متوسط ۱۸۰ متر و عمق گودترین نقطه آن ۹۸۰ متر است که نزدیک سواحل ایران قرار دارد. دریای مازندران از لحاظ ژرفای سه منطقه مشخص تقسیم می‌شود:

- بخش شمالی که کمترین عمق را دارد و بیشتر از ۵۰ متر نیست.
- بخش مرکزی که گودی آن در برخی نقاط تا ۸۹۰ متر می‌رسد. این بخش بوسیله یک سلسله برجستگی‌های زیردریائی که در امتداد کوههای قفقاز واقع در شوروی و کوههای کپه داغ واقع در شمال

۵. بعدها این جزیره را آب فراگرفته و اثری از آن باقی نمانده است.

شرقی ایران است از بخش جنوبی جدا می شود. دو انتهای این برجستگیهای زیردریائی به صورت شبکه‌جایی آبشوران و چله کن ظاهر شده‌اند.

□ بخش جنوبی که گودترین نقاط دریای مازندران است و عمق آن تا ۹۸۰ متر می‌رسد.

مسدود بودن دریای مازندران به نوسانهای قابل ملاحظه‌ای طی چندین سال در سطح آب منجر شده است. در نتیجه این تغییرات سطح آب از سال ۱۹۳۰ تا^۱ سال ۱۹۴۱ بسرعت پائین آمده و از سال ۱۹۵۲ تا سال ۱۹۷۰ با آرامی نسبی کاهش یافته است. این امر به خاطر تغییرات طبیعی و نیز فعالیتهای بهره‌برداری از دریای مازندران و رودهایی که به آن می‌ریزند، رخ داده است.^۶

در مشرق دریای مازندران، خلیج کم عمق و بسیار شور قره‌بغاز قرار دارد. از آنجائی که هیچ رودی به این خلیج نمی‌ریزد و سطح تبخیر آن بسیار بالا است، همیشه سطح آب آن از دریای مازندران پائین‌تر است و آب همواره به سوی خلیج قره‌بغاز در جریان می‌باشد. امروزه سطح خلیج قره‌بغاز حدود چهار متر از سطح دریای مازندران پائین‌تر است. در گذشته وضعیت این خلیج تأثیر زیادی در امر تقلیل سطح آب دریای مازندران داشته است و مقامات روسی اقداماتی جهت تنظیم سطح آب دریای مازندران با مسدود کردن دهانه خلیج قره‌بغاز بعمل آورده‌اند.^۷

ترقی و توسعه اقتصادی، مسائل متعددی را برای حفظ شرایط آب‌شناسی (هیدرولوژیک) دریای مازندران مطرح نموده است.

۶. درباره مسائل مربوط به تغییر سطح آب دریای مازندران رک. به: فرهنگ شیبانی: مسائل و مشکلات و کم و زیاد شدن سطح آب دریای خزر، انتشارات وزارت نیرو، تهران - بهمن ماه ۱۳۲۴. همچنین:

G. E. HOLLIS: «The falling levels of the Caspian and Aral seas»

Geographical journal, № - 144, Mar. 1978, p. 62 - 80.

FRED PEARCE: «Fall and Rise of the Caspian sea», New Scientist, 6 Dec. 1984. London.

۷. مسائل و مشکلات و کم و زیاد شدن سطح آب دریای خزر، ص. ۲۰

دانشمندان عقیده دارند که اگر برای جلوگیری از آلودگی دریای مازندران چاره‌ای اندیشه نشود، امکان دارد دریای مازندران به مردابی مبدل گردد. این دریا در حال حاضر از لحاظ منابع ماهی و نیز ذخایر معدنی و نفتی حائز اهمیت بسیاری است. ماهیهای دریای مازندران عبارتند از: استروژن (ازونبرون)، آزاد، سفید، اردک‌ماهی، اس‌ماهی، کپور، سیم، تاس‌ماهی، کفال، ماش، نیل‌ماهی، زردک، مارماهی، سوف‌ماهی و اسپلی.

دریای مازندران از جهت مبادلات نیز امکانات وسیعی در اختیار دو کشور ایران و شوروی قرار داده است. از طریق دریای مازندران نه تنها می‌توان به شیوه‌ای اقتصادی اقدام به حمل محمولات ایران و شوروی نمود بلکه حمل ترانزیتی کالاهای سایر کشورها می‌تواند منشأ درآمد قابل ملاحظه‌ای باشد. هم‌اکنون طرحهای برای ایجاد خط کشتیرانی مشترک دو کشور وجود دارد.



وضعیت حقوقی

دریای مازندران دارای وضعیت ویژه حقوقی منحصر به خود^۸ است. نظام حقوقی دریای مازندران بوسیله قراردادها و عهدنامه‌های منعقده بین دو دولت ساحلی آن یعنی ایران و شوروی تعیین شده است. مقررات جاری حقوق بین‌الملل عمومی درباره دریای آزاد و مناطق دریائی دولتهای جهان شامل دریای مازندران نمی‌گردد. در کنوانسیونهای بین‌المللی مربوط به حقوق دریاها نیز وجود رژیمهای خاص و تاریخی درباره مناطق دریائی به رسمیت شناخته شده است. بدین ترتیب، مسائلی نظیر دریای سرزمینی و منطقه نظارت، منطقه انحصاری

8. sui generis

اقتصادی، فلات قاره (به مفهوم حقوقی آن) و دریای آزاد در دریای مازندران مطرح نیست. در قراردادها و عهدهنامه‌های منعقده بین دو دولت نیز اشاره‌ای به اینگونه اصطلاحات حقوق دریاها نشده است.

۱. وضعیت حقوقی دریاچه‌های مشابه

وضعیت حقوقی دریاچه «لادوگا» بین فنلاند و شوروی که طی معاہده ۱۹۲۰ «دورپات»^۹ تعیین شده است مشابه است زیادی به رژیم حقوقی دریای مازندران دارد. در این دریاچه بموجب معاہدة فوق الذکر حضور کشتهای، دول ثالث منع شده و در عین حال مرز مشخصی برای دو دولت ساحلی آن تعیین نگردیده است. بعد از تحولاتی که در نواحی مرزی شوروی و فنلاند رخ داد، اینک دریاچه مزبور تماماً در خاک شوروی است.

نگاهی به وضعیت حقوقی دریاچه‌های پنجگانه بین ایالات متحده و کانادا نیز می‌تواند از لحاظ مقایسه‌ای جالب توجه باشد. وضعیت حقوقی دریاچه‌های مزبور از جهت حدود مرزی و رفت و آمد کشتهای و هوابیماها و غیره براساس معاہدات موجود تعیین شده است. ماده ۱۱ از عهدنامه «وبستر-آشبرتون»^{۱۰} منعقده در اوت ۱۸۴۲ درباره دریاچه‌های «سوپریور» و «وودز» مقرر می‌دارد که حمل و نقل آبی جهت اتباع دو کشور آزاد و بلامانع است. در قرارداد آبهای سرحدی بین دو دولت که در سال ۱۹۰۹ منعقد گردیده^{۱۱} و مهمترین سند مربوط به دریاچه‌های پنجگانه می‌باشد، آزادی کشیرانی در این دریاچه‌ها تصریح شده است. ماده ۱ از قرارداد اخیرالذکر مقرر می‌دارد: «دول متعاهد موافقت می‌کنند

9. League of Nations Treaty Series, Vol. 18/217.

10. Treaty between the United States of America and Great Britain. 9 Aug. 1842 Boundary, Slave Trade and Extradition, (Webster Ashburton Treaty), Treaty Series, 119, US. Printing Office, Washington 1942.

11. Treaty Between U.S.A. and Great Britain Relating to Boundary Waters and questions arising between United States of America and Canada, 1909.

که کشتیرانی در تمامی آبهای مرزی برای همیشه آزاد بوده و بمنظورهای مسافرت برای اهالی و کشتیرانی و قایقرانی دو طرف بالتسویه آزاد خواهد بود...».

۲. قراردادهای موجود درباره وضعیت حقوقی دریای مازندران

وضعیت حقوقی دریای مازندران نیز همانگونه که گفته شد براساس قراردادها و معاهدات بین ایران و شوروی تعیین شده است.

قرارداد ۱۹۲۱ موذت بین ایران و شوروی^{۱۲} حقوقی را که بموجب عهدنامه ۱۸۲۸ ترکمانچای به صورت تحمیلی از کشتیهای ایرانی در دریای مازندران سلب کرده بودند مجلد اعاده نمود. بموجب فصل یازدهم قرارداد ۱۹۲۱ طرفین حق دارند در کلیه نقاط دریای مازندران بالتسویه به کشتیرانی آزاد بپردازند^{۱۳} و هیچگونه محدودیتی برای حرکت

۱۲. فصول پنجم و ششم این قرارداد که مربوط به مسئله امکان تهدید رژیم سوسیالیستی شوروی توسط روسهای سفید بوده، از جانب دولت ایران بلا موضوع و کان لم یکن اعلام شده است. دولت ایران پیش از انقلاب اسلامی نیز معتقد به بلا موضوع بودن فصول پنجم و ششم عهدنامه ۱۹۲۱ بود؛ لیکن پس از انقلاب اسلامی، شورای انقلاب در ۱۳۵۸/۸/۱۹ صریحاً مسئله کان کم یکن بودن فصول مذبور را تصویب کرد. این مطلب در مرداد ۱۳۵۹ نیز طی نامه‌ای توسط وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران ضمن نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل اعلام گردید و به صورت سند زیر در سازمان ملل ضبط شده است:

NV/80/65, UN Lib., Aug 25, 1980, UN/SA Collection.

همچنین در ۱۳۶۳/۸/۲۰ آقای مجتبی میرمهدی معاون حقوقی وزارت خارجه ایران در مصاحبه‌ای دلایل ایران را برای بلا موضوع بودن فصول فرق الذکر که بر اساس اصل تغیر اوضاع و احوال (Rebus sic stantibus) و نیز مغایرت آن با اصول حقوق بین الملل بود، تشریح نمود (روزنامه اطلاعات ۲۰/۸/۲۰).

۱۳. متن کامل فصل یازدهم عهدنامه موذت ۱۹۲۱ بین ایران و روسیه (اتحاد شوروی) مورخ هشتم خوت ۱۲۹۹ شمسی مطابق ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ میلادی به شرح زیر است:
«فصل یازدهم: نظر به اینکه مطابق اصول بیان شده در فصل هشتم این عهدنامه، عهدنامه متعقدنه در دهم فوریه ۱۸۲۸ مابین ایران و روسیه در ترکمانچای نیز که فصل هشتم آن حق داشتن بحریه را در بحر خزر از ایران سلب نموده بود از درجه اعتبار ساقط است، لهذا طرفین معظمه متعاهدین رضایت می دهند که از زمان اضافی این معاهده هر دو بالتسویه

کشتهای طرفین در دریای مازندران وجود ندارد.

مواد ۱۲ و ۱۳ از عهدنامه ۱۹۴۰ بین ایران و شوروی که قرارداد بازرگانی و بحرپیمانی نامیله می‌شود برحق کشتیرانی آزاد طرفین در کلیه نقاط دریای مازندران تأکید نموده و این مسئله را با جزئیات بیشتری مطرح کرده است. در این قرارداد پیش‌بینی شده که با کشتهای هر یک از طرفین در بنادر طرف دیگر از هر حیث مثل کشتهای ملی رفتار می‌شود (بندهای ۱ و ۵ از ماده ۱۲).

۳. رژیم حقوقی کشتیرانی در دریای خزر

متأسفانه برخی منابع از روی عمد یا سهو، نقاط بین دو مرز زمینی از بندرآستارا تا بندر حسینقلی را در مرز ایران و شوروی بوسیله خط مستقیمی، به یکدیگر متصل کرده و آن را خط فرضی مرز دو کشور در دریای مازندران تلقی نموده‌اند.^{۱۴} این برداشت به هیچوجه صحیح نیست و در دریای مازندران مرزی بین دو کشور تعیین نگردیده است.

در نامه‌های ضمیمه عهدنامه ۱۹۴۰، دریای مازندران بکرات «دریای ایران و شوروی» خوانده شده است. در این نامه‌ها طرفین همچنین متعهد می‌شوند «اتباع کشورهای ثالث که در کشتهای طرفین متعاهدین و در بندرهای واقع در دریای مازندران مشغول خدمت هستند، از خدمت و توقف خود در کشتهای و بنادر برای مقاصدی که خارج از حدود وظایف خدمتی محوله به آنها باشد استفاده ننمایند».

تنها شرطی که برای کشتیرانی وجود دارد در باب دول ثالث است و طرفین حق ندارند که اجازه کشتیرانی در دریای مازندران را به

→ حق کشتیرانی آزاد در زیر بیروقهای خود در بحرخزر داشته باشند.»

(به نقل از مجموعه قراردادها، جزوء شماره ۲: «قراردادهای ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»، وزارت امور خارجه، تهران - ۱۳۳۸، ص ۸۸).

۱۴. برای نمونه رک. به کتاب راهنمای حقوق بین‌الملل مربوط به بعریة نظامی، چاپ مسکو، ۱۹۶۶، فصل پنجم که تحت عنوان «نظام حقوقی دریای خزر و نظام آبهای سطح دریای خزر» مرتکب همین اشتباه شده است.

دولت ثالثی بدهند. در این زمینه فصل سیزدهم از قرارداد بازرگانی و بحریمایی مقرر می نماید:

« طرفین متعاهدتین بر طبق اصولی که در عهدنامه موافق ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ بین ایران و جمهوری متحده سوسیالیستی روسیه اعلام گردیده است موافقت دارند که در تمام دریای مازندران کشتیهای بجز کشتیهای متعلق به ایران یا به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یا متعلق به اتباع و دستگاههای بازرگانی و حمل و نقل کشوری یکی از طرفین متعاهدتین که زیر پرچم ایران یا پرچم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سیر می نمایند نمی توانند وجود داشته باشند. »

۴. رژیم حقوقی ماهیگیری در دریای مازندران

در سال ۱۹۲۷ قراردادی برای ماهیگیری بین ایران و شوروی در دریای مازندران امضاء شد که در آن توافقهایی برای ایجاد یک شرکت مشترک ماهیگیری و دادن امتیاز ویژه ای بدان که ۲۵ سال اعتبار داشت، پیش بینی شده بود. برخی منابع نگران بودند که با انعقاد این قرارداد روسها بتوانند سلطه جدیدی بر دریای مازندران کسب نمایند^{۱۵}؛ ولی در سال ۱۹۵۳ ایران این قرارداد را تمدید نکرد. برخی هنوز معتقد بودند که دولت ایران نمی باید تا ۲۵ سال امتیاز شیلات را به دولت ثالثی بدهد که البته این مدت هم حتی اگر فرض وجود آن را در نظر بگیریم، تمام شده است.

درباره رژیم ماهیگیری در دریای مازندران قرارداد ۱۹۴۰ بازرگانی و بحریمایی دارای مقررات بسیار واضح و روشنی است و صرف نظر از یک محدوده دهمایلی از نوار ساحلی که بطرانحصاری از

15. WILLIAM R. BUTLER «The Soviet Union and the Law of the Sea», John Hopkins press, 1971, p. 101.

در کتاب فوق به منبع روسی زیر استناد شده است:

BAKHOV: Voenno - morskoi spravochnik, p. 258, BARABOLIA: Voenno - morskoi spravochnik, p. 325.

لحاظ ماهیگیری به طرفین تعلق دارد، صید ماهی در سرتاسر مابقی دریای مازندران برای هر دو کشور آزاد اعلام شده است. بند ۴ ماده ۱۲ قرارداد ۱۹۴۰ مقرر می نماید:

«۴. صرف نظر از مقررات فوق هر یک از طرفین متعاهدتین، ماهیگیری را در آبهای ساحلی خود تا حد ده مایل دریائی به کشتیهای خود اختصاص داده و این حق را برای خود محفوظ می دارد که واردات ماهیهای صید شده از طرف کارکنان کشتیهای را که زیر پرچم او سیر می نمایند از تخفیفات و مزایای خاصی بهره مند مازد.»^{۱۶}

۵. کشتیهای جنگی

مقررات عهدنامه های فوق الذکر هیچ گونه تمایزی بین کشتیهای تجاری و جنگی قائل نشده است و بدین ترتیب به نظر می رسد انواع ناو های جنگی طرفین برای کشتیرانی در دریای مازندران آزاد هستند؛ منتهی همانطور که حقوقدانان روسی گفته اند، لازم است اجازه دولت طرف مقابل را برای این منظور کسب نمایند. توضیح اینکه حقوقدانان روسی معتقدند گرچه مقررات برای کشتیهای جنگی پیش بینی نشده است، ولی «اصول عمومی پیمانها و منافع مشترک در امنیت ملی ایجاب می نماید که کشتیهای جنگی یک طرف قبل از ورود به آبهای طرف دیگر اجازه کسب کنند.»^{۱۷}

۶. پرواز بر فراز دریای مازندران

پرواز بر فراز دریای مازندران و نیز مسئله منابع بستر آن از جمله مواردی است که در قراردادهای بین دو کشور بطور صریح اشاره ای به آنها نشده است. این امر تا حدودی ناشی از شرایط زمانی انعقاد قراردادها و از سوی دیگر به خاطر آگاهی بر روح کلی مشاع و مشترک

۱۶. مجموعه قراردادها، ص ۲۷۸

17. WILLIAM R. BUTTER: «The Soviet Union and...» Ibid., p. 103.

بودن دریای مازندران است. با توجه به روح کلی عهدهنامه‌های مربوط به دریای مازندران و نیز با تسری بخشیدن اصولی که درباره کشتیرانی و ماهیگیری در دریای مازندران پیش‌بینی شده است، می‌توان نتیجه گرفت که پرواز بر فراز این دریا، چه از لحاظ هواپیماهای تجاری و چه هواپیماهای نظامی برای طرفین آزاد است. تنها محدودیت موجود را می‌توان ناشی از ماده ۱۳ قرارداد بازارگانی و بحرپیمانی موافق ۱۹۴۰ دانست که دول ثالث را از حق کشتیرانی در دریای مازندران محروم می‌نماید. بدین ترتیب پرواز بر فراز دریای مازندران نیز منحصر به دولتها و اتباع طرفین است و بالطبع اجازه پرواز بر فراز خاک دو کشور شامل پرواز بر فراز دریای مازندران نمی‌شود.

در موافقتنامه هوانی موافق ۱۹۶۴ بین ایران و شوروی اشاره‌ای به مسئله پرواز بر فراز دریای مازندران نشده است^{۱۸}؛ لیکن برای تعیین محدوده منطقه اطلاعات پرواز^{۱۹} از خط فرضی آستارا به بندر حسینقلی استفاده شده است و خط مستقیمی محل تلاقي مرز خاکی ایران و شوروی در طرفین دریای مازندران را به یکدیگر وصل می‌کند. البته چنان امری هیچ‌گونه تأثیری بر حاکمیت دو کشور بر دریای مازندران ندارد. منطقه اطلاعات پروازی اثری در افزای مرز ندارد و براساس مسائل فتی مربوط به اینمی هوانوردی و امکانات فتی کشورها از لحاظ کنترل پرواز هواپیماها تعیین می‌گردد. برخی کشورها به علت فقدان امکانات فتی و یا سهولت در امر هوانوردی، محدوده این منطقه را از داخل قلمرو خود به کشور دیگری واگذار نموده‌اند. برای نمونه مرکز کنترل پرواز بحرین، پرواز بر فراز کشورهای کویت، قطر و امارات عربی متحده را کنترل می‌نماید.

۱۸ حقوقدانان روسی درباره پرواز هواپیماهای جنگی نیز همان نظر مربوط به کشتیهای جنگی را دارند که ذکر شد.

19. flight information region.

۷. مبارزه با آلودگی دریای مازندران

نکته دیگری که باید متذکر شد مربوط به مسائل ناشی از آلودگی دریای مازندران و مواقفهای دو کشور ساحلی برای جلوگیری و تقلیل آلودگی آب آن است. استفاده از سه مختصّ و نیز برنامه‌های توسعه، بویژه عملیات حفاری و ایجاد سکوهای نفتی در سواحل روسی دریای مازندران باعث بوجود آمدن مسئله آلودگی آن گردیده است.^{۲۰}

بر اساس موافقتنامه همکاری علمی و فنی و فرهنگی مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۷۱ (۱۹۵۰)، ایران و شوروی در سال ۱۳۵۱ تفاهم نامه‌ای امضاء کردند. بند ۲ این تفاهم نامه تصویح نموده که طرفین بررسی زیست محیطی دریای مازندران را ادامه خواهند داد و برای این منظور در زمینه مبادله اطلاعات و اسناد فنی و هیئت‌های علمی و تخصصی همکاری خواهند کرد. در عین حال در سال ۱۹۷۳ توافق شده که یک گروه کار دائمی برای بررسی و پیگیری اقدامات مربوط به جلوگیری از آلودگی دریای مازندران تشکیل شود. گروه کار مزبور هفت‌مین جلسه خود را در سال ۱۳۶۲ در تهران برگزار نمود و متعاقباً یادداشت تفاهم جدیدی بین دو کشور به امضاء رسید. در اسناد مربوط به اجلاس‌های گروه کار دائمی جلوگیری از آلودگی دریای مازندران، در برخی موارد از عباراتی نظری «قسمت جنوبی دریای مازندران» استفاده شده است که بدون

۲۰. استخراج نفت توسط شوروی از دریای مازندران در سال ۱۹۷۶ معادل ۲۲۰ هزار بشکه در روز بوده و بیشترین فعالیت در حوالی باکو صورت گرفته است؛ در حالیکه ایران تاکنون فقط با عملیات لرزه‌نگاری و اکتشافی به وجود منابع غنی نفت و گاز در دریای مازندران پی برده است. عملیات برداشت نفت و گاز توسط شوروی از این منطقه بین ۱۵ تا ۲۰ سال قدمت دارد. مقامات ایرانی مصتم به بهره‌برداری از منابع دریای مازندران هستند و مذاکرات ایران و شوروی در این مورد موجب امضا یادداشتی شده که براساس آن طرف شوروی موافقت اصولی خود را نسبت به همکاری در امر عملیات حفاری جهت بهره‌برداری از منابع نفت و گاز اعلام نموده است (به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۶/۶/۱۳۶۵، ص ۷: «کھوارشی پیرامون بهره‌برداری از منابع نفت و گاز دریای خزر»).

تردید نمی‌تواند تأثیری در رژیم حقوقی کلی دریای مذکور که حالت مشاع و مشترک دارد داشته باشد.



نتیجه گیری

منابع بستر دریای مازندران با توجه به همین امر به دولتهای ایران و شوروی تعلق دارد و طرفین بالتسویه می‌توانند از آنها بهره‌برداری نمایند. البته برای تعیین جزئیات اینگونه فعالیتها احتیاج به هماهنگی وجود دارد.

در یکی از کتب راهنمای حقوق بین الملل که در شوروی منتشر شده است صریحاً اشاره گردیده که منابع فلات قاره دریای مذکور متعلق به دولتهای ایران و شوروی است. این مطلب را ویلیام باتلر محقق امریکائی که درباره مسائل مربوط به حقوق دریاها در شوروی تخصص دارد ضمن مقاله‌ای در نشریه امریکائی «حقوق بین الملل» مطرح نموده است.^{۲۱}

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که صرف نظر از یک محدوده دهمایلی انحصاری ماهیگیری، تمامی دریای مازندران تحت حاکمیت دولتهای ایران و شوروی بطور مشاع و مشترک قرار دارد و استفاده از عباراتی نظیر «مرز ایران و شوروی در دریای مازندران» معنای درستی ندارد؛ چرا که موضوع این حاکمیت افزای نشده است.

21. BUTLER (W.E), «The Soviet Union and the Continental Shelf», Notes and comments, American Journal of International Law, 1969, Vol. 63, p. 106.

در مقاله فوق الذکر به منبع روسی زیر استناد شده است:

P.D.BARABOLIA et VOENNO - MORSKOI MEZHDU: Narendo - provoi, spravochnik, (Naval Int. Law Manual) 1966, p. 373.

دکتر محمد کاظم عمامزاده



استفاده از:

«حق شرط» در معاہدات بین المللی





● مقدمه

ممکن است در زمان امضاء یا پس از انعقاد یک موافقتنامه بین المللی، کشوری بخواهد با قبول آن موافقتنامه در مجموع عضویت آن را پذیرد؛ ولی چون بعضی از اصول موافقتنامه را با منافع یا عادات و رسوم خود مغایر می‌بیند حاضر به قبول تمامی آن اصول نمی‌شود. لذا برای جلوگیری از برهم خوردن شکل ظاهری موافقتنامه و بهره‌مندی کشور مزبور از بعضی مزایای آن، عملکرد دیپلماتیک راه حل ساده و راحتی را در نظر گرفته است که استفاده از «قاعده حق شرط»^۱ یا «حق رزرو» نامیده می‌شود.

استفاده از حق شرط از نیمة دوم قرن نوزدهم نسبتاً رایج شده و بخصوص در مورد عهداً نامه‌های چندجانبه زیاد بکاربرده می‌شود. اصولاً زمانی که کشورهای متعاقد زیاد هستند، به دست آوردن اتفاق آرا در مورد مضمون یا نگارش هر یک از مواد عهداً نامه غیر ممکن و یا بسیار مشکل

۱. reservation : این اصطلاح را به «تحدید تعهد» نیز ترجمه کرده‌اند که در واقع نتیجه اعمال حق رزرو است؛ اما چون دولتها با قید حق رزرو هنگام قبول یا تصویب یک عهداً نامه بین المللی، فی الواقع قبول یا تصویب و درنتیجه تعهدات خود را با شرط عدم شمول بعضی از مواد عهداً نامه اعلام می‌کنند، از این جایز به حق شرط ترجمه شده است.

است؛ حتی اگر بین آنها منافع مشترک و یا درخصوص نکات اصلی و رؤس مطالب، اتفاق نظر وجود داشته باشد. درنتیجه، اکثر علمای حقوق و دیپلماسی عقیده دارند که چنانچه کشوری درمورد یک موضوع ویژه با سایر کشورهای شرکت کننده درمعاهده توافق نداشته باشد، عضویت محدود آن کشور در عهدنامه بهتر از زمانی است که به یکباره از شرکتیش در آن جلوگیری شود؛ چرا که با توافق بر سر مسائل اصولی، اختلاف نظر در خصوص مسائل ثانویه قابل اغماض است.

از لحاظ تئوری استفاده از حق شرط، عهدنامه را در مقابل یک دوراهی قرارمی‌دهد. بدین ترتیب که اگر از قبول شرط امتناع شود در صد کشورهای شرکت کننده در عهدنامه کم می‌شود؛ زیرا اصولاً کمتر کشوری است که یک عهدنامه بین المللی چندجانبه را یکجا و بدون قید و شرط قبول کند؛ ولی امتناع از قبول شرط این حسن را دارد که وحدت و یکپارچگی عهدنامه حفظ و از خدشه دار شدن مقررات آن جلوگیری می‌شود؛ خصوصاً استفاده از حق شرط در معاهدات چندجانبه که به صورت بازتهیه می‌شوند، مشکلات زیادی را برای اعضاء به دنبال می‌آورد.

بر عکس، چنانچه استفاده از حق شرط بیش از اندازه آزاد گذارده شود، کشورهای شرکت کننده در عهدنامه افزایش می‌یابند و دامتة الحال گستردگی می‌گردد؛ ولی ممکن است این گستردگی موجب سوء برداشت و احتمالاً سوء استفاده نیز بشود؛ چرا که محتمل است هر کشوری با استناد به شرط، مفاد عهدنامه را به نفع خود تغییر دهد و موجب خدشه دار شدن وحدت حقوقی آن گردد. بنابراین یا باید وحدت مقررات عهدنامه را حفظ نمود و پا به شمار اعضای شرکت کننده در آن دل خوش کرد. ولی نظریه عدم وجود تجارت در جامعه بین المللی وجود اختلافات عمیق عقیدتی و سیاسی بین کشورها، بهتر است هنگام انعقاد عهدنامه‌های چند جانبه نسبت به استفاده از حق شرط بیش از حد سختگیری نکرد.^۲

2. THIERRY, HUBERT: "Droit International Public" Paris, 1975 p. 83-84;
PODESTA COSTA, L.A.: "Les réserves dans les traités internationaux
Extrait de la Revue de Droit International" No. 1- 1938 p. 7-10.

البته استفاده از حق شرط تنها تکنیکی نیست که موجب تنوع مضماین و مفاؤ عهدنامه در کاربرد آن نسبت به اعضای می شود، بلکه استفاده از تکنیک دیگری مثل افزودن یک دیباچه نیز ممکن است نتیجه ای مشابه داشته باشد؛ چنانکه مجلس جمهوری فدرال آلمان به هنگام تصویب عهدنامه دوستی و همکاری ۱۹۶۳ آلمان و فرانسه، با افزودن دیباچه ای موجب گردید تا از وسعت و دایرۀ نفوذ عهدنامه مذکور تا حد زیادی کاسته شود. همچنین بمحض ماده ۱۷ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین:

۱) ... اعلام اراده یک کشور به قبول قسمتی از یک عهدنامه اثربنی ندارد مگر اینکه عهدنامه آن را مجاز شمرده و یا کشورهای متعاقد دیگر بدان رضایت دهند.

۲) اعلام اراده یک کشور به قبول عهدنامه ای که حق انتخاب بین مقررات مختلف آن را مجاز می داند اثربنی ندارد مگر اینکه آن مقررات بوضوح مشخص شوند».

با وجود این، کشورها بیشتر از «حق شرط» استفاده می کنند؛ زیرا استفاده از حق شرط انعطاف پذیرتر است و چهارچوب از پیش ساخته ای بوجود نمی آورد.

تعريف

منظور از «استفاده از حق شرط» این است که یکی از کشورهای طرف عقد در معاہدات دو یا چندجانبه در زمان امضاء، تصویب یا عضویت در معاہده، وضعی را اعلام کند تا بدین وسیله قبول بعضی از مقررات عهدنامه را — چه با تخصیص معنای مشخص و معینی برای پاره ای «مواد عهدنامه و چه با تغییر یا عدم پذیرش آنها — کلّاً یا بعضاً محدود و یاردة نماید.^۳ بمحض بند «د» ماده ۲ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاہدات، اصطلاح «شرط» عبارت است از صدور اعلامیه ای یکجانبه، با

3. ROUSSEAU, CH.: "Droit International Public" Dalloz, 9em edition, Paris- 1979, p. 49.

هر نوع نگارش یا وضعی از طرف کشوری در زمان اعضاء، تصویب، قبول، تصدیق یا الحاق به یک عهدنامه، که بموجب آن اثر حقوقی بعضی از مقررات عهدنامه به هنگام اجرا نسبت بدان کشور ازین برود یا تغییر کند.

موارد استفاده از حق شرط

متعلق و مورد استفاده از حق شرط، یا از لحاظ زمان استفاده از شرط و یا از جهت «عمل متفقی»^۴ که موضوع حق شرط است معین می‌شود:

الف. از لحاظ زمان استفاده از حق شرط:

در عمل، استفاده از حق شرط مشکلات زیادی را بوجود می‌آورد؛ ولی شدت و ضعف این مشکلات بر حسب زمان اعلام شرط متفاوت است. بطور کلی «شرط» ممکن است در یکی از مواقع ذیل اعلام شود:

در زمان امضای عهدنامه، تصویب عهدنامه، الحاق به عهدنامه

.۱

در زمان امضای عهدنامه

استفاده از حق شرط در زمان امضای عهدنامه بهترین موقع آن است و مشکلات ناشی از آن بسیار کم خواهد بود؛ زیرا اعلام شرط در چنین موقعی موجب می‌شود تا کشورهای متعاقد درخصوص مقررات مورد سلیقه خود حق انتخاب داشته باشند. آنها می‌توانند درباره شروط اعلام شده تعمق کنند و محدودیتی را که به عهدنامه وارد می‌شود مذ نظر قرار دهند و آن شروط را پذیرفته و یا رد نمایند. بعلاوه کشورهای شرکت کننده در عهدنامه از اختلاف یا تباين افکار و نظرات خود در مورد بعضی از مقررات عهدنامه که مورد قبول کشور اقامه کننده شرط قرار نگرفته فوراً آگاه شده و بعداً به

4. acte juridique

فریب و اشتباه دچار نمی‌شوند. همچنین اگر آنان تشخیص دهنده که اقامه شرط موجب خدشه دار شدن عهدنامه گردیده و دیگر متضمن نفعی برای ایشان نیست و یا شرط مذکور باعث تحریف هدف اولیه از انعقاد معاهده گشته و آن را از مسیر اصلی خود دور می‌سازد، می‌توانند از امضای آن خودداری کرده و یا به نوبه خود شرطی را اعلام دارند.^۵

۲

در زمان تصویب عهدنامه

گاهی کشورها بهنگام تسلیم و مبادله استناد تصویب عهدنامه از حق شرط استفاده می‌کنند.^۶ استفاده از حق شرط بهنگام تسلیم استناد تصویب، موجب بروز مشکلات و پیچیدگیهای بمراتب زیادتر از استفاده از این حق در زمان اعضاء می‌شود؛ زیرا معمولاً بین اعضاء و تصویب عهدنامه مدت زمان نسبتاً طولانی فاصله می‌افتد و در حالیکه کشورهای متعاقد در انتظار به اجرا درآمدن عهدنامه به همان شکلی که اعضاء شده می‌باشند، ناگهان از طرف یکی از آنان، با اقامه شرط، عتصر جدیدی وارد عهدنامه می‌گردد و امید یا برآوردهای ایشان را به یأس مبتل می‌کند و چون از اضافی معاهده مدتی گذشته و مذاکرات تمام شده است، سایر کشورهای متعاقد ناچار به قبول یا رد کامل عهدنامه می‌شوند. از طرف دیگر، استفاده از شرط در زمان تصویب باعث از بین رفتن تأثیر و فایده اعضاء می‌گردد. زیرا اضافی عهدنامه نسودار ختم مذاکرات و تعیین تعهدات، متقابل کشورهای شرکت کننده در آن است، ولی اعلام شرط موجب بی محظوا شدن آن می‌شود؛ چرا که اگر کشوری تصویب عهدنامه را منوط به قبول شرط او از

5. POMME DE MIRIMONDE, ALBERT: "Les traités imparfaits- Les réserves dans les traités internationaux" Thèse, Paris 1920 p. 17-27.

6. اعلام شرط در زمان تسلیم استناد تصویب، بیشتر در کشورهای رایج است که رژیم جمهوری دارند و در آن رئیس جمهور از اختیارات گسترده‌ای برخوردار است، مانند ایالات متحده امریکا. این شیوه حکومت را «رژیم ریاستی» نامیده‌اند.

طرف سایر کشورهای متعاقد بداند، چه بسا کشورهای اخیر برای بررسی شرط مذکور مجبور به از سرگیری مذاکرات گردند.

عیب دیگر اعلام شرط در زمان تصویب این است که در چنین حالتی از سرگیری مذاکرات تقریباً غیرممکن و یا بسیار مشکل است؛ مثلاً چنانچه عهدنامه‌ای در یک کنفرانس بین المللی و با شرکت عده زیادی از کشورها به امضاء برسد، مشکل است که بتوان بار دیگر همه آن کشورها را گردhem آورد و از آنها نظرخواهی نمود. با وجود این معايب و مشكلات، موارد استفاده از حق شرط در زمان تصویب زیاد است؛ از جمله عهدنامه مورخ ۳۰ دسامبر ۱۸۰۰ بین ایالات متحده امریکا و فرانسه در مورد حق بازدید کشتهای مظنون به خرید و فروش و حمل و نقل بردگان سیاه. دولت ایالات متحده بموجب رأی سنا یکی از مواد عهدنامه مذکور را حذف و ماده جدیدی بدان اضافه نمود. فرانسه برای این طرز رفتار شروطی را اعلام کرد، ولی سرانجام آن را پذیرفت.⁷

.۳

در زمان الحق به عهدنامه

الحق یک کشور به عهدنامه‌ای که در مذاکرات و تهیه آن شرکت نجسته است چیزی نسبتاً تازه است که از پایان قرن گذشته و با انعقاد عهدنامه‌ها و موافقنامه‌های چندجانبه رایج شده است.

الحق یا پیوستن به عهدنامه عبارت است از یک عمل حقوقی که بوسیله آن کشوری که در مذاکرات و تهیه یک معاهده بین المللی شرکت نداشته و عضویت آن را نیز ندارد، خود را تحت سلطه مقررات آن عهدنامه قرار می‌دهد و موجب می‌شود همان تعهداتی را که سایر کشورهای متعاقد بعد

7. CAVARÉ, LOUIS: "Le Droit International Public Positif" Tome II, Paris- 1969 121.; POMME DE MIRIMONDE, ALBERT: op. cit. p. 98-125.

از امضاء و تصویب بر عهده گرفته‌اند، متعقب گردد. اتخاذ این روش بدین خاطر است که کشورهایی که قادر به ایفای نقشی در تهیه و تدوین یک معاهده دسته جمعی و چندجانبه نبوده‌اند، بتوانند در آن شرکت و عضویت داشته باشند.^۸

موضوع الحق، بیشتر در مواردی در نظر گرفته می‌شود که یک عهدنامه یا موافقنامه با تعیین مهلت محدودی برای امضاء می‌خواهد راه را برای شرکت بعدی کشورهایی که نتوانسته‌اند معاهده را امضاء نمایند، بازبگذارد، و در اینجا است که مضار و اشکالات استفاده از حق شرط بیشتر از هر موقع دیگر می‌باشد؛ زیرا از نظر کشورهای متعاقد اصلی، عهدنامه قطعیت یافته و اصول آن در حال اجرا است. بعلاوه کشور ملحق شونده از نتیجه کار دیگران بهره مند گردیده و توانسته است عملکرد و قوّه فاعلیت (اشر) عهدنامه را در اجرای عملی آن توسط کشورهای متعاقد اصلی مورد ارزیابی قرار دهد. در نتیجه، کشور ملحق شونده با اعلام شرط نه فقط خواهان برخورداری از امتیازاتی است که دیگر متعاقدان از آن بهره‌ای نگرفته‌اند، بلکه با این عمل وحدت عهدنامه را از بین برده و عملاً موضع اعضای تهیه کننده را تغییر می‌دهد.

از دیگر مشکلات اعلام شرط در زمان الحق، ایجاد محظوظ برای کشورهای متعاقد اصلی است. مثلاً اگر عهدنامه‌ای به صورت باز تهیه شود، کشورهای متعاقد اصلی انتظار دارند تا کشورهای دیگر ملحق شونده با همان شرایطی که خود قبول کرده‌اند، پذیرفته شوند. به عبارت دیگر، کشورهای ملحق شونده باید به قبول همان تعهدات تن در داده و پیرو همان رژیم حقوقی که امضاء کنندگان اولیه عهدنامه از آن تبعیت می‌کنند، باشند. در صورتیکه الحق «باشرط» به منزله تحمیل عهدنامه‌ای جدید سوای عهدنامه منعقده بین اعضای اولیه است که در نتیجه با مفهوم خود الحق مغایر و در

8. ROUSSEAU, CH.; op.cit. p. 49-50; CAVARÉ, LOUIS; op.cit. p. 121-122.; KAPPELER, DIETRICH; "Les réserves dans les traités internationaux", Thèse- Geneve- 1958 p. 14-25.

تضاد می‌باشد.^۹

با وجود تمام این مشکلات بهتر است در معاهداتی که دایرۀ الحق را نامحدود اعلام داشته‌اند (عهدنامه‌های باز) اعلام شرط پذیرفته شود؛ زیرا عدم قبول شرط از ظرف سایر کشورهای متعاقن نتیجه مطلوب را به دست نمی‌دهد؛ چون منظور از انعقاد یک عهدنامه باز، ورود هرچه بیشتر کشورها بدان است و برای نیل بدین مقصود بجاست که در مقابل نحوه موافقت آنان انعطاف‌پذیر بوده و از خود نرمش نشان داد. البته در بعضی از معاهدات اعلام شرط در زمان الحق ممنوع شده است؛ چنانچه بند ۱ ماده ۱ منشور جامعه ملل مقرر می‌دارد: «ورود کشورها به منشور باید بدون اعلام هیچگونه شرطی انجام گیرد».

۰ ب. از لحاظ عمل حقوقی موضوع حق شرط:

در این خصوص باید معاهدات دوجانبه را از معاهدات چندجانبه جدا کرد:

.۱

در مورد معاهدات دوجانبه

مفهوم عقد در مورد معاهدات دوجانبه نیز صادق است. طرفین معاهده دوجانبه منفعت ویژه‌ای را دنبال می‌کنند و در جستجوی تحقق موازنه بین تعهدات والزماتی که بر ذمۀ دولطف است، می‌باشند. بنابر این چنانچه یکی از طرفین معاهده بهنگام تصویب آن، پیشنهاد تازه‌ای را ارائه دهد، عملیش مقبول نیست؛ بلکه نشان دهنده این است که خواهان رد عهدنامه می‌باشد. البته اگر طرف مقابل پیشنهاد جدید را صراحتاً پذیرد،

9. KHADJENOURI, MAHMOUD; "Reserves dans les traités internationaux" Thèse, Genève- 1953, p. 40-55.; HOLLOWAY, KAYE: "Les réserves dans les traités internationaux Thesis", Paris- 1958, p. 103-114.

این عمل مقبول است و آثار حقوقی خود را به دنبال خواهد داشت؛ ولی اصولاً استفاده از حق شرط در معاهدات دوجانبه که چه بسا به بازگشائی مذاکرات و اصلاح احتمالی عهدهنامه منجر شود، زمانی موجه و پسندیده است که بالصراحه توسط طرفین متعاقدين پذیرفته شود.

.۲

در مورد معاهدات چندجانبه

معاهدات چندجانبه برخلاف معاهدات دوجانبه، از حیث استفاده از قاعدة حق شرط، انعطاف پذیر هستند وجهت موافقت ضمنی یا اعلام شرط، دامنه و زمینه ای بسیار گسترده دارند؛ زیرا در اینگونه معاهدات بیشتر یک هدف عمومی و همگانی متنظر است و انعطاف پذیری آنها موجب شرکت هرچه بیشتر کشورها در عهدهنامه می‌گردد.

بموجب رأی دیوان بین المللی دادگستری، در مورد عهدهنامه‌های چندجانبه، در حقوق بین الملل هیچ قاعدة‌ای وجود ندارد که بر اساس آن اعتبار اعلام شرط منوط به موافقت صریح یا ضمنی تمام اعضای متعاقد باشد.^{۱۰}

بنابر این کشوری که با قید شرط، عهدهنامه‌ای را می‌پذیرد ولی بعضی از متعاقدان، آن شرط را رد می‌کنند، در مناسبات خود با کشورهایی که شرط او را قبول کرده‌اند، عضو عهدهنامه تلقی می‌شود. این موضوع، اصلی را نیز که بموجب آن نمی‌توان هیچ کشوری را بدون رضایت در مناسبات قراردادی خود واپسخواست کرد محفوظ می‌دارد. در نتیجه تا زمانی که کشوری رضایت خود را اعلام نکرده است نمی‌توان شرطی را به آن تحمیل نمود.

ارزیابی مشروعیت استفاده از شرط، قبل از همه به عهده هریک از

10. CAVERÉ, LOUIS: D.I.P.P., Vol. 2, Paris-1969, p.122.

کشورهای متعاقد است.^{۱۱} در واقع، هر کشوری که نسبت به استفاده از شرط ایرادی دارد می‌تواند عضویت کشور شرط کننده را در عهدنامه پذیرد و یا از پذیرش آن امتناع کند؛ ولی اتخاذ چنین تصمیمی معمولاً تنها در روابط فی‌ماجین کشور شرط کننده و کشور ایراد کننده به آن مؤثر است. بعلاوه، ایراد وارد مانع اجرای سایر مقررات عهدنامه بین آنها نمی‌گردد، مگر اینکه صرحتاً بدان اشاره شده باشد (بنده ب ماده ۲۰ کنوانسیون وین). بر طبق نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل^{۱۲} اگر کشوری بخواهد برای پیوستن به عهدنامه‌های در حال اجرا یا عهدنامه‌هایی که بعداً به اجرا درخواهند آمد، شرطی اعلام کند، کشور شرط کننده تنها از نظر کشورهای متعاقدی که آن شرط را قبول کرده یا بنا به دلایلی مفروض است که قبول کرده‌اند، عضو عهدنامه به حساب می‌آید. بموجب بنده ماده ۲۰ کنوانسیون وین، زمانی حق شرط توسط کشوری قبول شده فرض می‌شود که آن کشور تا پایان دوازده ماه پس از دریافت ابلاغ آن یا تاریخی که موافقت خود را برای عضویت در عهدنامه اعلام داشته—هر کدام که دیرتر باشد—ایرادی بدان وارد نکرده باشد. بنابراین، ایراد به شرط تنها موجب می‌شود که اجرای مقررات مورد اختلاف بین کشور شرط کننده و کشور ایراد کننده به آن و مواردی که استفاده از شرط موجب خدشه دار شدن آنها می‌گردد، متعلق بماند. به عبارت دیگر، عدم اجرای مقررات متنازع فیه جزئی است و شامل کلیة مقررات عهدنامه نمی‌شود.

در حال حاضر و در عمل، قبول استفاده از حق شرط، از انعطاف‌پذیری بیشتر و وسیع‌تری نسبت به گذشته برخوردار شده است. در آغاز امر و در زمانی که جامعه ملل پابرجا بود، از سیستم انعطاف‌نایابی

۱۱. در مواردی که عهدنامه‌ای سند تأسیس یک سازمان بین‌المللی تلقی می‌شود علی القاعدۀ استفاده از حق شرط باید مورد قبول ارکان صالح آن سازمان واقع شود. البته این موضوع به مقررات عهدنامه در مورد حق شرط نیز بستگی دارد؛ زیرا چه بسا مقررات استفاده از حق شرط در خود عهدنامه مربوط، گسترده‌تریا محدودتر باشد.

12. Annuaire de la Commission du Droit Int'l. 1962, Vol.II, p. 68-78. et 84-90.

پیروی می شد که بر مبنای آن برای قبول شرط، موافقت کلیه کشورهای متعاقد لازم می گردید، و در غیر این صورت، کشوری که برای پیوستن به عهدنامه شرطی را اعلام کرده بود، نمی توانست به عهدنامه ملحق شود. این سیستم در چهار چوب جامعه ای متجانس تراز جامعه بین المللی فعلی قابل توجیه بود. رأی مشورتی دیوان بین المللی دادگستری مورخ ۲۸ مه ۱۹۵۱ در مورد اعلام شرط نسبت به «کنوانسیون منع و مجازات کشتار دسته جمعی»¹³ برای اولین بار موجب انعطاف پذیرشدن این سیستم گردید.

۱۳. اهداف و مضمون کنوانسیون مذکور، الحق تعداد زیادی از کشورها را به آن ایجاد می نمود؛ ولی انعطاف ناپذیر بدون عضویت و الحق به کنوانسیون مانع انجام این امر بود. برای رفع این مانع، دیوان اظهار نمود که این سیستم انعطاف ناپذیر با قواعد و ضوابط ناشی از عرف و عادت متناسب نیست و از فرمول دیگری نیز می توان بهره گرفت. و مقرر داشت در صورت سکوت عهدنامه، اعلام شرطی که با موضوع و هدف عهدنامه مغایر نباشد، جایز است. دیوان پس از بیان این قاعدة کلی، درخصوص اعتبار شروط اعلام شده درباره «کنوانسیون نهم دسامبر ۱۹۴۸ جهت جلوگیری و مجازات کشتار دسته جمعی»، چنین اظهار نظر کرد که نمی توان بدون بررسی قبلی اعلام شرط کشورهای امضا کننده یا ملحق شونده به یک کنوانسیون چندجانبه را که مقرراتی در مورد شرط تدوین نکرده است، رد و محکوم نمود؛ ولی این بدان معنی نیست که کشورهای متعاقد نمی توانند از این حق (رد شرط) استفاده کنند. بر طبق این رأی دیوان، در برخورد با چنین مواردی باید به موضوع، مقادیر، طرز تهیه یا تصویب عهدنامه توجه کرد. به بیان روش‌تر، مطابقت و موافقت با موضوع و هدف عهدنامه باید ملاک و معیار طرز عمل کشور اعلام کننده شرط در زمان الحق و کشور ایراد کننده بدان قرار گیرد. سرانجام دیوان با استنتاج از انعطاف پذیری کنوانسیونهای چندجانبه، نحوه تصویب کنوانسیون ۱۹۴۸ مورد بحث و همچنین تمایل

13. ROUSSEAN, CH. Paris- 1979 ed. 9, p. 51.; Recueil des Arrets, Avis et Ordénnances, 1951. p. 15 et suiv.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد به ورود هرچه بیشتر کشورهای جهان به کنوانسیون مربوط، رأی می‌دهد که استفاده از حق شرط در صورتی ممکن است که شروط اعلام شده با موضوع و هدف کنوانسیون مورد نظر مطابقت داشته باشد. به عبارت دیگر، قاعدة مطابقت با موضوع و هدف باید به عنوان راهنمای طرفهای معاهدہ در قبول یا رد شرط‌های اعلام شده مورد استفاده واقع شود. از این پس منع عضویت کشور شرط کننده در عهدنامه مستلزم ایراد کلیة کشورهای عضو بدان شرط می‌باشد.^{۱۴}

مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که مطابقت با موضوع و هدف عهدنامه چگونه بعمل می‌آید و چه کسی آن را مشخص و معین می‌کند؟ با نبودن یک ثالث بیطرف، بنابراین هر کشور خود موضع خویش را در مورد مطابقت یا عدم مطابقت تعیین می‌کند. یعنی وقتی کشوری شرطی را اعلام می‌نماید، خودش آن شرط را مطابق با موضوع و هدف عهدنامه می‌داند و اگر کشور دیگری بدان ایراد می‌کند، آن را با موضوع و هدف عهدنامه مغایر تلقی کرده است. در نتیجه، موضوع و هدف عهدنامه به دور از یک مفهوم مشترک واحد، بر حسب آراء و نظرات مختلف کشورها تحلیل می‌گردد و قبول شروط اعلام شده، به صورت نسبی درمی‌آید.

نهایتاً ارزیابی این معیار به هر کشوری اجازه می‌دهد شروطی را که با مقررات عهدنامه متناسب و هماهنگ است اعلام و یا نسبت بدانها ایراد نماید و خود را در مقابل کشور اعلام کننده شرط، عضو عهدنامه به حساب نیاورد. همچنانکه اشاره رفت اجرای این فرمول نه تنها به نسبی شدن و کاستن از کلیت مفاد عهدنامه منجر می‌شود، بلکه موجب تجزیه وحدت و یکپارچگی آن می‌گردد؛ زیرا کشوری که شرطی را اعلام می‌کند می‌تواند در مقابل کشور «الف» به عضویت عهدنامه درآید، ولی در مقابل کشور «ب» نمی‌تواند؛ چون کشور «ب» به آن شرط ایراد کرده است، هرچند که

14. REUTER, PAUL: "Droit International Public" Thesis Paris-1973, p.96-97.; LEBEN, M.: "Cours de Droit International Public" Université de Clermont-Fd I Faculté de Droit, Année Universitaire 1980-1981 p. 16-21.; KOJANEK, GIOVANNI: "La conference de Vienne et le droit des traités" Université de Paris Institut des hautes études internationales, 1969-1970" p. 25-29.

کشورهای «الف» و «ب» در روابط و مناسبات متقابل خود وابسته به عهدنامه باشند. در هر حال، علی‌رغم مخالفت پنج نفر از قضات دیوان و انتقاد کمیسیون حقوق بین‌الملل از معیار «موضوع» و «هدف» عهدنامه برای اعلام شرط وردی یا قبول آن، دیوان رأی خود را صادر نمود. سرانجام قطعنامه شماره (VI) ۵۶۸ مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۵۲ مجمع عمومی، ارگانهای سازمان ملل متحده را از ارائه هر نوع پیشنهاد در این زمینه منع و مسئولیت طرز تلقی کشورها را به خودشان واگذار نمود.^{۱۵}

• نتیجه

با بررسی اجمالی که از اهم مسائل مربوط به استفاده از حق شرط در معاهدات بین‌المللی بعمل آمد، می‌توان نتایج ذیل را به دست آورد:

- بطور کلی شرط اعلام شده باید مورد قبول تمامی کشورهای ذینفع قرار گیرد، مگر اینکه عهدنامه بالصرافحه اعلام آنها را مجاز شمرده باشد.

- قبول ممکن است صریح باشد، ولی بمحض بند ۵ ماده ۲۰ کنوانسیون وین، چنانچه پس از گذشت ۱۲ ماه از اعلام شرط و ابلاغ آن به کشور ذینفع، کشور مزبور سکوت اختیار کرد، آن سکوت حاکی از قبول شرط است. همچنین اگر پس از اعلام شرط، کشوری عهدنامه را بدون ایراد قبول نمود، چنین برمی‌آید که آن شرط فوراً پذیرفته شده است. علاوه بر آن، کافی است که تنها یک کشور شرط را قبول کند تا کشور اعلام کننده به عضویت عهدنامه درآید و یا حداقل در مقابل آن کشور، عضو عهدنامه محسوب گردد. البته بر طبق سیستم سابق برای اینکه کشوری عضو عهدنامه حساب شود موافقت کلیه کشورهای متعاقد با آن شرط، ضروری بود؛ ولی با انعطاف این سیستم، موافقت هر کدام از دول عضو عهدنامه با شرط، برای عضویت اعلام کننده شرط در عهدنامه یا حداقل نسبت به کشور قبول کننده

15. CAVARÉ, LOUIS: op. cit. p. 124.; THIERRY, HUBERT: op. cit. p. 84-85.

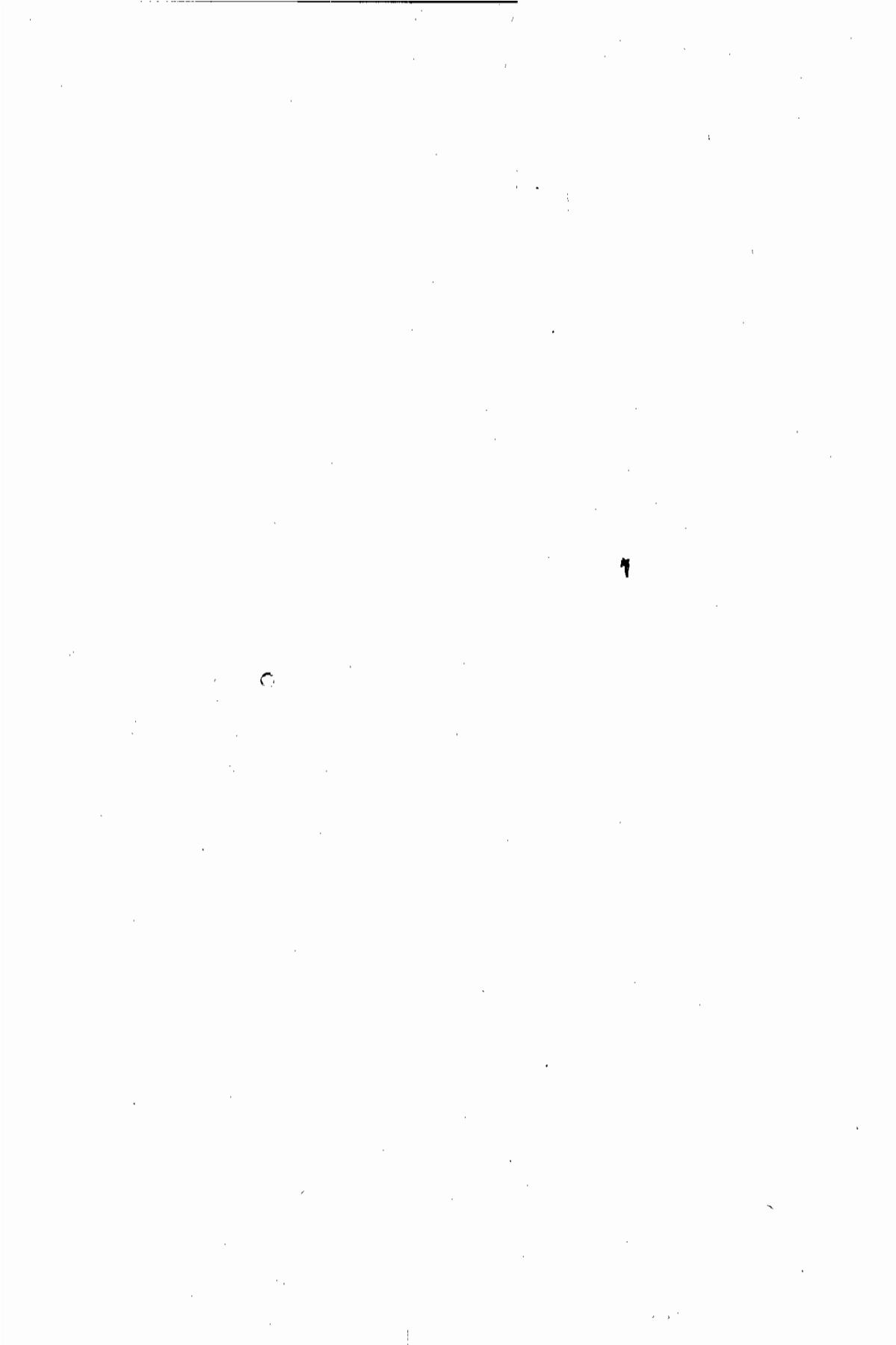
شرط، کافی است.

- در مورد عهدا نامه های چند جانبه ای که اعضای آن محدود بوده و این محدودیت ناشی از موضوع و هدف عهدا نامه است و توافق آنان بر اساس اجرای کامل مقررات عهدا نامه استوار می باشد، سیستم انعطاف ناپذیر گذشته حفظ شده و استفاده از شرط باید مورد تأیید کلیه اعضا قرار گیرد.
- تا زمانی که کشور ایراد کننده به حق شرط، با به اجرا درآمدن عهدا نامه بین خود و کشور اعلام کننده آن شرط مخالفت نکند، تنها مقررات «مشروط» عهدا نامه تا حد مقرر بوسیله شرط، بین آن دو کشور بکاربرده نمی شود، ولی سایر مقررات مجری خواهد بود.
- بطور کلی شرط اعلام شده باید با موضوع و هدف عهدا نامه مطابقت داشته باشد.



اسناد بين الملل





اشاره

تدوین مقررات حقوقی معاهدات بین المللی، اوّلین بار در چهارچوب کوشش‌های مؤسسات خصوصی توسط دانشگاه هاروارد مورد توجه قرار گرفت که در سال ۱۹۳۵ طرح معروف و شایان توجهی را در این خصوص تنظیم کرد. اما تدوین رسمی بین المللی آن از سال ۱۹۴۹ در دستور کار کمیسیون حقوق بین الملل سازمان ملل متحد قرار گرفت. پس از تلاش‌های فراوان در سال ۱۹۶۶، کمیسیون متن نهائی پروژه کنوانسیون را تصویب کرد که در این کار حقوقدانان بزرگی چون «بریلی»^۱، «لوترپاخت»^۲، «فیتزموریس»^۳ و «والدوك»^۴ نقش معتبر داشتند. مجمع عمومی

1. Brierly
2. Lauterpacht
3. Fitzmaurice
4. Waldock

سازمان ملل در قطعنامه (XXI) 2166 مورخ ۵ دسامبر ۱۹۶۶ خود تصمیم گرفت که کنفرانس بین المللی مرکب از نمایندگان نام الاختیار دولتها برای این منظور تشکیل شود. پس از انجام دوره جلسات در ماه مه سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ و سرانجام در ۲۲ مه ۱۹۶۹ و با حضور نمایندگان صد و ده کشور و ناظران چندین سازمان تخصصی بین المللی و چند سازمان بین الدویلی، کنوانسیون وین درباره حقوق معاہدات تصویب شد و از تاریخ ۲۳ مه ۱۹۶۹ برای اعضاء والحق کشورها مفتوح می باشد. دولت ایران در همان تاریخ آن را اعضاء کرده اما تاکنون کنوانسیون به تصویب قوه مقته نرسیده است. طبق آمار دسامبر ۱۹۸۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحده مندرج در مدرک شماره ST/ LEG/ SER. E/4 تعداد هفتاد و دو کشور عضو این کنوانسیون می باشند که از این تعداد فقط بیست و یک دولت آن را تصویب نموده اند. البته بمحض ماده ۸۴ آن، از تاریخ ۲۷ ژانویه ۱۹۸۰، که یک ماه پس از تسلیم سی و پنجمین سند تصویب با الحق است، کنوانسیون قوت قانونی دارد.

کنوانسیون ۱۹۶۹ وین که میان حقوقدانان غربی به «معاهده معاہدات»^۵ معروف شده و در حقوق بین الملل از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است، مشتمل بر ۸۵ ماده و یک ضمیمه و چندین اعلامیه و قطعنامه تكمیلی می باشد. در چهار چوب ترتیبات کنوانسیون، اساسی ترین موضوعات حقوق بین الملل مطرح شده اند. مقدمه آن یادآور چند اصل کلی حقوق بین الملل مانند اصل رضایت آزادانه دولتها، اصل حسن نیت، قاعدة الزام آور بودن تعهدات و اصل تساوی حقوق ملتها است و در عین حال، احترام به قواعد عرفی

حقوق بین‌الملل را در موارد سکوت کنوانسیون،
مورد تأکید قرار داده است.

کنوانسیون پس از تعریف اصطلاحات بکار
رفته در بخش دوم خود به چگونگی انعقاد و
اجرای معاهدات می‌پردازد. مهمترین مسئله در
این بخش «حق شرط»⁶ می‌باشد که بسوجب آن
دولتها می‌توانند هنگام امضاء، تصویب، قبول،
تأیید یا عضویت در یک معاهده، تعهد خود را
نسبت به ترتیبات آن مقید و مشروط سازند (ماده
۱۹). از این لحاظ می‌توان گفت که کنوانسیون
اصل حاکمیت دولتها را به عنوان اساس در نظر
گرفته و آن را در قالب استقلال اراده دولتها تبلور
بخشیده است (مانند مواد ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵).

اصل تفکیک حقوق بین‌الملل از حقوق داخلی
(ماده ۴۶)، قواعد تفسیر معاهدات (ماده ۳۱) و
توجه داشتن به «موضوع و هدف معاهده» که به
صورت عبارتی کلیدی در چندین ماده بکار رفته
است (مواد ۱۹ و ۳۱) از جمله موارد دیگری
هستند که همچون حق شرط، آزادی اراده دول
معاهد را تأیید می‌کنند. در بخش‌های بعدی به بیان
چگونگی اجرا و تفسیر معاهدات پرداخته و مسائل
تصحیح و تغییر، ابطال، الغاء و تعلیق اجرائی
معاهدات و روش حل و فصل اختلافات (مواد
۴۲ تا ۷۲) وبالآخره اموری چون اخطار، ابلاغ،
تصحیح و ثبت معاهدات را مطعم نظر قرار داده
است. لیکن آنچه به لحاظ حقوقی بیش از همه
اهمیت دارد دو مسئله رعایت قواعد آمرة حقوق
بین‌الملل⁷ (مواد ۵۲ و ۶۴) و روش حل و فصل
اختلافات بین‌المللی (ماده ۷۲) هستند که در
معاهده مذکور پیش‌بینی شده‌اند.

موضوع قواعد آمرة حقوق بین‌الملل از مسائل

6. réserve

7.jus cogens

مهم حقوق بین الملل است که بخصوص پس از امضای کنوانسیون ۱۹۶۹ وین مورد توجه و بحث و جدل‌های فراوان حقوقدانان واقع گردیده است. ماده ۵۳ می‌گوید: «هر معاهده‌ای که در زمان انعقاد در تعارض با یک قاعدة آمرة حقوق عام بین الملل باشد، کان لم یکن فرض خواهد شد. بموجب ترتیبات عهده‌نامه حاضر، قاعدة آمرة حقوق عام بین الملل قاعده‌ای است که مورد قبول جامعه بین المللی دولتها مجموعاً واقع گردیده و به عنوان قاعده‌ای که مطلقاً استثناء پذیر نبوده و تنها بوسیله قاعدة دیگر حقوق عام بین الملل که دارای همان ویژگی باشد قابل تغییر است، به رسمیت شناخته شده است.»

گرچه ماده ۴ کنوانسیون ترتیبات آن را تنها قابل تسری به معاهداتی می‌داند که پس از قابلیت اجرای این کنوانسیون منعقد شده باشند، اما در عین حال نظر به مضمون ماده ۶۴ باید گفت تضمین کافی برای ثبات معاهدات داده نشده است.

در هر صورت، مبهم بودن اصطلاح قواعد آمرة حقوق بین الملل این امر را تشدید می‌کند. شاید بتوان گفت که نویسنده‌گان عهده‌نامه وین با تشریح این ماده اقدام به اخلاقی کردن حقوق کرده و از اصول «حقوق طبیعی» به عنوان مبنای فلسفی و مذهبی حقوق بشر الهام گرفته‌اند. آنچه مسلم است اینکه صرف پذیرش قواعد آمرة حقوق بین الملل علی‌رغم محدودیت‌هایش در کنوانسیون، جنبه‌های دیگر آن را تقویت کرده و نیز پیش‌بینی نحوه حل و فصل اختلافات را لازم ساخته است. توجه به مسئله حل و فصل اختلافات از تلاشهای مثبت کمیسیون حقوق بین الملل در تنظیم کنوانسیون وین محسوب می‌گردد. بموجب ماده ۶۶ در صورت بروز اختلاف در خصوص اجرا یا تفسیر مواد ۵۳ و ۶۴ (راجع به قواعد آمرة حقوق

بین الملل» هر دولت متعاهد می‌تواند بموجب دادخواست موضوع را به دیوان بین المللی دادگستری ارجاع نماید، مگر آنکه همان ماده اختلافات ناشی از دیگر مواد بخش پنجم کمیسیون را به روش سازش که در ضمیمه آن پیش‌بینی شده، قابل ارجاع دانسته باشد.
روش ماده ۶۶ اشکالاتی را دربردارد:

الف. حل و فصل اختلافات ناشی از اجرای مواد عهدنامه، سوای بخش پنجم، کاملاً مسکوت گذاشته شده است.

ب. رسیدگی قضائی دیوان بین المللی دادگستری نه فقط به مورد مواد ۵۳ و ۶۴ محدود شده است بلکه در این خصوص هم روش پیش‌بینی شده آسیب پذیر بوده و بستگی به قبول طرفهای دیگر دعوی خواهد داشت.

ج. روش سازش که در ضمیمه عهدنامه پیش‌بینی شده است اشکالات عدیده دارد:
— برای دیرکل سازمان ملل نقشی آنقدر مهمه قائل شده که از حدود اختیارات وی در چهارچوب منشور سازمان ملل متعدد خارج است.
— جنبه محرومانه کوششهای سازش دهنده که شرط اساسی موققیت او است، رعایت نشده و خواسته شده که گزارش کمیسیون مربوطه به دیرکل تسلیم گردد.

— لیست دائمی «سازش دهنده‌گان» صرفاً مرکب از حقوقدانان است؛ در حالیکه در مواردی علمای تاریخ، اقتصاد و سیاست بیشتر می‌توانند در سازش مؤثر باشند.

— گزارش کمیسیون سازش و توصیه‌های آن از حمایت اجرا برخوردار نیست.

علی‌رغم ابهاماتی که در خصوص قواعد آمرة حقوق بین الملل وجود دارد و اشکالاتی که بر

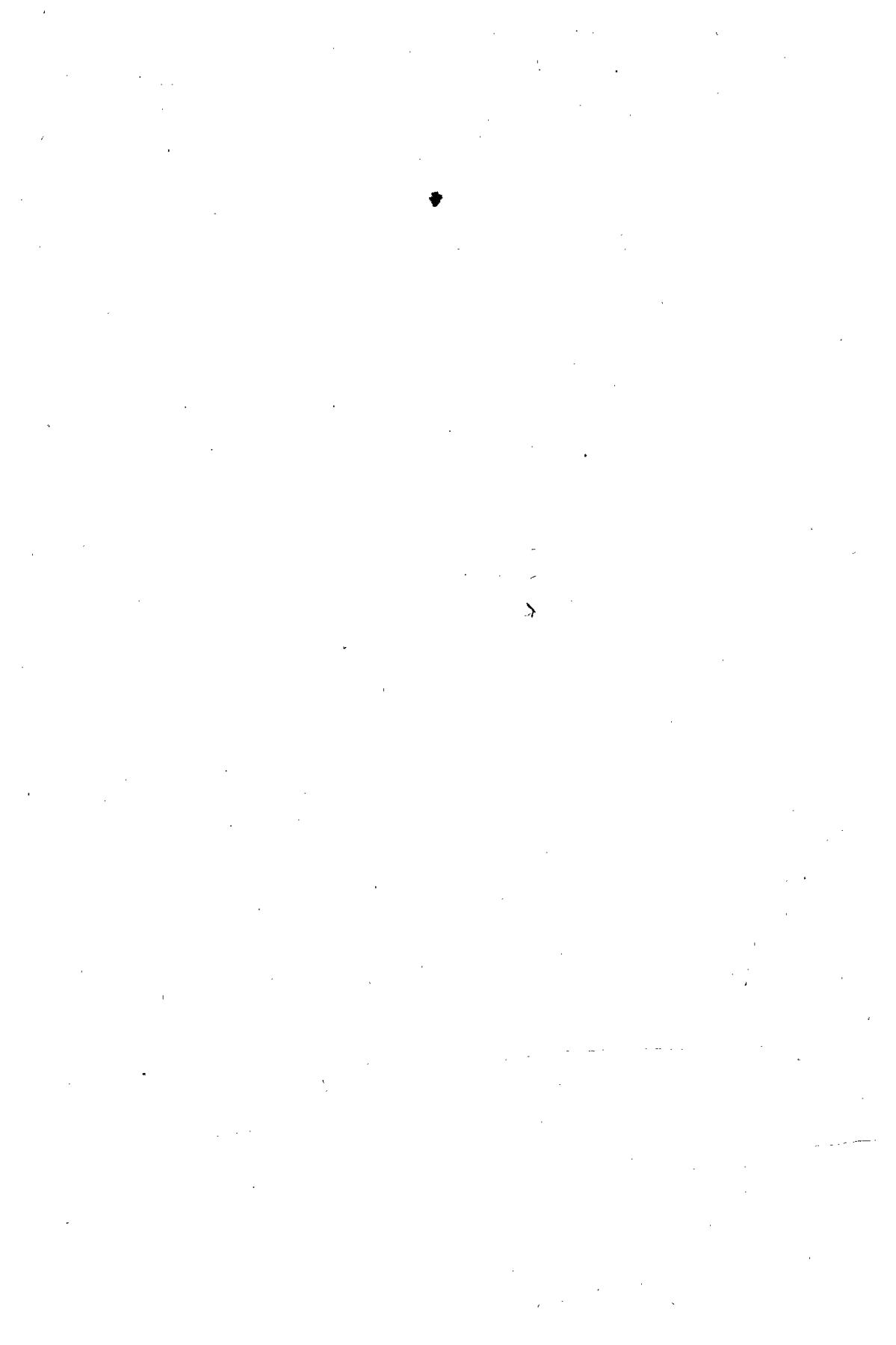
روشهای حل و فصل اختلافات راجع به اجرا و تفسیر معاہده مترتب می باشد، کنوانسیون وین درباره حقوق معاہدات اهمیت فوق العاده خود را به عنوان یک سند بزرگ حقوق بین الملل حفظ کرده است. باری، کنوانسیون ۱۹۸۶ وین در خصوص «معاهدات منعقده بین دولتها و سازمانهای بین المللی» که اخیراً تنظیم و برای اعضاء افتتاح شده، سعی کرده است از این اشکالات و ابهامات عاری باشد، که خود مستلزم بررسی و توضیح مستقل خواهد بود.

چون عهدنامه یک سند حقوقی است و کلمات و اصطلاحات آن با مطالعه انتخاب و درج شده است، لذا در ترجمه متن نیز سعی شده که در عین حفظ روانی و سلاست بیان، از حدود متن تجاوز نشود. به همین لحاظ شاید در بعضی موارد عبارات تغیل و پیچیده به نظر آید؛ اما برای حفظ امانت — آن هم در ترجمه متن یک عهدنامه بین المللی — چاره‌ای جز این نبوده است. به هر حال، ترجمه حاضر از متن انگلیسی بعمل آمده است.



عهدنامه ۱۹۶۹ وین
درخصوص حقوق معاهدات







کشورهای طرف عهدنامه حاضر،

با توجه به نقش اساسی معاهدات در تاریخ روابط بین المللی،
 با تشخیص اهمیت روزافزون معاهدات به عنوان یکی از منابع
 حقوق بین الملل و به عنوان وسیله‌ای برای توسعه همکاری مسالمت‌آمیز
 بین ملت‌ها قطع نظر از نظام اجتماعی و سیستم حکومتی آنها،
 با درک اینکه اصل رضایت آزادانه و اصل حُسن نیت و قاعدة
 الزام آور بودن تعهدات به صورت جهانی مورد قبول قرار گرفته است،
 با تأیید اینکه اختلافات مربوط به معاهدات، مانند دیگر اختلافات
 بین المللی، باید به طریق مسالمت‌آمیز و طبق اصول عدالت و حقوق
 بین الملل حل و فصل شود،
 با به خاطر آوردن تصمیم ملت‌های عضو سازمان ملل برای ایجاد
 شرایطی که تحت آن بتوان عدالت و احترام به تعهدات ناشی از
 معاهدات را حفظ کرد،
 با در نظر داشتن اصول حقوق بین الملل منعکس در منشور ملل

متحده، مانند اصل تساوی حقوق ملتها و حق آنها در تعیین سرنوشت خود، اصل تساوی حاکمیت کشورها و استقلال آنها، اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها، اصل منوعیت تهدید به اعمال زور یا اعمال زور، و اصل احترام و رعایت جهانی حقوق بشر و آزادیهای اساسی همه افراد، با اعتقاد به اینکه تدوین و توسعه متفرقیانه حقوق معاہدات که در این عهدنامه تحقق پذیرفته است، در نیل به مقاصد سازمان ملل به نحوی که در منشور ملل متحده بیان شده یعنی حفظ صلح و امنیت بین المللی، توسعه روابط دوستانه و دستیابی به همکاری بین ملتها، کمک خواهد کرد،

و با تأیید این نکته که قواعد حقوق بین الملل عرفی در مورد مسائلی که مشمول مفاد این عهدنامه نمی شود، همچنان جاری خواهد بود،

به شرح زیر توافق گرده‌اند:

بخش اول مقدمه

۱ ماده

قلسرو عهدنامه حاضر

عهدنامه حاضر ناظر بر معاہدات منعقده بین کشورها است.

۲ ماده

کاربرد اصطلاحات

۱. از نظر عهدنامه حاضر:

الف. «معاهده» عبارت است از یک توافق^۱ بین المللی که بین کشورها به صورت کتبی منعقد شده و مشمول حقوق بین الملل باشد،

۱. کلمه agreement در دو ماده ۲ و ۳ به اقتضای معنی به کلمه «توافق» و در سایر مواد به کلمه «موافقتنامه» ترجمه شده است.

صرف نظر از عنوان خاص آن و اعمّ از اینکه در سندي واحد یا در دو یا چند سندي مرتبط به هم منعکس شده باشد؛

ب. «تفیذ»، «قبول»، «تصویب» و «الحاق» به معنای آن اقدام بین المللی است که به حسب مورد واحد یکی از عنوانین مزبور بوده و بوسیله آن، کشوری در عرصه بین المللی رضایت خود را به التزام در قبال یک معاهده ابراز می‌کند؛

ج. «اختیارات تام» به معنای سندي است که بوسیله مرجع صالح یک کشور صادر می‌شود و طبق آن شخص یا اشخاصی برای نمایندگی آن کشور جهت مذاکره، قبول، یا تأیید اعتبار متن یک معاهده، یا یجهت اعلام رضایت آن دولت به التزام در قبال یک معاهده، و یا یجهت انجام هر اقدام دیگری در مورد یک معاهده تعیین می‌گردد؛

د. «تحدید تعهد»^۱ عبارت است از بیانیه یکجانبه‌ای که یک کشور تحت هر نام یا به هر عبارت در موقع امضاء، تفیذ، قبول، تصویب یا الحاق به یک معاهده صادر می‌کند و بوسیله آن قصد خود را دایر بر عدم شمول یا تتعديل آثار حقوقی بعضی از مقررات معاهده نسبت به خود بیان می‌دارد؛

ه. «کشور مذاکره کننده» عبارت است از کشوری که در تنظیم و پذیرفته شدن متن معاهده شرکت نموده باشد؛

و. «کشور متعاهد» عبارت است از کشوری که رضایت خود را به التزام در قبال یک معاهده اعلام نموده باشد، اعمّ از اینکه معاهده لازم الاجرا شده باشد یا خیر؛

ز. «طرف» معاهده عبارت است از کشوری که رضایت خود را به التزام در قبال یک معاهده اعلام نموده و معاهده در ارتباط با او لازم الاجرا باشد؛

ح. «کشور ثالث» عبارت است از کشوری که طرف معاهده نباشد؛

۱. reservation این اصطلاح به «حق شرط» نیز ترجمه شده است.

ط. «سازمان بین‌المللی» عبارت است از یک سازمان بین دول؛

۲. مفاد بند ۱ راجع به کاربرد اصطلاحات در این عهدنامه، تأثیری در استفاده از آن اصطلاحات، یا در معانی آنها در حقوق داخلی هر کشور ندارد.

۳ ماده توافقهای بین‌المللی ای که داخل در قلمرو عهدنامه حاضر نیستند این واقعیت که عهدنامه حاضر ناظر بر توافقهای بین‌المللی منعقده بین کشورها و سایر اشخاص موضوع حقوق بین‌الملل، یا توافقهای فیما بین همان سایر اشخاص موضوع حقوق بین‌الملل و یا توافقهای بین‌المللی غیر کتبی نیست، تأثیری در موارد ذیل نخواهد داشت:

الف. ارزش حقوقی توافقهای مذکور؛

ب. شمول هر یک از قواعد منعکس در عهدنامه حاضر بر توافقهای مذکور، در مواردی که توافقهای مورد بحث بموجب حقوق بین‌الملل و فارغ از این عهدنامه مشمول آن قواعد باشند؛

ج. شمول این عهدنامه بر آن دسته از روابط کشورها که بموجب توافقهای بین‌المللی بین آنها ایجاد شده و سایر اشخاص موضوع حقوق بین‌الملل نیز طرف آن توافقها هستند.

۴ ماده عطف به ماسبق نشدن عهدنامه حاضر

بدون تأثیر بر آن دسته از قواعد مندرج در عهدنامه حاضر که معاهدات موجود، بموجب حقوق بین‌الملل و مستقل از این عهدنامه مشمول آنها نخواهد بود، عهدنامه حاضر فقط شامل معاهداتی می‌شود که بوسیله کشورها پس از لازم الاجرا شدن این عهدنامه نسبت به آنها منعقد شده باشد.

۵ ماده معاهدات تشکیل دهنده سازمانهای بین‌المللی و معاهدات پذیرفته شده در چهار چوب یک سازمان بین‌المللی

این عهدنامه بر هر معاهده‌ای که سند تأسیس یک سازمان

بین المللی باشد و هر معاهده‌ای که در چهارچوب یک سازمان بین المللی پذیرفته شود، اعمال خواهد شد بی‌آنکه به هیچ‌کدام از مقررات مربوط به آن سازمان لطمه‌ای وارد کند.

بخش دوم

انعقاد معاهدات و لازم الاجرا شدن آنها

فصل اول: انعقاد معاهدات

۶ ماده

اهلیت کشورها برای انعقاد معاهدات

هر کشوری اهلیت انعقاد معاهدات را دارد.

۷ ماده

اخبارات تام

۱. یک شخص در صورتی نماینده یک کشور بمنظور پذیرفتن یا اعتبار بخشیدن به متن یک معاهده یا بمنظور اعلام رضایت آن کشور به التزام در قبال یک معاهده شمرده می‌شود، که:

الف. مدارک مناسب و مقتضی در مورد تام الاختیار بودن خود ارائه کنده؛ و یا

ب، از نوعه عمل کشورهای ذینفع یا اوضاع و احوال دیگر معلوم شود که قصد آنها این بوده است تا آن شخص را برای مقاصد مذکور نماینده آن کشور تلقی نموده و از [لزوم ارائه مدارک]^۱ اختیارات تام صرف نظر نمایند.

۲. اشخاص مذکور در ذیل بر حسب سمت‌هایی که دارند و بی‌آنکه لازم باشد مدارکی دال بر تام الاختیار بودن ارائه دهند، نماینده کشور خویش محسوب می‌شوند:

الف. رؤسای کشورها، رؤسای دولتها و وزرای امور خارجه،
بمنظور انجام تمام اعمال مربوط به انعقاد یک معاهده؛

۳. آنچه داخل قلاب آمده برای تسهیل درک مطلب و اضافه بر متن است.

ب. رؤسای هیئت‌های سیاسی [دیپلماتیک] بمنظور پذیرفتن متن یک معاهده بین کشوری که به آنها استوارنامه داده و کشوری، که استوارنامه آنها را پذیرفته است؛

ج. نمایندگانی که کشورها به یک کنفرانس بین‌المللی، یا یک سازمان بین‌المللی، یا یکی از ارگانهای آن بمنظور پذیرفتن متن یک معاهده در آن کنفرانس یا سازمان یا ارگان معرفی کرده باشند.

۸ ماده

تأیید بعدی اقدامی که بدون مجوز صورت گرفته باشد اقدام مربوط به انعقاد یک معاهده بوسیله شخصی که بموجب ماده ۷، نماینده کشور مربوطه برای این منظور محسوب نمی‌شود، اثر حقوقی نخواهد داشت مگر آنکه متعاقباً بوسیله آن کشور مورد تأیید قرار گیرد.

۹ ماده

پذیرش متن

۱. به استثنای آنچه که در بند ۲ مقرر شده است، پذیرش متن یک معاهده با رضایت همه دولتهاست که در تنظیم آن شرکت کرده‌اند تحقق می‌یابد.

۲. پذیرش متن یک معاهده در یک کنفرانس بین‌المللی با رأی دوسرم کشورهای حاضر و رأی دهنده صورت می‌گیرد مگر آنکه آنها با همین اکثریت برای إعمال قاعدة دیگری اتخاذ تصمیم نمایند.

۱۰ ماده

اعتبار بخشیدن به متن

متن یک معاهده به طرق ذیل قانوناً معتبر و قطعی شمرده می‌شود:

الف. به شیوه‌ای که در متن معاهده مقرر شده و یا مورد موافقت کشورهایی است که در تنظیم آن شرکت کرده‌اند، یا

ب. در غیاب چنین شیوه‌ای، از طریق اعضاء، اعضای همزمان

با کسب تکلیف^۱، یا پاراف متن معاہده، یا قطعنامه نهائی کنفرانسی که در برگیرنده متن معاہده باشد توسط نمایندگان آن کشورها.

۱۱ ماده

روشهای اعلام رضایت به التزام درقبال یک معاہده

رضایت یک کشور به التزام درقبال یک معاہده، از طریق امضاء، مبادله اسناد تشکیل دهنده یک معاہده، تنفیذ، پذیرش، تصویب، الحق، یا به هر وسیله دیگری که مورد توافق قرار گرفته باشد، اعلام می شود.

۱۲ ماده

اعلام رضایت به التزام درقبال یک معاہده از طریق امضاء

۱. رضایت یک کشور به التزام درقبال یک معاہده از طریق امضای نماینده آن کشور، در صورتی ابراز می شود که:
الف. معاہده مقرر کرده باشد که امضاء واحد چنین اثری خواهد بود؛

ب. به نحو دیگری ثابت شود که کشورهای مذاکره کننده در خصوص اینکه امضاء می باید چنین اثری داشته باشد، توافق کرده اند؛ یا
ج. قصد کشور برای اعطای این اثر به امضاء از اختیارات تام نماینده آن معلوم شود، یا در حین مذاکرات بیان شده باشد.

۲. بمنظور اجرای مفاده بند ۱:

الف. در صورت ثبوت توافق کشورهای مذاکره کننده در این خصوص، پاراف متن به متزله امضای معاہده محسوب می شود؛
ب. امضای همزمان با کسب تکلیف بوسیله یک نماینده در صورتیکه بوسیله کشور مریوطه تأیید شود، امضای قطعی معاہده محسوب خواهد شد.

1. signature ad referendum

۱۳ ماده

اعلام رضایت به التزام در قبال یک معاهده از طریق مبادله استناد تشکیل دهنده آن رضایت کشورها به التزام در قبال معاهده‌ای که بوسیله مبادله استناد بوجود می‌آید، از طریق همان مبادله به صور زیر اعلام می‌گردد:
 الف. استناد معاهده مقرر کرده باشد که مبادله آنها چنین اثری خواهد داشت؛ یا
 ب. به نحو دیگر ثابت شود که آن کشورها در این خصوص که مبادله استناد معاهده می‌باشد چنین اثری داشته باشد، توافق کرده باشند.

۱۴ ماده

رضایت به التزام در قبال یک معاهده از طریق تنفیذ، قبولی یا تصویب

۱. رضایت یک کشور به التزام در قبال یک معاهده از طریق تنفیذ، به صور زیر اعلام می‌گردد:
 الف. معاهده اعلام چنین رضایتی از طریق تنفیذ را پیش‌بینی نموده باشد؛
 ب. به نحو دیگری ثابت شود که کشورهای مذاکره کننده در خصوص از زوم تنفیذ توافق کرده‌اند؛
 ج. نماینده کشور مربوطه معاهده را به شرط تنفیذ امضاء کرده باشد، یا
 د. قصد کشور مربوطه دایر بر امضای معاهده به شرط تنفیذ از اختیارات تام نماینده آن کشور معلوم شود یا در حین مذاکرات بیان شده باشد.
۲. اعلام رضایت یک کشور به التزام در قبال یک معاهده از طریق قبولی یا تصویب تحت همان شرایط ناظر بر مورد تنفیذ، صورت می‌گیرد.

۱۵ ماده

رضایت به التزام در قبال یک معاهده از طریق الحاق رضایت یک کشور به التزام در قبال یک معاهده از طریق الحاق

به صور زیر اعلام می‌گردد:

الف. معاهده اعلام رضایت آن کشور بوسیله الحق به معاهده را پیش‌بینی نموده باشد؛

ب. به نحو دیگری ثابت شود که کشورهای مذاکره کننده درخصوص اعلام رضایت آن کشور از طریق الحق به معاهده توافق کرده‌اند؛ یا

ج. همه طرفهای معاهده بعداً توافق کرده باشند که رضایت آن کشور ممکن است با الحق به معاهده اعلام گردد.

۱۶ ماده

مبادله یا تودیع اسناد تنفیذ، قبولی، تصویب یا الحق

بجز در مواردی که معاهده روش دیگری را مقرر کرده باشد، اسناد تنفیذ، قبولی، تصویب یا الحق در صورتی به منزله اعلام رضایت کشور به التزام در مقابل یک معاهده محسوب می‌شود که:

الف. اسناد میان کشورهای متعاهد مبادله شود؛

ب. اسناد نزد امین تودیع گردد؛ یا

ج. در صورتیکه در این مورد توافق شده باشد، اسناد به کشورهای متعاهد یا امین ابلاغ گردد.

۱۷ ماده

رضایت به التزام در مقابل قسمتی از یک معاهده یا انتخاب مقررات مختلف آن

۱. با حفظ مفاد ماده‌های ۱۹ تا ۲۳، رضایت یک کشور به التزام در مقابل قسمتی از یک معاهده فقط در صورتی مؤثر است که معاهده چنین اجازه‌ای را بدهد، یا سایر کشورهای متعاهد در این مورد موافقت نمایند.

۲. رضایت یک کشور به التزام در مقابل معاهده‌ای که حق انتخاب بین مقررات مختلف آن را مجاز می‌داند فقط در صورتی مؤثر است که تصریح شود رضایت مذبور در خصوص کدامیک از مقررات معاهده ابراز شده است.

۱۸ ماده

الزام به خودداری از لطمه زدن به هدف و منظور
یک معاهده قبل از لازم الاجرا شدن آن

یک کشور ملزم است از اقداماتی که به هدف و منظور یک
معاهده وارد می‌کند خودداری ورزد، هرگاه:
الف. معاهده را به شرط تنفیذ، قبولی، یا تصویب اعضاء نموده
و یا استناد تشکیل دهنده معاهده را مبادله کرده باشد؛ تا زمانی که
قصدش را دایر بر عدم الحق به معاهده تصریح نماید؛ یا
ب. رضایت خود به التزام در مقابل معاهده را تصریحاً موکول به
لازم الاجرا شدن معاهده کرده باشد، مشروط بر اینکه لازم الاجرا شدن آن
بطور نامعقول به تأخیر نیفتد.

فصل دوم: تحدید تعهد

۱۹ ماده

تنظيم تحدید تعهد^۱

یک کشور هنگام اعضاء، تنفیذ، قبولی، تصویب یا الحق به
یک معاهده می‌تواند تعهد خود نسبت به آن معاهده را محدود کند مگر
در صورتیکه:
الف. معاهده تحدید تعهد را منع کرده باشد؛
ب. معاهده مقرر کرده باشد که تحدید تعهد فقط در موارد خاص
که شامل تعهد مورد بحث نیست، مجاز است؛ یا
ج. در غیر موارد مشمول بندهای «الف» و «ب»، وقتی که
تحدید تعهد با هدف و منظور معاهده مغایرت داشته باشد.

۲۰ ماده

قبول یا مخالفت با تحدید تعهد

۱. تحدید تعهدی که صریحاً در یک معاهده مجاز شمرده شده

۱. Formulation of reservations

باشد، موافقت بعدی سایر کشورهای متعاهد را لازم ندارد مگر آنکه لزوم آن در معاهده قید شده باشد.

۲. در موردی که از تعداد محدود کشورهای مذکور کننده و نیز از هدف و منظور معاهده معلوم شود که جاری بودن معاهده در کلیت آن نسبت به تمام کشورهای طرف معاهده شرط ضروری رضایت هریک از آنها به التزام در مقابل معاهده است، تحدید تعهد باید مورد قبول همه طرفهای معاهده قرار گیرد.

۳. در موردی که معاهده سند تأسیس یک سازمان بین المللی باشد، تحدید تعهد منوط به قبول ارگان ذیصلاحیت آن سازمان است، مگر اینکه معاهده ترتیب دیگری را مقرر کرده باشد.

۴. در مواردی که مشمول بندهای مذکور در فوق نبوده و در معاهده به نحو دیگری مقرر نشده باشد:

الف. قبول تحدید تعهد یک کشور بوسیله یک کشور دیگر متعاهد موجب می‌گردد که آن دو کشور در صورت یا از زمان لازم الاجرا شدن معاهده نسبت به آنها، در مقابل یکدیگر طرف معاهده محسوب شوند؛

ب. مخالفت یک کشور متعاهد با تحدید تعهد یک کشور مانع از لازم الاجرا شدن معاهده بین کشور مخالفت کننده و کشوری که تعهد خود را محدود نموده است، نمی‌شود مگر آنکه کشور مخالفت کننده قطعاً منظور مخالف آن را ابراز نموده باشد؛

ج. اقدامی که رضایت یک دولت را دایر بر التزام در مقابل یک معاهده منعکس نموده و مضافاً متضمن تحدید تعهدی باشد، بمحض آنکه حداقل یک کشور دیگر متعاهد تحدید تعهد را بپذیرد، اثر قانونی خواهد داشت.

۵. بمنظور اجرای بندهای ۲ و ۴ چنانچه معاهده به نحو دیگری مقرر نکرده باشد، تحدید تعهد یک کشور وقتی از جانب کشور دیگر قبول شده تلقی می‌شود که کشور اخیر تا پایان دوره دوازده ماه پس از تاریخ آگاهی از تحدید تعهد یا تا زمان اعلام رضایت خود به التزام در مقابل

معاهده، هر کدام که مؤخر باشد، مخالفتی نسبت به تحدید تعهد ابراز نکرده باشد.

۴۱ ماده

آثار حقوقی تحدید تعهد و مخالفت با آن

۱. تحدید تعهدی که نسبت به طرف دیگر معاهده طبق مواد ۲۰ و ۲۳ صورت گرفته باشد:

الف. برای کشوری که به تحدید تعهد اقدام نموده آن قسمت و به همان میزان از مقررات معاهده را که موضوع تحدید تعهد قرار گرفته است در رابطه وی با طرف دیگر، تعديل می‌نماید؛ و

ب. برای طرف دیگر معاهده، همان قسمت از مقررات معاهده را تا همان میزان در قبال کشوری که از تحدید تعهد استفاده می‌کند، تعديل می‌نماید.

۲. تحدید تعهد به خودی خود مقررات معاهده را برای سایر طرفهای معاهده تعديل نمی‌نماید.

۳. اگر کشوری که با تحدید تعهد مخالفت کرده، با لازم‌الاجرا شدن معاهده بین خود و کشوری که به تحدید تعهد اقدام نموده مخالفت نکند، آن قسمت و به همان میزان از مقررات معاهده که موضوع تحدید تعهد واقع شده است، بین آنها اعمال نخواهد شد.

۴۲ ماده

انصراف از تحدید تعهد و از مخالفت با آن

۱. بجز در مواردی که معاهده نحوه دیگری را مقرر نماید، تحدید تعهد را می‌توان در هر زمان مسترد داشت و رضایت کشوری که تحدید را پذیرفته است برای آن انصراف ضرورت ندارد.

۲. بجز در مواردی که معاهده نحوه دیگری را مقرر نماید، مخالفت با تحدید تعهد را می‌توان در هر زمان مسترد داشت.

۳. بجز در مواردی که معاهده نحوه دیگری را مقرر نماید و یا روی نحوه دیگری توافق شده باشد:

الف. انصراف از تحدید تعهد تنها وقتی در مورد کشور دیگر

متعاهد واجد اثر حقوقی است که این امر به آن کشور دیگر ابلاغ شده باشد؟

ب. انصراف از مخالفت نسبت به تحدید تعهد تنها وقتی واجد اثر حقوقی است که این امر به کشوری که به تحدید تعهد اقدام نموده است، ابلاغ شده باشد.

۲۳ ماده

روشن تحدید تعهد

۱. تحدید تعهد، پذیرش صریح، و یا مخالفت نسبت به آن باید کتاباً تنظیم شود و به کشورهای متعاهد و سایر کشورهایی که حق پیوستن به آن معاهدہ را دارند ابلاغ گردد.

۲. در صورتیکه تحدید تعهد در هنگام امضای مشروط به تنفیذ یا قبول یا تصویب صورت گرفته باشد، لازم است کشوری که به تحدید تعهد اقدام می‌کند، هنگام اعلام رضایت به التزام درقبال معاهدہ، اقدام خود را رسمآ تأیید نماید. در چنین موردی، تاریخ تحدید تعهد همان تاریخ تأیید در نظر گرفته خواهد شد.

۳. اگر قبولی صریح یا مخالفت با تحدید تعهد قبل از تأیید تحدید تعهد بعمل آمده باشد، احتیاجی به تأیید مجدد آن قبولی یا مخالفت نیست.

۴. انصراف از تحدید تعهد یا مخالفت با آن باید کتاباً تنظیم شود.

فصل سوم: لازم الاجرا شدن و اجرای موقت معاهدات

۲۴ ماده

لازم الاجرا شدن معاهدات

۱. یک معاهدہ به صورت و در تاریخی که در معاهدہ مقرر شده است و یا به طریقی که کشورهای مذاکره کننده توافق کرده باشند، لازم الاجرا می‌گردد.

۲. در صورتیکه معاہده این امر را مقرر نکرده یا توافقی در این مورد نشده باشد، معاہده بمحض آنکه تمام کشورهای مذاکره کننده رضایت خود به التزام در قبال آن را اعلام کنند، لازم الاجرا می‌گردد.
۳. در صورتیکه اعلام رضایت یک کشور به التزام در قبال یک معاہده در تاریخی بعد از تاریخ لازم الاجرا شدن معاہده صورت گیرد، معاہده برای آن کشور از زمان تاریخ مؤخر لازم الاجرا خواهد بود مگر در مواردی که معاہده نحوه دیگری را مقرر کرده باشد.
۴. مقررات معاہده ناظر بر تأیید اعتبار متن آن، ثبوت رضایت کشورها به التزام نسبت به معاہده، نحوه و تاریخ لازم الاجرا شدن، تحديد تعهد، وظایف امین و سایر موضوعاتی که لزوماً قبل از لازم الاجرا شدن معاہده مطرح می‌شود، از زمان پذیرفتن متن معاہده لازم الرعایه خواهد بود.

۲۵ اجرای موقت

۱. یک معاہده یا قسمتی از آن در صورتی قبل از لازم الاجرا شدن آن موقتاً اجرا خواهد شد که:
- الف. معاہده خود چنین امری را مقرر نماید؛ یا
 - ب. کشورهای مذاکره کننده به طریق دیگری در این مورد توافق کرده باشند.
۲. بجز در مواردی که معاہده نحوه دیگری را مقرر نماید و یا کشورهای مذاکره کننده به نحو دیگری توافق کرده باشند، در صورتیکه کشوری به کشورهای دیگری که مابین آنها معاہده موقتاً اجرا می‌شود اطلاع بدهد که قصد پیوستن به معاہده را ندارد، اجرای موقت معاہده یا قسمتی از آن در ارتباط با کشور مذکور متوقف خواهد شد.

بخش سوم رعایت، اجرا و تفسیر معاہدات

فصل اول: رعایت معاہدات

۲۶ ماده

الزم آور بودن معاہدات ۱

هر معاہده لازم الاجرائی برای طرفهای آن تعهدآور است و باید توسط آنها با حُسن نیت اجرا گردد.

۲۷ ماده

حقوق داخلی و رعایت معاہدات

یک طرف معاہده نمی تواند به حقوق داخلی خود به عنوان توجیهی برای قصور خود در اجرای معاہده استناد نماید. این قاعده تأثیری بر ماده ۴۶ نخواهد داشت.

فصل دوم: اجرای معاہدات

۲۸ ماده

عطف با ماسبق نشدن معاہدات

به استثنای مواردی که از معاہده و یا از طرق دیگر قصد دیگری استنباط شود، مقترات یک معاہده برای یک طرف در ارتباط با عمل حقوقی یا واقعه‌ای که قبل از تاریخ لازم الاجراشدن معاہده صورت گرفته یا وضعیتی که قبل از لازم الاجرا شدن معاہده خاتمه یافته باشد، تعهدآور نیست.

1. Pacta sunt servanda

قلمرو سرزمینی معاهدات

به استثنای مواردی که از معاهده یا از طرق دیگر قصد دیگر استباط شود، معاهده برای هر طرف در تمامی قلمرو وی تعهدآور است.

اجرای معاهدات منعاقب یکدیگر که ناظر بر موضوع واحد باشند

۱. با رعایت ماده ۱۰۳ منشور ملل متحده، حقوق و تعهدات کشورهای طرف معاهداتی که متعاقب یکدیگر و در خصوص موضوع واحدی منعقدمی‌گردند طبق بندهای زیر تعیین خواهد شد.

۲. در موردی که معاهده‌ای تصریح کند که مشمول یک معاهده قبلی یا بعدی است و یا آنکه نباید مغایر با معاهده قبلی یا بعدی محسوب شود، مقررات آن معاهده دیگر [قبلی یا بعدی] ملاک خواهد بود.

۳. در موردی که همه طرفهای معاهده قبلی طرفهای معاهده بعدی نیز باشند ولی معاهده قبلی فسخ نشده و یا اجرای آن بموجب ماده ۵۹ معلق نشده باشد، معاهده قبلی فقط تا حدودی اجرا می‌شود که مفاد آن با معاهده بعدی منطبق باشد.

۴. در موردی که طرفهای معاهده بعدی شامل همه طرفهای معاهده قبلی نباشند:

الف. بین کشورهای طرف هر دو معاهده، قاعدة مذکور در بند ۳ رعایت خواهد شد؛

ب. بین کشوری که طرف هر دو معاهده است و کشوری که فقط طرف یکی از آنها است، معاهده‌ای که هر دو کشور طرف آن هستند، حاکم بر حقوق و تعهدات مشترک آنها خواهد بود.

۵. بند ۴ فوق تأثیری بر ماده ۴۱، یا بر هر مسئله مربوط به فسخ یا تعليق اجرای یک معاهده طبق ماده ۶۰ و یا بر هر مسئله مربوط به مسئولیت که ممکن است برای یک کشور به سبب انعقاد یا اجرای معاهده‌ای که مقررات آن مغایر تعهدات آن کشور در قبال یک کشور

دیگر در چهارچوب معاهده‌ای دیگر باشد، پیش آید، نخواهد داشت.

فصل سوم: تفسیر معاهدات

۳۱ ماده

قاعدة کلی تفسیر

۱. یک معاهده با حُسن نیت و منطبق با معنای معمولی ای که باید به اصطلاحات آن در سیاق عبارت و در پرتو موضوع و هدف معاهده داده شود، تفسیر خواهد شد.
۲. بمنظور تفسیر یک معاهده، سیاق عبارت، علاوه بر متن که شامل مقدمه و ضمائم نیز می‌شود، مشتمل است بر:
 - الف. هرگونه توافق مربوط به معاهده که بین کلیه طرفهای معاهده در ارتباط با انعقاد آن حاصل شده است؛
 - ب. هر نوع سندی که توسط یک یا چند طرف در ارتباط با انعقاد معاهده تنظیم شده و توسط طرفهای دیگر به عنوان سندی مربوط به معاهده پذیرفته شده است.
۳. همراه با سیاق عبارت، به موارد زیر نیز توجه خواهد شد:
 - الف. هرگونه توافق آتی بین طرفهای معاهده درخصوص تفسیر معاهده یا اجرای مقررات آن؛
 - ب. هر نوع روایتی بعدی در اجرای معاهده که مؤید توافق طرفهای معاهده درخصوص تفسیر آن باشد؛
 - ج. هر قاعدة مرتبط حقوق بین الملل که در روابط بین طرفهای معاهده قابل اجرا باشد.
۴. در صورتیکه ثابت شود قصد طرفهای معاهده معنای خاصی از یک اصطلاح بوده است، همان معنی به اصطلاح مزبور داده خواهد شد.

۳۲ ماده

وسائل تکمیلی تفسیر

از وسائل تکمیلی تفسیر، منجمله کارهای مقدماتی و اوضاع و احوال ناظر بر انعقاد معاهده می‌توان بمنظور تأیید معنای متخذ از اجرای

ماده ۳۱، و یا تعیین معنای معاہده در صورتیکه تفسیر آن طبق ماده ۳۱
الف. معنائی مبهم یا بی مفهوم القاء کند؛ یا
ب. منجر به نتیجه ای شود که آشکارا بی مفهوم یا نامعقول
باشد، استفاده نمود.

۳۳ ماده

تفسیر معاہداتی که به دو یا چند زبان اعتبار دارد

۱. وقتی که اعتبار معاہده ای به دو یا چند زبان تصدیق شده باشد، متن آن در هر یک از آن زبانها به نحویکسان معتبر خواهد بود مگر آنکه معاہده مقرئ نماید، یا طرفهای معاہده توافق کنند که در صورت اختلاف، متن معینی ملاک خواهد بود.

۲. متن معاہده به زبانی غیر از زیانهایی که اعتبار متن معاہده به آنها تصدیق شده است تنها در صورتی معتبر محسوب خواهد شد که معاہده آن را پیش‌بینی کرده باشد، یا طرفهای متعاهد آنگونه توافق کرده باشند.

۳. اصل بر این است که اصطلاحات یک معاہده در تمامی آن، دارای معنای واحدی هستند.

۴. بجزموردی که متن خاصی بمحض بند ۱ ملاک قرار می‌گیرد، چنانچه مقایسه متون معتبر معاہده اختلافی را در معنی نشان دهد که از طریق إعمال ماده ۳۱ و ۳۲ قابل رفع نباشد، معنائی برگزیده خواهد شد که نظر به موضوع و هدف معاہده بهترین تلفیق را بین متون مذبور برقرار می‌سازد.

فصل چهارم: معاہدات و کشورهای ثالث

۳۴ ماده

قاعده کلی در ارتباط با کشورهای ثالث

یک معاہده برای کشور ثالث بدون رضایت وی تعهدات یا حقوقی ایجاد نمی‌کند.

۳۵ ماده

**معاهداتی که برای کشورهای ثالث
تعهداتی ایجاد می‌کنند**

مقررات یک معاهده در صورتی برای یک کشور ثالث ایجاد تعهد می‌نماید که قصد طرفهای معاهده ایجاد تعهد برای آن کشور از طریق مقررات مذبور باشد و کشور ثالث کتاباً و بطور صریح آن را بپنیرد.

۳۶ ماده

**معاهداتی که برای کشورهای ثالث
حقوقی ایجاد می‌نمایند**

۱. مقررات یک معاهده در صورتی برای یک کشور ثالث ایجاد حق می‌نماید که قصد طرفهای معاهده از مقررات مذبور اعطای آن حق به کشور ثالث، یا به گروهی از کشورها که کشور ثالث بدان تعلق دارد، یا به همه کشورها باشد و خود کشور ثالث نیز با آن موافقت نماید. تازمانی که خلاف آن احراز نشود، اصل، رضایت کشور ثالث است مگر آنکه معاهده ترتیب دیگری مقرر نماید.

۲. کشوری که در اجرای بند ۱ حق را اعمال می‌کند باید در این خصوص شرایط پیش‌بینی شده در معاهده یا شرایطی را که در انتظام با معاهده ثابت است، رعایت کند.

۳۷ ماده

**رجوع یا جرح و تعدیل تعهدات
یا حقوق کشورهای ثالث**

۱. در موردی که بموجب ماده ۳۵ تعهدی برای یک کشور ثالث ایجاد شده باشد، تعهد مذبور تنها با رضایت طرفهای معاهده و کشور ثالث قابل رجوع یا جرح و تعدیل خواهد بود مگر آنکه ثابت شود آنها در خصوص ترتیب دیگری توافق کرده‌اند.

۲. در موردی که طبق ماده ۳۶ حقی برای یک کشور ثالث ایجاد شده باشد، چنانچه ثابت شود که مقصود این بوده است که از آن حق رجوع نشود و یا بدون رضایت کشور ثالث جرح و تعدیل نشود،

طرفهای معاهده نمی توانند از آن حق رجوع و یا در آن جرح و تعديل نمایند.

۴۸ ماده

قواعدی در معاهده که براساس عرف بین المللی برای کشور ثالث الزام آور می شوند

هیچکدام از ترتیبات مواد ۳۴ تا ۴۷ مانع از آن نیست که یک قاعدة مندرج در یک معاهده که به عنوان یک قاعدة عرفی در حقوق بین الملل شناخته شده است، برای کشوری ثالث الزام آور گردد.

بخش چهار اصلاح و جرح و تعديل معاهدات

۴۹ ماده

قاعدة کلی مربوط به اصلاح معاهدات

یک معاهده با موافقت طرفهای معاهده قابل اصلاح می باشد. جز در مواردی که معاهده ترتیب دیگری را معین کرده باشد، قواعد بخش دوم در خصوص چنین موافقتی مجری خواهد بود.

۵۰ ماده

اصلاح معاهدات چندجانبه

۱. جز در مواردی که معاهده ترتیب دیگری را معین نموده باشد. اصلاح معاهدات چندجانبه تابع مقررات بندهای زیر است.
۲. هر نوع پیشنهاد اصلاح معاهده چند جانبه بین تمامی طرفهای معاهده باید به همه کشورهای متعاهد ابلاغ شود و هر کدام از آنها حق خواهد داشت در امور زیر شرکت کند:
 - الف. اتخاذ تصمیم در خصوص اقدامی که می باید در ارتباط با آن پیشنهاد صورت گیرد؛

- ب. مذاکره و انعقاد هر نوع موافقتنامه‌ای برای اصلاح معاهده.
۳. هر کشوری که حق الحاق به معاهده‌ای را داشته باشد، حق الحاق به معاهده اصلاح شده را نیز خواهد داشت.
۴. موافقتنامه مربوط به اصلاح، کشوری را که قبلاً طرف معاهده بوده ولی به موافقتنامه مزبور ملحق نمی‌شود، متعهد نمی‌کند.
- بند «ب» ماده ۳۰ در مورد اینچنین کشوری مجری خواهد بود.
۵. هر کشوری که پس از لازم‌الاجرا شدن موافقتنامه اصلاحی، به معاهده ملحق شود، در صورتیکه قصدی خلاف آن اظهار نکند:
- الف. طرف معاهده اصلاح شده محسوب خواهد شد؛ و
 - ب. در قبال هر طرف معاهده‌ای که تعهدی در قبال موافقتنامه اصلاحی ندارد، طرف معاهده اصلاح نشده محسوب خواهد شد.

۴۱ موافقتنامه‌های جرح و تعديل معاهدات چندجانبه

که فقط بین بعضی از طرفها منعقد می‌گردد.

۱. دو یا چند طرف یک معاهده چندجانبه فقط در صورتی می‌توانند موافقتنامه‌ای برای جرح و تعديل معاهده بین خود منعقد کنند که:
- الف. امکان چنین جرح و تعديلی توسط معاهده پیش‌بینی شده باشد؛ یا
 - ب. معاهده، جرح و تعديل مزبور را منع ننموده باشد مشروط بر اینکه:
- (۱) جرح و تعديل تأثیری در استفاده از حقوق سایر طرفهای معاهده، طبق معاهده، یا در انجام تعهدات آنان نداشته باشد؛ و
 - (۲) جرح و تعديل مزبور به ترتیباتی از معاهده مربوط نشود که تخلف از آنها با اجرای مؤثر موضوع و هدف معاهده در کلیت آن، مباینت داشته باشد.
۲. درخصوص مورد مشمول بند ۱ «الف»، جز در مواردی که معاهده ترتیب دیگری را مقرر نماید، طرفهای مورد بحث باید قصد خود

مبنی بر انعقاد موافقتنامه و همچنین جرح و تعديلات ناشی ازموافقتنامه را به سایر طرفهای معاهدہ ابلاغ نمایند.

بخش پنجم

ب) اعتباری، فسخ و تعلیق اجرای معاهدات

فصل اوّل: ترتیبات کلی

۴۲

اعتبار و ادامه نفوذ معاهدات

۱. اعتبار یک معاہدہ یک کشور به التزام در مقابل یک معاہدہ تنها از طریق اعمال عهدنامه حاضر قابل اعتراض می باشد.
۲. فسخ یا رد یک معاہدہ، یا خروج یک طرف از آن تنها براساس اعمال مقررات همان معاہدہ یا عهدنامه حاضر صورت می گیرد. همین قاعده در مورد تعلیق اجرای یک معاہدہ مجری است.

۴۳

تعهدات ناشی از حقوق بین الملل و مستقل از یک معاہدہ

ب) اعتباری، فسخ، یا رد یک معاہدہ و نیز خروج یکی از طرفهای معاہدہ یا تعلیق اجرای آن که ناشی از اعمال عهدنامه حاضر یا مقررات خود معاہدہ باشد، به هیچوجه تأثیری در وظیفه یک کشور در انجام تعهدات مندرج در معاہدہ که طبق حقوق بین الملل و مستقل از معاہدۀ مزبور ملزم به رعایت آنها است، نخواهد داشت.

۴۴

تفکیک پذیری مقررات معاہدۀ

۱. هر طرف می تواند حق خود را دایر بر رده، یا خروج از یک معاہدۀ، یا تعلیق اجرای آن که ناشی از مقررات معاہدۀ یا مادۀ ۵۶ عهدنامه حاضر باشد، تنها درخصوص تمامی معاہدۀ اعمال کند مگر

آنکه معاہده مزبور ترتیب دیگری را مقرر نماید یا طرفهای معاہده به نحو دیگری توافق کنند.

۲. استناد به مبنای بی اعتباری، فسخ، یا خروج از یک معاہده و یا تعليق اجرای آن که طبق عهدنامه حاضر پذیرفته شده باشد، جز در شرایط پیش‌بینی شده در بندهای ذیل یا ماده ۶۰، فقط می‌تواند نسبت به تمامی معاہده انجام گیرد.

۳. اگر مبنای مورد بحث فقط به مواد مشخصی مرتبط باشد، تنها درخصوص همان مواد می‌توان به آن استناد کرد منوط به اینکه:
الف. مواد مزبور از حیث اجرا از بقیة معاہده قابل تفکیک باشند؛

ب. از معاہده بتوان استنباط کرد یا به نحو دیگری ثابت شود که پذیرش مواد مورد بحث مبنای اساسی رضایت طرف یا طرفهای دیگر به التزام نسبت به کل معاہده نبوده است؛ و

ج. ادامه اجرای بقیة ترقیات معاہده غیر عادلانه نباشد.
۴. در موارد مشمول مواد ۴۹ و ۵۰، کشوری که حق استناد به تقلب یا ارتشاء را دارد می‌تواند حق مزبور را چه نسبت به تمامی معاہده و چه با در نظر گرفته بند ۳ نسبت به تنها بعضی از مواد مشخص اعمال کند.

۵. در موارد مشمول مواد ۵۱، ۵۲ و ۵۳، تفکیک مقررات معاہده مجاز نیست.

ماده ۴۵

از دست دادن حق استناد به مبنای بی اعتباری، فسخ،
یا خروج از یک معاہده یا تعليق اجرای آن

یک کشور نمی‌تواند بر مبنایی برای بی اعتباری، فسخ، یا خروج از یک معاہده، یا تعليق اجرای آن، بموجب مواد ۴۶ تا ۵۰ یا مواد ۶۰ و ۶۲ استناد نماید اگرپس از آگاهی از واقعیات:
الف. صریحاً قبول کرده باشد که، حسب مورد، معاہده معتبر یا لازم الاجرا بوده و اجرای آن می‌تواند ادامه یابد؛ یا

ب. به دلیل نحوه رفتارش باید آن کشور را، حسب مورد، موافق با اعتبار یا ادامه نفوذ یا اجرای معاهده، محسوب داشت.

فصل دوم: بی اعتباری معاهدات

۴۶ ماده

مقررات حقوق داخلی درخصوص صلاحیت انعقاد معاهدات

۱. یک کشور نمی تواند با تکیه بر این واقعیت که اعلام رضایت وی به التزام در قبال یک معاهده تجاوزی نسبت به مقررات حقوق داخلی وی درخصوص صلاحیت انعقاد معاهدات بوده است، به بی اعتباری رضایت خود استناد نماید مگر آنکه تجاوز مزبور بیاز بوده و به قاعده ای از حقوق داخلی مربوط شود که دارای اهمیت اساسی است.
۲. تجاوز وقتی بارز است که بر کشوری که طبق روایة معمول و محسن نیت در این مورد عمل کرده است، بطور عینی روشن باشد.

۴۷ ماده

محدودیتهای خاص در اختیارات لازم برای اعلام رضایت یک کشور

- اگر اختیار یک نماینده برای اعلام رضایت یک کشور به التزام در قبال معاهده ای معین موضوع محدودیت خاص واقع شود، عدم رعایت این محدودیت توسط نماینده مزبور نمی تواند به عنوان بی اعتباری رضایت ابراز شده مورد استناد واقع شود مگر آنکه پیش از اعلام رضایت، این محدودیت به آگاهی دیگر دولتهای طرف مذکوره رسیده باشد.

۴۸ ماده

اشتباه

۱. در صورتیکه اشتباه به واقعیت یا وضعیتی مربوط باشد که به تصویر یک کشور در زمان انعقاد معاهده موجود بوده است و این امر مبنای اساسی رضایت وی به التزام نسبت به معاهده را تشکیل داده باشد، آن کشور می تواند به عنوان بی اعتبار بودن رضایت خود به التزام نسبت به معاهده، به اشتباه استناد کند.

۲. چنانچه کشور مزبور با رفتار خود به بروز اشتباه کمک کرده باشد یا اوضاع و احوال به گونه‌ای باشد که وی می‌باید از امکان اشتباه آگاه می‌بود، بنده ۱ ناظر بر موضوع نخواهد بود.

۳. اشتباهی که منحصرآ مربوط به عبارات متن معاهده می‌شود، تأثیری در اعتبار آن ندارد و در آن صورت مفاداً ماده ۷۹ حاکم خواهد بود.

۴۹ ماده

تقلب

هرگاه کشوری بر اثر رفتار متقلبانه کشور دیگر طرف مذاکره معاهده‌ای منعقد سازد، می‌تواند به عنوان بی‌اعتبار بودن رضایت خود به التزام در قبال معاهده به تقلب استناد نماید.

۵۰ ماده

ارتشای^۱ نماینده یک کشور

هرگاه اعلام رضایت کشوری به التزام در قبال یک معاهده از طریق رشوه به نماینده وی، خواه بطور مستقیم یا بطور غیر مستقیم و توسط یک کشور دیگر طرف مذاکره، تحصیل شده باشد، کشور مزبور می‌تواند به عنوان بی‌اعتبار بودن رضایت خود به التزام در قبال معاهده، به ارتشاء استناد نماید.

۵۱ ماده

اجبار نماینده یک کشور

اگر اعلام رضایت یک کشور به التزام در قبال یک معاهده بر اثر اجبار نماینده آن کشور از طریق اقدامات یا تهدیدات علیه او تحصیل شده باشد دارای هیچ‌گونه اثر حقوقی نیست.

۵۲ ماده

اجبار یک کشور بوسیله تهدید یا اعمال زور

معاهده‌ای که انعقاد آن بوسیله تهدید یا اعمال زور و در نقص

1. corruption

اصول حقوق بین الملل مندرج در منشور ملل متحده تحصیل شده باشد، باطل خواهد بود.

۵۳ ماده

معاهدات متعارض با یک قاعدة آمرة حقوق بین الملل عام (قواعد آمرة)^۱

معاهده‌ای که در زمان انعقاد با یک قاعدة آمرة حقوق بین الملل عام در تعارض باشد، باطل است. بمنظور عهدهنامه حاضر، قاعدة آمرة حقوق بین الملل عام قاعده‌ای است که بوسیله اجماع جامعه بین المللی کشورها به عنوان قاعده‌ای تخلف ناپذیر که تنها توسط یک قاعدة بعدی حقوق بین الملل عام با همان ویژگی قابل تعديل می‌باشد، پذیرفته و به رسمیت شناخته شده است.

فصل سوم: فسخ و تعلیق اجرای معاهدات

۵۴ ماده

فسخ یک معاهده یا خروج از آن بمحض مقررات معاهده یا با رضایت طرفهای معاهده

فسخ معاهده یا خروج یک طرف از آن به طرق ذیل ممکن خواهد بود:

- الف. بمحض مقررات معاهده؛ یا
- ب. در هر زمان، با رضایت کلیه طرفها پس از مشاوره با دیگر کشورهای معاهده.

۵۵ ماده

کاهش تعداد کشورهای طرف یک معاهده چندجانبه به کمتر از تعداد لازم جهت لازم الاجرا شدن آن

جز در مواردی که معاهده ترتیب دیگری را مقرر نماید، یک معاهده چندجانبه تنها به این دلیل که تعداد طرفهای آن به کمتر از

1. jus cogens.

تعدادی که برای لازم الاجرا شدن آن ضرورت دارد، تقلیل یافته است،
خاتمه نمی یابد.

۵۶ ماده

رَدْ یا خروج از معاہده‌ای که حاوی مقرراتی
در خصوص فسخ، رَدْ یا خروج از آن نیست

۱. معاہده‌ای که در آن مقررات مربوط به فسخ وجود ندارد و رَدْ
یا خروج از آن پیش‌بینی نشده است، قابل رَدْ نیست و نمی‌توان از آن
خارج شد مگرآنکه:

الف. مسلم شود که طرفهای معاہده قصد داشته‌اند امکان رَدْ یا
خروج از آن را پذیرند؛ یا

ب. ماهیت معاہده به گونه‌ای باشد که بتوان حق رَدْ یا خروج
از آن را استنباط کرد.

۲. قصد رَدْ معاہده یا خروج از آن طبق بند ۱، باید لااقل دوازده
ماه پیش از رَدْ یا خروج ابلاغ شود.

۵۷ ماده

تعليق اجرای یک معاهده طبق مقررات معاهده
یا بموجب رضایت طرفهای آن

اجرای یک معاهده را در قبال همه طرفهای معاہده یا یک طرف
خاص معاهده می‌توان در موارد ذیل متعلق کرد:

الف. طبق مقررات خود معاہده؛ یا

ب. در هر زمان، با رضایت کلیه طرفهای معاہده پس از مشاوره
با دیگر کشورهای متعاهد.

۵۸ ماده

تعليق اجرای یک معاهده چند جانبه
بموجب توافق فقط بعضی از طرفهای معاہده

۱. دو یا چند طرف یک معاهده چند جانبه می‌توانند
موافقنامه‌ای منعقد ساخته و اجرای مقررات عهدنامه را موقتاً و تنها بین
خود به حال تعليق درآورند اگر:

الف. امکان چنین تعلیقی در خود معاہده پیش‌بینی شده باشد؛

یا

ب. تعلیق مورد بحث بموجب معاہده ممنوع نگردیده باشد،
مشروط براینکه:

(۱) تعلیق اجرای معاہده به استفاده حقوق دیگر طرفهای
معاہده، طبق معاہده، آسیب نرسانده و مانع از انجام تعهدات آنان
نگردد؛ و

(۲) با موضوع و هدف معاہده مبایت نداشته باشد.

۲. در موارد مشمول بند ۱ «الف»، چنانچه معاہده ترتیب
دیگری معین نکرده باشد، طرفهای مورد بحث باید دیگر طرفهای معاہده
را از قصد خود مبنی بر انعقاد موافقتنامه و از آن دسته از مقررات معاہده
که قصد تعلیق اجرای آنها را دارند مطلع نمایند.

۵۹ ماده

فسخ یا تعلیق تلویحی اجرای یک معاہده
به سبب انعقاد معاہدة مؤخر

۱. وقتی که کلیه طرفهای یک معاہده به انعقاد معاہدة مؤخری
در خصوص موضوع واحد مبادرت منی ورزند، معاہدة مقتم فسخ شده
محسوب خواهد شد اگر:

الف. از معاہدة مؤخر استنباط شود یا به نحو دیگری مسلم شود
که قصد طرفها این بوده است که موضوع تابع مقررات معاہدة مؤخر باشد؛

یا

ب. مقررات معاہدة مؤخر به گونه‌ای با مقررات معاہدة مقتم
غیرقابل انطباق باشد که اجرای همزمان هر دو معاہده غیرممکن باشد.

۲. اگر از مفاد معاہدة مؤخر استنباط شود، یا به نحو دیگری
ثابت شود که قصد دول متعاهد تنها تعلیق معاہدة مقتم بوده است، فقط
اجرای معاہدة مزبور متعلق تلقی خواهد گردید.

فسخ یک معاهده با تعلیق اجرای آن در نتیجه نقض

۱. نقض اساسی یک معاهده دو جانبه از سوی یکی از طرفین، طرف دیگر معاهده را مجاز می‌دارد تا به نقض مزبور به عنوان مبنای فسخ، یا تعلیق کامل یا بخشی از آن استناد نماید.
۲. نقض اساسی یک معاهده چندجانبه توسط یکی از طرفهای

معاهده:

- الف. به دیگر طرفهای معاهده حق می‌دهد تا با موافقت جمعی به تعلیق اجرای تمام یا بخشی از معاهده اقدام کنند، و یا نسبت به فسخ آن:
- (۱) خواه در روابط بین خود از سوئی و کشور متخلّف از سوی دیگر؛ و یا
 - (۲) در روابط بین تمامی کشورهای امضاء کننده

مبادرت نمایند؛

- ب. به طرفی که بویژه از نقض معاهده زیان دیده است حق می‌دهد تا با استناد به آن، تمام یا بخشی از اجرای معاهده را در روابط بین خود و کشور متخلّف به حال تعلیق درآورد؛

- ج. به هر یک از طرفهای معاهده به استثنای کشور متخلّف حق می‌دهد تا با استناد به آن، اجرای تمام یا بخشی از معاهده را در ارتباط با خود متعلق نماید، به شرط آنکه ماهیّت معاهده به گونه‌ای باشد که نقض اساسی مقررات آن توسط یک طرف، وضعیت هر کدام از طرفهای دیگر را در اجرای بعدی تعهدات وی که از معاهده ناشی می‌شوند، از پایه دگرگون سازد.

۳. بمنظور ماده حاضر، نقض اساسی یک معاهده تشکیل می‌شود از:

- الف. اعراض از معاهده به طریقی که مورد تأیید عهدنامه حاضر نباشد؛ یا

- ب. تخلّف از مقرراتی که برای تحقق موضوع یا هدف معاهده اساسی باشد.

۴. بندهای اخیر به اعتبار هیچیک از مقررات معاهده که در صورت نقض معاهده نیز مجری خواهند بود، آسیب نمی رسانند.
۵. بندهای ۱ تا ۳ فوق، بر مقررات مربوط به حمایت از افراد انسان که در معاهداتی که جنبه بشر دوستانه دارند گنجانیده می شود، خصوصاً مقرراتی که ناظر بر منع اقدامات تلافی جویانه علیه اشخاص مورد حمایت معاهدات مذبور است، جاری نمی باشند.

۶۱ ماده

- حدوث شرایطی که اجرای معاهده را غیرممکن می کنند**
۱. اگر عدم امکان اجرای معاهده ناشی از محویا انعدام دائمی موضوعی باشد که برای اجرای معاهده اجتناب ناپذیر باشد، هر طرف معاهده می تواند به عدم امکان اجرای معاهده به عنوان مبنای فسخ معاهده یا خروج از آن استناد نماید. چنانچه عدم امکان اجرا موقت باشد، تنها می توان برای تعلیق اجرای معاهده به آن استناد کرد.
 ۲. عدم امکان اجرای معاهده نمی تواند به عنوان مبنای فسخ یا خروج از یک معاهده و یا تعلیق اجرای آن مورد استناد یک طرف قرار گیرد هرگاه عدم امکان، خود ناشی از نقض تعهدات معاهده یا نقض هر تعهد دیگر بین المللی در قبال طرفهای دیگر معاهده، از سوی طرف مختلف باشد.

۶۲ ماده

تفییر اساسی اوضاع و احوال

۱. تغییر اساسی در اوضاع و احوال موجود در زمان انعقاد معاهده که حدوث آن توسط طرفهای معاهده پیش بینی نشده باشد، نمی تواند به عنوان مبنای فسخ یا خروج از معاهده مورد استناد قرار گیرد مگر آنکه:
 - الف. وجود اوضاع و احوال مذبور مبنای اساسی رضایت طرفهای معاهده به التزام نسبت به معاهده باشد؛ و
 - ب. اثر این تغییر، دگرگونی اساسی در ابعاد تعهداتی باشد که بموجب معاهده هنوز می باید اجرا شوند.
۲. در موارد ذیل، تغییر اساسی اوضاع و احوال نمی تواند به

عنوان مبنای فسخ یا خروج از معاہده مورد استناد واقع شود:

الف. اگر معاہده‌ای باشد که مرز را تعیین می‌نماید، یا

ب. اگر تغییر اساسی ناشی از نقض تعهدات معاہده، یا نقض

هر تعهد دیگر بین المللی در قبال طرفهای دیگر معاہده، از سوی طرفی

باشد که به آن تغییر استناد می‌کند.

۳. اگر بموجب یکی از بندهای اخیر الذکر، یکی از طرفهای

معاهده حق داشته باشد که به تغییر اساسی اوضاع و احوال به عنوان

مبنای فسخ یا خروج از معاہده استناد نماید، مضافاً حق خواهد داشت تا

به آن تغییر به عنوان مبنای تعلیق اجرای معاہده نیز استناد کند.

۶۳

قطع روابط دیپلماتیک یا کنسولی

جز درمواردی که وجود روابط دیپلماتیک یا کنسولی برای

اجراهی معاہده اجتناب ناپذیر باشد، قطع روابط دیپلماتیک یا کنسولی

بین طرفهای معاہده تأثیری در روابط حقوقی آنها که بموجب معاہده

برقرار شده است، نمی‌گذارد.

۶۴

تأسیس یک قاعدة آمرة جدید حقوق بین الملل عام (قواعد آمرة)

اگر یک قاعدة آمرة جدید حقوق بین الملل عام تأسیس گردد، هر

معاهده موجودی که در تعارض با قاعدة مزبور باشد، باطل و منفسخ

می‌گردد.

فصل چهارم: روشهای

۶۵

روشی که باید در موارد بی‌اعتباری، فسخ، یا خروج از یک معاہده

و یا تعلیق آن تبعیت گردد.

۱. طرفی که براساس مقررات عهدنامه حاضر به عیبی در اعلام

قصد خود دایر بر التزام نسبت به یک معاہده، یا به مبنای دیگری برای

نفی اعتبار معاهده استناد کند تا آن را فسخ نماید، یا خروج خود از آن را اعلام داشته و یا اجرایش را معلق گرداند، باید دیگر طرفهای معاهده را از اذاعایش آگاه کند. در این اخطار، اقداماتی که به پیشنهاد وی می‌باید انجام گیرد و دلایل آنها باید مشخص گرددند.

۲. اگر پس از اتفاقی مهلتی که به استثنای موارد فوری خاص کمتر از سه ماه از زمان دریافت اخطار مزبور نخواهد بود، هیچیک از طرفهای معاهده اعتراضی نکند، طرفی که اقدام به اخطار کرده است می‌تواند به نحوی که در ماده ۶۷ مقرر شده در مورد عمل به پیشنهاد انتش اقدام نماید.

۳. اگر از جانب دیگر هریک از طرفهای معاهده اعتراضی مطرح سازد، طرفهای معاهده باید با توشیل به طرق مذکور در ماده ۳۳ منشور ملل متحده، راه حلی را جستجو نمایند.

۴. هیچیک از بندهای اخیر در حقوق یا تعهدات طرفهای معاهده که ناشی از مقررات لازم لاجرانی باشد که آنها را درخصوص حل و فصل اختلافاتشان متعهد می‌کند، تأثیری نخواهد داشت.

۵. با حفظ مفاد ماده ۴۵، اینکه کشوری اخطار مورد اشاره در بند ۱ را ارسال نکرده باشد مانع از این نیست که در پاسخ به طرف دیگری که خواستار اجرای معاهده یا مدعی نقض آن است، به اخطار مزبور مبادرت نماید.

۶۶ ماده

روشهای حل و فصل قضائی، داوری و سازش

اگر، بمحض بند ۳ ماده ۶۵، پس از دوازده ماه از تاریخ اعلام اعتراض هیچ راه حلی یافته نشده باشد، از روشهای ذیل پیروی خواهد شد:

الف. هر طرف اختلاف در رابطه با اجرا یا تفسیر مواد ۵۳ یا ۶۴ می‌تواند بمحض دادخواست کتبی، دعوی را بمنظور اتخاذ تصمیم در دیوان بین المللی دادگستری مطرح نماید مگر آنکه طرفهای اختلاف با رضایت مشترک توافق نمایند که آن را به داوری ارجاع کنند؛

ب. هر طرف اختلاف در رابطه با اجرا یا تفسیر یکی دیگر از مواد بخش پنجم عهدنامه حاضر، می‌تواند با تسلیم تقاضائی در این خصوص به دیرکل سازمان ملل متحده، روشی را که در ضمیمه عهدنامه حاضر پیش‌بینی شده است، تعقیب کند.

۶۷ ماده

اسناد اعلام بی اعتباری، فسخ، یا خروج از یک معاهده
یا تعليق اجرای آن

۱. اخطار مقرر در بند ۱ ماده ۶۵ باید کتبی باشد.

۲. هر اقدامی جهت اعلام بی اعتباری، فسخ، یا خروج از یک معاهده، یا تعليق اجرای آن طبق مقررات آن معاهده یا مفاد بندهای ۲ یا ۳ ماده ۶۵، باید از طریق سندی صورت گیرد که به دیگر طرفها منعکس شده باشد. اگر سند مزبور بوسیله رئیس کشور، رئیس دولت، یا وزیر امور خارجه امضاء نشده باشد، ممکن است از نماینده کشور ارسال کننده سند دعوت شود تا [سند] تأم الاختیار بودن خود را ارائه نماید.

۶۸ ماده

استرداد اخطارها و اسناد مقرر در مواد ۶۵ و ۶۷

اخطار یا سندی که در ماده ۶۵ و ۶۷ پیش‌بینی شده است، در هر زمان پیش از تاریخ نفوذ آن قابل استرداد می‌باشد.

فصل پنجم: آثار بی اعتباری، فسخ یا تعليق اجرای یک معاهده

۶۹ ماده

آثار بی اعتباری یک معاهده

۱. معاهده‌ای که عدم اعتبار آن بموجب عهدنامه حاضر محقق شده است، باطل می‌باشد. مقررات یک معاهده باطل اعتبار حقوقی ندارد.

۲. معهدا در صورتیکه با تکیه بر چنان معاهده‌ای، آعمالی صورت گرفته باشد:

الف. هر طرف می تواند از طرف دیگر معاہده بخواهد تا آنجا که ممکن است در روابط متقابل خود وضع را به گونه ای که در غیاب اعمال مذبور وجود می داشت، اعاده نماید؛

ب. اعمالی که بر اساس حسن نیت و قبل از آنکه بی اعتباری معاہده مورد استناد واقع شود انجام گرفته است، به صرف بی اعتباری معاہده مشروعيت خود را از دست نمی دهد.

۳. در موارد مشمول مواد ۴۹، ۵۰، ۵۱ یا ۵۲، نسبت به طرفی که اعمال تقلب، ارتشهای یا اجبار قابل انتساب به وی می باشد، بند ۲ فوق مجری نخواهد بود.

۴. در صورت بی اعتباری رضایت یک کشور مشخص به التزام نسبت به یک معاہده چندجانبه، مقررات اخیرالذکر در روابط، فیما بین آن کشور با دیگر طرفهای معاہdem مجری خواهد بود.

۷۰ ماده

آثار فسخ یک معاہده

۱. جز در مواردی که معاہده ترتیب دیگری را مقرر نماید، یا طرفهای معاہده به نحو دیگری توافق کنند، فسخ یک معاہده بموجب مقررات آن یا طبق عهدهنامه حاضر:

الف. طرفهای معاہده را از تعهد ادامه اجرای آن معاف می نماید؛

ب. اثری بر حقوق، تکالیف، یا وضعیت حقوقی طرفهای معاہده که به دلیل اجرای معاہده و قبل از فسخ آن ایجاد شده باشد، نخواهد داشت.

۲. وقتی که کشوری معاہده چندجانبه ای را رد می کند یا خروج خود را از آن اعلام می دارد، بند ۱ در روابط بین آن کشور و هر یک از طرفهای دیگر معاہده، از تاریخ نفوذ آن رد یا خروج، مجری خواهد بود.

۷۱ ماده

آثار بی اعتباری معاهده‌ای که

با یک قاعدة آمرة حقوق بین الملل عام در تعارض است.

۱. در مورد معاهده‌ای که طبق ماده ۵۳ باطل باشد، طرفهای

معاهده مکلفند:

الف. تا آنجا که ممکن است نتایج هر اقدامی را که با تکیه بر مقررات معاهده صورت گرفته و در تعارض با قاعدة آمرة حقوق بین الملل عام باشد از بین ببرند؛ و

ب. روابط متقابل فیما بین را با قاعدة آمرة حقوق بین الملل عام انطباق دهنند.

۲. در مورد معاهده‌ای که طبق ماده ۶۴ باطل و منفسخ می‌گردد، انساخ مزبور

الف. طرفهای معاهده را از تعهد ادامه اجرای آن معاف می‌نماید؛

ب. اثرباری بر حقوق، تکالیف، یا وضعیت حقوقی طرفهای معاهده که به دلیل اجرای معاهده و قبل از انساخ ایجاد شده باشد، نخواهد داشت. معهداً از تاریخ انساخ به بعد، حقوق، تعهدات یا وضعیت حقوقی مزبور تا حدی حفظ خواهد شد که حفظ آنها بنفسه با قاعدة آمرة جدید حقوق بین الملل عام تعارض نداشته باشد.

۷۲ ماده

آثار تعلیق اجرای یک معاهده

۱. جز در مواردی که معاهده ترتیب دیگری مقرر نماید یا طرفهای معاهده به نحو دیگری توافق کنند، تعلیق اجرای معاهده براساس مقررات آن یا بموجب عهده‌نامه حاضر:

الف. آن دسته از طرفهای معاهده را که بین آنها اجرای معاهده معلق شده است، در دوره تعلیق از تعهد اجرای معاهده در روابط متقابل معاف می‌نماید؛

ب. اضافه بر آن، تأثیری در روابط حقوقی موجود بین طرفهای

معاهده که بموجب معاهده بین آنها ایجاد شده است، نخواهد داشت.
۲. در دوره تعلیق، طرفهای معاهده باید از انجام اقداماتی که
مانع از سرگیری اجرای معاهده می شود، استنکاف ورزند.

بخش ششم: مقررات متفرقه

۷۳ ماده

موارد جانشینی دولتها^۱، مسئولیت دولت با شروع روابط خصمانه
مقررات عهdename حاضر به هیچ مسئله‌ای که ممکن است ذر
ارتباط با یک معاهده از حیث جانشینی دولتها، یا به دلیل مسئولیت
بین المللی یک دولت، یا به علت شروع روابط خصمانه بین کشورها
مطرح شود، نمی‌پردازد.

۷۴ ماده

روابط دیپلماتیک و کنسولی و انعقاد معاهدات

قطع روابط دیپلماتیک یا کنسولی یا عدم وجود اینگونه روابط
بین دو یا چند کشور، مانع از انعقاد معاهده بین آن کشورها نمی‌گردد.
انعقاد یک معاهده فی نفسه تأثیری در وضعیت مربوط به روابط
دیپلماتیک یا کنسولی ندارد.

۷۵ ماده

وضع یک کشور مجاور

تعهداتی که در اوتباط با یک معاهده ممکن است برای یک
کشور مجاور به سبب اقداماتی ایجاد گردند که منطبق با منشور
ملل متحده در قبال تجاوز آن کشور صورت می‌گیرند، متأثر از مقررات
عهdename حاضر نخواهند بود.

۱. کلمه state در متن معاهده به کلمه «کشور» و در ماده فوق، در دو مورد، بر حسب اقتضا
به کلمه «دولت» ترجمه شده است.

بخش هفتم

امناء^۱، اخطارها، تصحیحات و ثبت معاهدات

ماده ۷۶

امنای معاهدات

۱. تعیین امین برای معاهده ممکن است توسط کشورهای مذکوره کننده در خود معاهده یا به نحو دیگری صورت گیرد. امین می‌تواند یک یا چند کشور یا سازمان بین‌المللی، یا بالاترین مقام اداری آن سازمان باشد.

۲. وظایف امین معاهده خصوصیت بین‌المللی دارد، و امین موظف است در اجرای وظایف خود جانب بیطرفی را رعایت کند. بویژه این واقعیت که معاهده در بین بعضی از طرفهای لازم الاجرا نشده و یا اختلافی بین یک کشور با امین درخصوص اعمال وظایف او حاصل شده است، نباید در تعهد امین اثر بگذارد.

ماده ۷۷

وظایف امناء

۱. جز در مواردی که معاهده ترتیب دیگری مقرر کرده باشد یا کشورهای طرف معاهده به نحوی دیگر توافق نموده باشند، وظایف امین خصوصاً مشتمل است بر:

الف. نگاهداری متن اصلی معاهده و اسناد مربوط به اختیارات تامه‌ای که به وی تحویل داده می‌شود؛

ب. تهیه نسخه‌های مصلائق از متن اصلی و تهیه متنون دیگری از معاهده به زبانهای اضافی دیگر مورد لزوم معاهده و انعکاس آنها به طرفهای معاهده و به کشورهایی که حق دارند به معاهده ملحق شوند؛

1. depositary

ج. دریافت کلیة امضاءهای معاهده، وصول و نگاهداری تمامی اسناد، اخطارها و مکاتبات مربوط به معاهده؛

د. بررسی صحت امضاء یا صحت هرگونه سند، اخطار یا مکاتبه مربوط به معاهده و در صورت لزوم، جلب توجه کشور مورد نظر به موضوع؛
ه. مطلع ساختن طرفهای معاهده و کشورهایی که حق الحاق به معاهده را دارند از اقدامات، اخطارها و مکاتبات مربوط به معاهده؛
و. مطلع ساختن کشورهایی که حق الحاق به معاهده را دارند از اینکه امضاءها یا اسناد تنفیذ، قبولي، تأييد یا الحاق به تعدادی که برای لازم الاجرا شدن معاهده مورد احتياج است واصل یا تحويل داده شده است؛

ز. ثبت معاهده در دبیرخانه سازمان ملل متحده؛

ح. انجام وظایفى که در دیگر مقررات عهدنامه حاضر معین گردیده است.

۲. در صورتیکه اختلاف نظری بین یک کشور و امين در خصوص انجام وظایف امين ظهرور کند، امين باید مسئله را به اطلاع کشورهای امضاء کننده و کشورهای متعاهد و یا در صورت لزوم به آگاهی ارگان صلاحیتدار سازمان بین المللی مربوطه برساند.

ماده ۷۸

اخطارها و مکاتبات

جز در مواردی که معاهده یا عهدنامه حاضر ترتیب دیگری مقرر نماید، هر اخطار یا مکاتبه‌ای که بموجب عهدنامه حاضر توسط یک کشور انجام می‌گیرد:

الف. در صورتیکه امينی وجود نداشته باشد، مستقیماً به کشور مخاطب، و در صورت وجود امين، مستقیماً به وي منعکس خواهد شد؛
ب. تنها در صورتی توسط کشور مورد بحث ابلاغ شده محسوب خواهد شد که توسط کشور مخاطب و یا در موارد مقتضی توسط امين دریافت شده باشد؛

ج. در صورت انعکاس به امين، فقط از زمانی ابلاغ شده به

می رسد که حسب توافق کشورهای امضاء کننده و کشورهای متعاهد باید تصحیح شود، اعمال خواهد شد.

۴. متن تصحیح شده از همان ابتدا جانشین متن ناقص خواهد شد مگر آنکه کشورهای امضاء کننده و دول متعاهد به نحو دیگری تصمیم بگیرند.

۵. اصلاح متن معاہده‌ای که به ثبت رسیده است، به دیرخانه سازمان ملل متحده اعلام خواهد شد.

۶. اگر اشتباهی در نسخه مصدق یک معاہده دیده شود، امین صورتجلسه‌ای درخصوص اصلاح آن تنظیم کرده و رونوشتی از آن را جهت کشورهای امضاء کننده و برای کشورهای متعاهد ارسال می‌نماید.

۸۰ ماده

ثبت و انتشار معاہدات

۱. معاہدات پس از لازم الاجرا شدن به دیرخانه سازمان ملل متحدد ارسال می‌گردند تا حسب مورد، ثبت دیرخانه، بایگانی، یا ثبت در سوابق شده و منتشر گردند.
۲. انتصاب امین او را مجاز به انجام اقدامات مقرر در بند اخیر می‌نماید.

بخش هشتم

مقررات نهائی

۸۱ ماده

امضاء

عهداً نامه حاضر جهت امضا کلیه کشورهای عضو سازمان ملل متحدد یا نمایندگیهای تخصصی یا آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، و نیز جهت هر طرف ملحق شده به اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری و یا هر کشور دیگر که توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحدد برای الحاق به عهداً نامه دعوت گردیده است به نحو زیر مفتوح می‌باشد: تا تاریخ ۳۰

کشور مخاطب تلقی خواهد شد که کشور مذبور اطلاع مقرر دریند ۱ «ه» از ماده ۷۷ را توسط امین دریافت نماید.

ماده ۷۹

تصحیح اشتباهات متون یا نسخه‌های مصدق معاهدات

۱. چنانچه پس از تأیید اعتبار متن یک معاهده کشورهای ا盟اء کننده و کشورهای متعاهد توافق نمایند که متن معاهده حاوی اشتباهی است، تصحیح آن به یکی از طرق مشروحة زیر انجام خواهد گرفت مگر آنکه دول مذبور تصمیم دیگری را برای تصحیح اشتباه اتخاذ نمایند:

الف. از طریق انعکاس اصلاح مقتضی در متن و پاراف اصلاح بوسیله نمایندگان مختار؛

ب. از طریق تهیه یا مبادله سند یا اسنادی که در آنها متن تصحیحی مورد توافق منعکس شده است؛ یا

ج. از طریق تهیه یک متن کامل تصحیح شده طبق روشی که در خصوص متن اصلی رعایت شده است.

۲. هنگامی که برای معاهده امینی در نظر گرفته شده باشد، وی اشتباه و پیشنهاد اصلاح آن را به کشورهای ا盟اء کننده و کشورهای متعاهد اطلاع خواهد داد و مهلتی را که ظرف آن اعتراض به پیشنهادات اصلاحی میسر است، تعیین خواهد نمود. در صورتیکه پس از انقضای مهلت:

الف. هیچ اعتراضی صورت نگرفته باشد امین، متن را اصلاح و آن را پاراف خواهد نمود و سپس صورت جلسه اصلاح متن را تنظیم و رونوشتی از آن را جهت طرفهای معاهده و برای کشورهایی که حق الحاق به آن را دارند، ارسال خواهد کرد؛

ب. چنانچه اعتراضی صورت گرفته باشد، امین آن را به کشورهای ا盟اء کننده و به کشورهای متعاهد منعکس خواهد کرد.

۳. قواعد مندرج در بندهای ۱ و ۲ مضافاً در موردی که اعتبار متن به دو یا چند زیان تأیید شده و سپس در انطباق آنها نقصی به نظر

نومبر ۱۹۶۹ در وزارت فدرال امور خارجه جمهوری اتریش، و سپس تا ۳۰ آوریل ۱۹۷۰ در مقر سازمان ملل متحده در نیویورک.

ماده ۸۲

تنفيذ

عهدنامه حاضر مشروط به تنفيذ است. اسناد تنفيذ به ديركلن سازمان ملل متحده سپرده خواهد شد.

ماده ۸۳

الحاق

عهدنامه حاضر برای الحاق هر کشور متعلق به هر کدام از گروههای مذکور در ماده ۸۱ مفتوح خواهد بود. اسناد الحاق به ديركلن سازمان ملل متحده سپرده خواهد شد.

ماده ۸۴

لازم الاجرا شدن

۱. عهدنامه حاضر در سی امين روز پیس از تاريخ سپردن سی و پنجمين سند تنفيذ يا الحاق، لازم الاجرا خواهد شد.

۲. عهدنامه حاضر برای هر کدام از کشورهایی که آن را پیس از سپردن سی و پنجمين سند تنفيذ يا الحاق، تنفيذ كنند يا به آن ملحق شوند، در سی امين روز پیس از سپردن سند تنفيذ يا الحاق، لازم الاجرا خواهد شد.

ماده ۸۵

متون معتبر

نسخه اصلی اين عهدنامه که متون انگلیسي، چيني، اسپانياتي، فرانسوی و روسي آن بطور يکسان معتبر هستند به ديركلن سازمان ملل متحده تحويل خواهد گردید.

نمایندگان تمام الاختيار امضاء كننده زير که از سوی دولتهای متبع خود به نحو مقتضى مجاز بوده اند، عهدنامه حاضر را امضاء وين، بیست و سوم ماه مه يکهزار و هصده و شصت و نه ميلادي نموده اند.

۱. همانطور که در قسمت «اشارة» گفتيم، اين شرط در ۲۷ ژانویه ۱۹۸۰ حاصل شده و عهدنامه قوت قانوني پيدا کرده است.

[عهدنامه در تاریخ بیست و سوم ماه مه یکهزار و نهصد و شصت و نه میلادی از جانب کشورهای زیر امضاء گردیده است: افغانستان، آرژانتین، باربادوس، بولیوی، بربادوس، کامبوج، شیلی، کلمبیا، کنگو (برازاویل)، کاستاریکا، اکوادور، فنلاند، غنا، گواتمالا، گویان، هندوراس، ایران، جامائیکا، کنیا، لیبریا، ماداگاسکار، مکزیک، مراکش، نپال، نیجریه، پرو، فیلیپین، سودان، ترینیداد و توباگو، اروگوئه، یوگسلاوی، و زامبیا].

ضمائیم

روش سازش — مربوط به بند «ب» ماده ۶۶ عهدنامه

۱. دبیرکل سازمان ملل متحده فهرستی از سازش‌دهنگان^۱ را که مرگ از حقوق‌دانان واجد صلاحیت باشد، تهیه و نگهداری خواهد نمود. بدین‌منظور، از هر کشور عضو سازمان ملل متحده یا طرف عهدنامه حاضر دعوت خواهد شد تا اسمای دو نفر سازش‌دهنده را پیشنهاد نماید. اسمای افرادی که بدین‌ نحو پیشنهاد می‌شوند فهرست موردنظر را تشکیل خواهد داد. مدت خدمت سازش‌دهنگان منجمله، مدت خدمت فردی که برای اشغال پستی که بطور اتفاقی بلا تصدی مانده است پیشنهاد می‌شود، پنج سال قابل تمدید خواهد بود. سازش‌دهنده‌ای که مدت خدمت او خاتمه یافته است، کار خود را در ارتباط با وظایفی که بموجب بند ذیل به وی محول شده ادامه خواهد داد.
۲. وقتی که تقاضائی طبق ماده ۶۶ به دبیرکل تسلیم

1. conciliators

می شود، دبیرکل اخلاف را در کمیسیون سازشی که به ترتیب زیر تشکیل یافته است، مطرح می نماید:
کشور یا کشورهایی که یک طرف اختلاف را تشکیل می دهند دوسازش دهنده را به ترتیب زیر انتخاب می نمایند:
الف. یک سازش دهنده تبعه کشور طرف اختلاف یا یکی از کشورهای طرف اختلاف که ممکن است از فهرست مذکور در بند ۱ انتخاب شود یا از خارج آن؛ و
ب. یک سازش دهنده که تبعه کشور طرف اختلاف یا کشورهای طرف اختلاف نبوده و می باید از فهرست مذکور انتخاب شود.

کشور یا کشورهایی که طرف دیگر اختلاف را تشکیل می دهند به همین ترتیب دو سازش دهنده را انتخاب می کنند.
چهار سازش دهنده منتخب طرفین باید در ظرف ۶۰ روز از تاریخی که دبیرکل سازمان ملل تقاضا را دریافت کرده است، منصوب شوند.

شصت روز پس از آخرین انتصاب، چهار سازش دهنده مزبور شخص پنجمی را از همان فهرست به عنوان رئیس برخواهند گردید.

اگر در مهلت مقرر برای انتصاب، رئیس یا یکی از سازش دهنگان منصوب نشده باشد، دبیرکل تا شصت روز پس از انقضای مهلت مزبور، به انتصاب اقدام خواهد کرد.
دبیرکل می تواند خواه یکی از اشخاص مندرج در فهرست و خواه یکی از اعضای کمیسیون حقوق بین الملل را به عنوان رئیس معین نماید. در صورت توافق طرفین اختلاف، هر کدام از مهلتها قابل تمدید می باشد.

هرگاه پُست یکی از سازش دهنگان خالی بماند انتصاب جانشین وی طبق همان ترتیبات خاصی انجام خواهد شد که درخصوص انتصاب بدوى رعایت شده است.

۳. کمیسیون سازش درخصوص آئین رسیدگی، خود تصمیم خواهد گرفت. در صورت توافق طرفین اختلاف،

کمیسیون می تواند از هر طرف عهدنامه دعوت کند تا نظریات خود را شفاهانه یا کتاباً به آن تسلیم نماید. تصمیمات و توصیه های کمیسیون به اکثریت آرای اعضای پنجمگانه آن اتخاذ و تصویب می شود.

۴. کمیسیون می تواند طرفهای اختلاف را متوجه هر گونه تدابیری نماید که حل و فصل دوستانه اختلافشان را تسهیل می کند.

۵. کمیسیون اظهارات طرفهای اختلاف را استماع خواهد نمود. ادعاهای و ایرادات را بررسی و به آنان پیشنهاداتی خواهد کرد که آنها را برای حل و فصل دوستانه اختلاف یاری می نماید.

۶. کمیسیون ظرف دوازده ماه پس از تشکیل، گزارش کار خود را تهیه خواهد نمود. گزارش کمیسیون به دیرکلن تسلیم می شود و به آگاهی طرفهای اختلاف خواهد رسید. گزارش مزبور، منجمله نتیجه گیریهای حاصله درخصوص وقایع و جنبه های حقوقی قضیه، برای طرفهای اختلاف الزام آور نیست و فقط بیان توصیه هائی است که جهت بررسی، به طرفها پیشنهاد می شود تا حل و فصل دوستانه اختلاف تسهیل گردد.

۷. دیرکلن کمکها و تسهیلاتی را که کمیسیون سازش به آن نیازمند می باشد، فراهم می آورد. مخارج کمیسیون را سازمان ملل متحد تأمین می نماید.



اعلامیه‌ها و قطعنامه‌های کنفرانس سازمان ملل متحده درباره حقوق معاهدات

• اعلامیه مربوط به ممنوعیت اجبار نظامی، سیاسی یا اقتصادی در انعقاد معاهدات

کنفرانس سازمان ملل متحده درخصوص حقوق معاهدات،

با تأیید این اصل که هر معاهده لازم الاجراei، برای طرفین آن تعهدآور بوده و باید از جانب آنها با حسن نیت اجرا گردد،
با تأکید بر اصل تساوی حاکمیت کشورها،
با انعقاد به اینکه کشورها جهت انجام هر اقدام مربوط به
انعقاد معاهده باید از آزادی کامل برخوردار باشند،
با ابراز تأسف از اینکه در گذشته کشورها مجبور بوده‌اند
تحت فشار و تضییفات گوناگون دیگر کشورها معاهداتی
منعقد کنند،

و با تمايل به حصول اطمینان از اینکه در آئیه هیچ کشوری
نتواند چنین تضییقاتی را در ارتباط با انعقاد یک معاهده
إعمال نماید،

۱. توسل به تهدید یا إعمال هرگونه فشار اعمّ از نظامی،
سیاسی یا اقتصادی را که یک کشور بمنظور مجبور کردن
کشوری دیگر در انجام اقدامات مربوط به انعقاد معاهده، و
برخلاف اصول تساوی حاکمیت کشورها و آزادی اراده بکار
می‌برد، رسمًا محکوم می‌نماید؛

۲. تصمیم می‌گیرد که اعلامیه حاضر بخشی از پیمان
نهائی کنفرانس راجع به حقوق معاهدات باشد.

● اعلامیه راجع به مشارکت جهانی در عهدنامه وین درخصوص حقوق معاهدات

کنفرانس سازمان ملل متحده درخصوص حقوق معاهدات،

با اعتقاد به اینکه معاهدات چندجانبه مربوط به تدوین و توسعه متربیانه حقوق بین الملل یا آنهایی که موضوع و هدفشنان برای کل جامعه بین المللی واجد نفعی است، باید برای مشارکت همه کشورهای جهان مفتوح باشند،

و با توجه اینکه مواد ۸۲ و ۸۳ عهدنامه وین درخصوص حقوق معاهدات به مجمع عمومی اجازه می دهد تا از کشورهایی که عضو سازمان ملل متحده یا پکی از سازمانهای خاص فرعی آن یا آزادی بین المللی انرژی اتمی نیستند و یا به اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری ملحق نشده اند، مخصوصاً دعوت نماید تا عضویت عهدنامه مذبور را بپذیرند،

۱. از مجمع عمومی دعوت می کنند که مسئله ارسال دعوت نامه را در بیست و چهارمین اجلاسیه خود مورد بررسی قرار دهد تا مشارکت بیشترین تعداد ممکن در عهدنامه وین درخصوص حقوق معاهدات تأمین گردد؛

۲. امیدوار است که کشورهای عضو سازمان ملل متحده بکوشند تا منظور اعلامیه حاضر را تحقیق بخشنند؛

۳. از دبیرکل سازمان ملل متحده تقاضا می کند توجه مجمع عمومی را به اعلامیه حاضر جلب نماید؛

۴. تصمیم می گیرد که اعلامیه حاضر بخشی از پیمان نهائی کنفرانس ملل متحده درخصوص حقوق معاهدات باشد.

• قطعنامه مربوط به مادهٔ یک عهدنامه وین درخصوص حقوق معاهدات

کنفرانس سازمان ملل متحد درخصوص حقوق معاهدات،

با یادآوری اینکه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قطعنامه شماره (۲۱) ۲۱۶۶ مورخ ۵ دسامبر ۱۹۶۶ خود طرح پیشنهادی مواد فصل دوم گزارش کمیسیون حقوق بین الملل (هیجدهمین اجلاسیه آن) را به کنفرانس تسلیم داشته است، با توجه به اینکه مواد طرح پیشنهادی کمیسیون تنها به معاهدات منعقده بین کشورها مربوط می‌گردد،

با تشخیص اهمیت مسئله معاهدات منعقده بین کشورها و سازمانهای بین المللی یا فیما بین دو یا چندین سازمان بین المللی،

با علم به اینکه سازمانهای بین المللی برخوردهای عملی مختلفی در این مورد دارند، و

با آرزوی اینکه تجربه وسیع سازمانهای بین المللی در این زمینه به نحو احسن مورد استفاده قرار گیرد،

به مجمع عمومی سازمان ملل متحد توصیه می‌کند موضوع معاهدات منعقده بین کشورها و سازمانهای بین المللی یا فیما بین دو یا چندین سازمان بین المللی را مجدداً به کمیسیون حقوق بین الملل ارجاع دهد تا با مشورت سازمانهای بین المللی عده مورد مطالعه واقع شود.

• قطعنامه راجع به اعلامیه مربوط به ممنوعیت
اجبار نظامی، سیاسی یا اقتصادی در انعقاد معاهدات

کنفرانس سازمان ملل متحده درخصوص حقوق معاهدات،

که اعلامیه مربوط به ممنوعیت اجبار نظامی، سیاسی یا
اقتصادی جهت انعقاد معاهده را به عنوان بخشی از پیمان
نهائی کنفرانس تصویب کرده است،

۱. از مجمع عمومی سازمان ملل متحده تقاضا دارد
اعلامیه مذبور را به آگاهی کلیه کشورهای عضو و کشورهای
دیگر شرکت کننده در کنفرانس و همچنین به ارگانهای مهم

سازمان ملل متحده بررساند.

۲. از کشورهای عضو تقاضا دارد اعلامیه را هر چه
گسترده‌تر تبلیغ و تکثیر نمایند.

LAW REVIEW

Bureau for International Legal Services

Vol. 8

Spring-Summer 1987



President and Director-in-charge:

— **Dr. G. Eftekhar Djahromi**

Editor-in-charge:

— **Editorial Board.**

Supervised by:

— **M. Mohebbi**

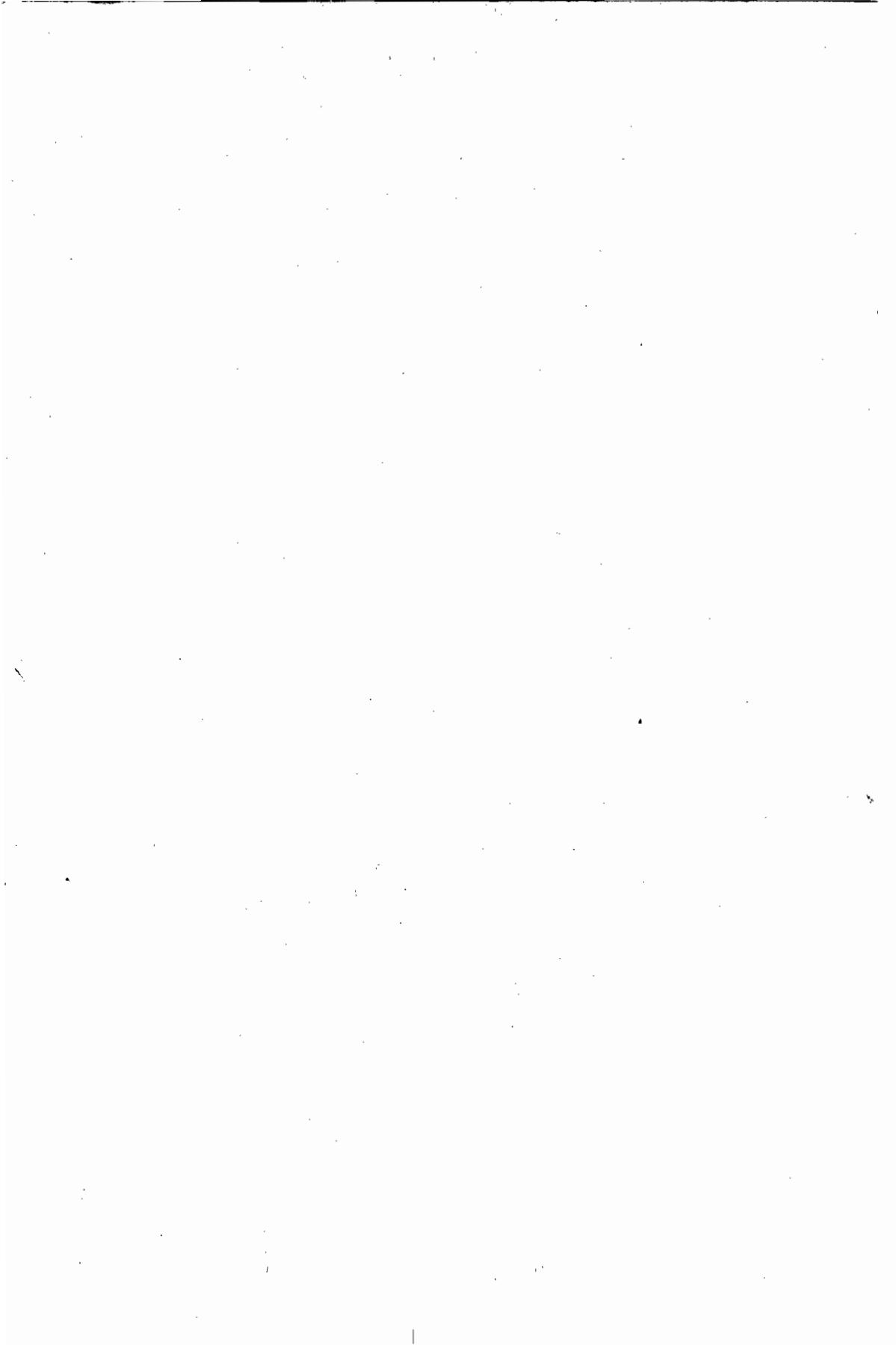




VIENNA CONVENTION ON THE LAW OF TREATIES¹



1. U.N.DA.A/CONF. 39/27, May 23, 1969.



The States Parties to the present Convention,

Considering the fundamental role of treaties in the history of international relations,

Recognizing the ever-increasing importance of treaties as a source of international law and as a means of developing peaceful co-operation among nations, whatever their constitutional and social systems,

Noting that the principles of free consent and of good faith and the *pacta sunt servanda* rule are universally recognized,

Affirming that disputes concerning treaties, like other international disputes, should be settled by peaceful means and in conformity with the principles of justice and international law,

Recalling the determination of the peoples of the United Nations to establish conditions under which justice and respect for the obligations arising from treaties can be maintained,

Having in mind the principles of international law embodied in the Charter of the United Nations, such as the principles of the equal rights and self-determination of peoples, of the sovereign equality and independence of all states, of non-interference in the domestic affairs of states, of the prohibition of the threat or use of force and of universal respect for, and observance of, human rights and fundamental freedoms for all,

Believing that the codification and progressive development of the law of treaties achieved in the present Convention will promote the purposes

of the United Nations set forth in the Charter, namely, the maintenance of international peace and security, the development of friendly relations and the achievement of co-operation among nations,

Affirming that the rules of customary international law will continue to govern questions not regulated by the provisions of the present Convention,

Have agreed as follows:

PART I INTRODUCTION

ARTICLE 1

Scope of the present Convention

The present Convention applies to treaties between states.

ARTICLE 2

Use of terms

1. For the purposes of the present Convention:

- (a) "treaty" means an international agreement concluded between states in written form and governed by international law, whether embodied in a single instrument or in two or more related instruments and whatever its particular designation;
- (b) "ratification," "acceptance," "approval" and "accession" means in each case the international act so named whereby a state establishes on the international plane its consent to be bound by a treaty;
- (c) "full powers" means a document emanating from the competent authority of a state designating a person or persons to represent the state for negotiating, adopting or authenticating the text of a treaty, for expressing the consent of the state to be bound by a treaty, or for accomplishing any other act with respect to a treaty;
- (d) "reservation" means a unilateral statement, however phrased or named, made by a state, when signing, ratifying, accepting, approving or acceding to a treaty, whereby it purports to exclude or to modify the legal effect of certain provisions of the treaty in their application to that state;
- (e) "negotiating state" means a state which took part in the drawing up and adoption of the text of the treaty;
- (f) "contracting state" means a state which has consented to be bound by the treaty, whether or not the treaty has entered into force;

- (g) "party" means a state which has consented to be bound by the treaty and for which the treaty is in force;
- (h) "third state" means a state not a party to the treaty;
- (i) "international organization" means an intergovernmental organization.

2. The provisions of paragraph 1 regarding the use of terms in the present Convention are without prejudice to the use of those terms or to the meanings which may be given to them in the internal law of any state.

ARTICLE 3

International agreements not within the scope of the present Convention

The fact that the present Convention does not apply to international agreements concluded between states and other subjects of international law or between such other subjects of international law, or to international agreements not in written form, shall not affect:

- (a) the legal force of such agreements;
- (b) the application to them of any of the rules set forth in the present Convention to which they would be subject under international law independently of the Convention;
- (c) the application of the Convention to the relations of states as between themselves under international agreements to which other subjects of international law are also parties.

ARTICLE 4

Non-retroactivity of the present Convention

Without prejudice to the application of any rules set forth in the present Convention to which treaties would be subject under international law independently of the Convention, the Convention applies only to treaties which are concluded by states after the entry into force of the present Convention with regard to such states.

ARTICLE 5

Treaties constituting international organizations and treaties adopted within an international organization

The present Convention applies to any treaty which is the constituent instrument of an international organization and to any treaty adopted within an international organization without prejudice to any relevant rules of the organization.

PART II

CONCLUSION AND ENTRY INTO FORCE OF TREATIES

SECTION 1: CONCLUSION OF TREATIES

ARTICLE 6

Capacity of states to conclude treaties

Every state possesses capacity to conclude treaties.

ARTICLE 7

Full powers

1. A person is considered as representing a state for the purpose of adopting or authenticating the text of a treaty or for the purpose of expressing the consent of the state to be bound by a treaty if:

- (a) he produces appropriate full powers; or
- (b) it appears from the practice of the states concerned or from other circumstances that their intention was to consider that person as representing the state for such purposes and to dispense with full powers.

2. In virtue of their functions and without having to produce full powers, the following are considered as representing their state:

- (a) Heads of State, Heads of Government and Ministers for Foreign Affairs, for the purpose of performing all acts relating to the conclusion of a treaty;
- (b) heads of diplomatic missions, for the purpose of adopting the text of a treaty between the accrediting state and the state to which they are accredited;
- (c) representatives accredited by states to an international conference or to an international organization or one of its organs, for the purpose of adopting the text of a treaty in that conference, organization or organ.

ARTICLE 8

Subsequent confirmation of an act performed without authorization

An act relating to the conclusion of a treaty performed by a person who cannot be considered under Article 7 as authorized to represent a state for that purpose is without legal effect unless afterwards confirmed by that state.

ARTICLE 9

Adoption of the text

1. The adoption of the text of a treaty takes place by the consent of all the states participating in its drawing up except as provided in paragraph 2.
2. The adoption of the text of a treaty at an international conference takes place by the vote of two-thirds of the states present and voting, unless by the same majority they shall decide to apply a different rule.

ARTICLE 10

Authentication of the text

The text of a treaty is established as authentic and definitive:

- (a) by such procedure as may be provided for in the text or agreed upon by the states participating in its drawing up; or
- (b) failing such procedure, by the signature, signature *ad referendum* or initialling by the representatives of those states of the text of the treaty or of the Final Act of a conference incorporating the text.

ARTICLE 11

Means of expressing consent to be bound by a treaty

The consent of a state to be bound by a treaty may be expressed by signature, exchange of instruments constituting a treaty, ratification, acceptance, approval or accession, or by any other means if so agreed.

ARTICLE 12

Consent to be bound by a treaty expressed by signature

1. The consent of a state to be bound by a treaty is expressed by the signature of its representative when:
 - (a) the treaty provides that signature shall have that effect;
 - (b) it is otherwise established that the negotiating states were agreed that signature should have that effect; or
 - (c) the intention of the state to give that effect to the signature appears from the full powers of its representative or was expressed during the negotiation.
2. For the purposes of paragraph 1:
 - (a) the initialling of a text constitutes a signature of the treaty when it is established that the negotiating states so agreed;

- (b) the signature *ad referendum* of a treaty by a representative, if confirmed by his state, constitutes a full signature of the treaty.

ARTICLE 13

Consent to be bound by a treaty expressed by an exchange of instruments constituting a treaty

The consent of states to be bound by a treaty constituted by instruments exchanged between them is expressed by that exchange when:

- (a) the instruments provide that their exchange shall have that effect;
or
(b) it is otherwise established that those states were agreed that the exchange of instruments should have that effect.

ARTICLE 14

Consent to be bound by a treaty expressed by ratification, acceptance or approval

1. The consent of a state to be bound by a treaty is expressed by ratification when:

- (a) the treaty provides for such consent to be expressed by means of ratification;
(b) it is otherwise established that the negotiating states were agreed that ratification should be required;
(c) the representative of the state has signed the treaty subject to ratification; or
(d) the intention of the state to sign the treaty subject to ratification appears from the full powers of its representative or was expressed during the negotiation.

2. The consent of a state to be bound by a treaty is expressed by acceptance or approval under conditions similar to those which apply to ratification.

ARTICLE 15

Consent to be bound by a treaty expressed by accession

The consent of a state to be bound by a treaty is expressed by accession when:

- (a) the treaty provides that such consent may be expressed by that state by means of accession;
(b) it is otherwise established that the negotiating states were agreed that such consent may be expressed by that state by means of accession; or

- (c) all the parties have subsequently agreed that such consent may be expressed by that state by means of accession.

ARTICLE 16

Exchange or deposit of instruments of ratification, acceptance, approval or accession

Unless the treaty otherwise provides, instruments of ratification, acceptance, approval or accession establish the consent of a state to be bound by a treaty upon:

- (a) their exchange between the contracting states;
- (b) their deposit with the depositary; or
- (c) their notification to the contracting states or to the depositary, if so agreed.

ARTICLE 17

Consent to be bound by part of a treaty and choice of differing provisions

1. Without prejudice to Articles 19 to 23, the consent of a state to be bound by part of a treaty is effective only if the treaty so permits or the other contracting states so agree.

2. The consent of a state to be bound by a treaty which permits a choice between differing provisions is effective only if it is made clear to which of the provisions the consent relates.

ARTICLE 18

Obligation not to defeat the object and purpose of a treaty prior to its entry into force

A state is obliged to refrain from acts which would defeat the object and purpose of a treaty when:

- (a) it has signed the treaty or has exchanged instruments constituting the treaty subject to ratification, acceptance or approval, until it shall have made its intention clear not to become a party to the treaty; or
- (b) it has expressed its consent to be bound by the treaty, pending the entry into force of the treaty and provided that such entry into force is not unduly delayed.

SECTION 2: RESERVATIONS

ARTICLE 19

Formulation of reservations

A state may, when signing, ratifying, accepting, approving or acceding to a treaty, formulate a reservation unless:

- (a) the reservation is prohibited by the treaty;
- (b) the treaty provides that only specified reservations, which do not include the reservation in question, may be made; or
- (c) in cases not falling under sub-paragraphs (a) and (b), the reservation is incompatible with the object and purpose of the treaty.

ARTICLE 20

Acceptance of and objection to reservations

1. A reservation expressly authorized by a treaty does not require any subsequent acceptance by the other contracting states unless the treaty so provides.

2. When it appears from the limited number of the negotiating states and the object and purpose of a treaty that the application of the treaty in its entirety between all the parties is an essential condition of the consent of each one to be bound by the treaty, a reservation requires acceptance by all the parties.

3. When a treaty is a constituent instrument of an international organization and unless it otherwise provides, a reservation requires the acceptance of the competent organ of that organization.

4. In cases not falling under the preceding paragraphs and unless the treaty otherwise provides:

- (a) acceptance by another contracting state of a reservation constitutes the reserving state a party to the treaty in relation to that other state if or when the treaty is in force for those states;
 - (b) an objection by another contracting state to a reservation does not preclude the entry into force of the treaty as between the objecting and reserving states unless a contrary intention is definitely expressed by the objecting state;
 - (c) an act expressing a state's consent to be bound by the treaty and containing a reservation is effective as soon as at least one other contracting state has accepted the reservation.
5. For the purposes of paragraphs 2 and 4 and unless the treaty otherwise provides, a reservation is considered to have been accepted by a state if it shall have raised no objection to the reservation by the end of a period of twelve months after it was notified of the reservation or by

the date on which it expressed its consent to be bound by the treaty, whichever is later.

ARTICLE 21

Legal effects of reservations and of objections to reservations

1. A reservation established with regard to another party in accordance with Articles 19, 20 and 23:

- (a) modifies for the reserving state in its relations with that other party the provisions of the treaty to which the reservation relates to the extent of the reservation; and
- (b) modifies those provisions to the same extent for that other party in its relations with the reserving state.

2. The reservation does not modify the provisions of the treaty for the other parties to the treaty *inter se*.

3. When a state objecting to a reservation has not opposed the entry into force of the treaty between itself and the reserving state, the provisions to which the reservation relates do not apply as between the two states to the extent of the reservation.

ARTICLE 22

Withdrawal of reservations and of objections to reservations

1. Unless the treaty otherwise provides, a reservation may be withdrawn at any time and the consent of a state which has accepted the reservation is not required for its withdrawal.

2. Unless the treaty otherwise provides, an objection to a reservation may be withdrawn at any time.

3. Unless the treaty otherwise provides, or it is otherwise agreed:

- (a) the withdrawal of a reservation becomes operative in relation to another contracting state only when notice of it has been received by that state;
- (b) the withdrawal of an objection to a reservation becomes operative only when notice of it has been received by the state which formulated the reservation.

ARTICLE 23

Procedure regarding reservations

1. A reservation, an express acceptance of a reservation and an objection to a reservation must be formulated in writing and communicated to the contracting states and other states entitled to become parties to the treaty.

2. If formulated when signing the treaty subject to ratification, acceptance or approval, a reservation must be formally confirmed by the reserving state when expressing its consent to be bound by the treaty. In such a case the reservation shall be considered as having been made on the date of its confirmation.

3. An express acceptance of, or an objection to, a reservation made previously to confirmation of the reservation does not itself require confirmation.

4. The withdrawal of a reservation or of an objection to a reservation must be formulated in writing.

SECTION 3: ENTRY INTO FORCE AND PROVISIONAL APPLICATION OF TREATIES

ARTICLE 24

Entry into force

1. A treaty enters into force in such manner and upon such date as it may provide or as the negotiating states may agree.

2. Failing any such provision or agreement, a treaty enters into force as soon as consent to be bound by the treaty has been established for all the negotiating states.

3. When the consent of a state to be bound by a treaty is established on a date after the treaty has come into force, the treaty enters into force for that state on that date, unless the treaty otherwise provides.

4. The provisions of a treaty regulating the authentication of its text, the establishment of the consent of states to be bound by the treaty, the manner or date of its entry into force, reservations, the functions of the depositary and other matters arising necessarily before the entry into force of the treaty apply from the time of the adoption of its text.

ARTICLE 25

Provisional application

1. A treaty or a part of a treaty is applied provisionally pending its entry into force if:

(a) the treaty itself so provides; or

(b) the negotiating states have in some other manner so agreed.

2. Unless the treaty otherwise provides or the negotiating states have otherwise agreed, the provisional application of a treaty or a part of a treaty with respect to a state shall be terminated if that state notifies the other states between which the treaty is being applied provisionally of its intention not to become a party to the treaty.

PART III

OBSERVANCE, APPLICATION AND INTERPRETATION OF TREATIES

SECTION 1: OBSERVANCE OF TREATIES

ARTICLE 26

Pacta sunt servanda

Every treaty in force is binding upon the parties to it and must be performed by them in good faith.

ARTICLE 27

Internal law and observance of treaties

A party may not invoke the provisions of its internal law as justification for its failure to perform a treaty. This rule is without prejudice to Article 46.

SECTION 2: APPLICATION OF TREATIES

ARTICLE 28

Non-retroactivity of treaties

Unless a different intention appears from the treaty or is otherwise established, its provisions do not bind a party in relation to any act or fact which took place or any situation which ceased to exist before the date of the entry into force of the treaty with respect to that party.

ARTICLE 29

Territorial scope of treaties

Unless a different intention appears from the treaty or is otherwise established, a treaty is binding upon each party in respect of its entire territory.

ARTICLE 30

*Application of successive treaties relating
to the same subject-matter*

1. Subject to Article 103 of the Charter of the United Nations, the rights and obligations of states parties to successive treaties relating to the same

subject-matter shall be determined in accordance with the following paragraphs.

2. When a treaty specifies that it is subject to, or that it is not to be considered as incompatible with, an earlier or later treaty, the provisions of that other treaty prevail.

3. When all the parties to the earlier treaty are parties also to the later treaty but the earlier treaty is not terminated or suspended in operation under Article 59, the earlier treaty applies only to the extent that its provisions are compatible with those of the later treaty.

4. When the parties to the later treaty do not include all the parties to the earlier one:

(a) as between states parties to both treaties the same rule applies as in paragraph 3;

(b) as between a state party to both treaties and a state party to only one of the treaties, the treaty to which both states are parties governs their mutual rights and obligations.

5. Paragraph 4 is without prejudice to Article 41, or to any question of the termination or suspension of the operation of a treaty under Article 60 or to any question of responsibility which may arise for a state from the conclusion or application of a treaty the provisions of which are incompatible with its obligations towards another state under another treaty.

SECTION 3 : INTERPRETATION OF TREATIES

ARTICLE 31

General rule of interpretation

1. A treaty shall be interpreted in good faith in accordance with the ordinary meaning to be given to the terms of the treaty in their context and in the light of its object and purpose.

2. The context for the purpose of the interpretation of a treaty shall comprise, in addition to the text, including its preamble and annexes:

(a) any agreement relating to the treaty which was made between all the parties in connexion with the conclusion of the treaty;

(b) any instrument which was made by one or more parties in connexion with the conclusion of the treaty and accepted by the other parties as an instrument related to the treaty.

3. There shall be taken into account, together with the context:

(a) any subsequent agreement between the parties regarding the interpretation of the treaty or the application of its provisions;

(b) any subsequent practice in the application of the treaty which establishes the agreement of the parties regarding its interpretation;

(c) any relevant rules of international law applicable in the relations between the parties.

4. A special meaning shall be given to a term if it is established that the parties so intended.

ARTICLE 32

Supplementary means of interpretation

Recourse may be had to supplementary means of interpretation, including the preparatory work of the treaty and the circumstances of its conclusion, in order to confirm the meaning resulting from the application of Article 31, or to determine the meaning when the interpretation according to Article 31:

(a) leaves the meaning ambiguous or obscure; or

(b) leads to a result which is manifestly absurd or unreasonable.

ARTICLE 33

Interpretation of treaties authenticated in two or more languages

1. When a treaty has been authenticated in two or more languages, the text is equally authoritative in each language, unless the treaty provides or the parties agree that, in case of divergence, a particular text shall prevail.

2. A version of the treaty in a language other than one of those in which the text was authenticated shall be considered an authentic text only if the treaty so provides or the parties so agree.

3. The terms of the treaty are presumed to have the same meaning in each authentic text.

4. Except where a particular text prevails in accordance with paragraph 1, when a comparison of the authentic texts discloses a difference of meaning which the application of Articles 31 and 32 does not remove, the meaning which best reconciles the texts, having regard to the object and purpose of the treaty, shall be adopted.

SECTION 4: TREATIES AND THIRD STATES

ARTICLE 34

General rule regarding third states

A treaty does not create either obligations or rights for a third state without its consent.

ARTICLE 35

Treaties providing for obligations for third states

An obligation arises for a third state from a provision of a treaty if the parties to the treaty intend the provision to be the means of establishing the obligation and the third state expressly accepts that obligation in writing.

ARTICLE 36

Treaties providing for rights for third states

1. A right arises for a third state from a provision of a treaty if the parties to the treaty intend the provision to accord that right either to the third state, or to a group of states to which it belongs, or to all states, and the third state assents thereto. Its assent shall be presumed so long as the contrary is not indicated, unless the treaty otherwise provides.

2. A state exercising a right in accordance with paragraph 1 shall comply with the conditions for its exercise provided for in the treaty or established in conformity with the treaty.

ARTICLE 37

Revocation or modification of obligations or rights of third states

1. When an obligation has arisen for a third state in conformity with Article 35, the obligation may be revoked or modified only with the consent of the parties to the treaty and of the third state, unless it is established that they had otherwise agreed.

2. When a right has arisen for a third state in conformity with Article 36, the right may not be revoked or modified by the parties if it is established that the right was intended not to be revocable or subject to modification without the consent of the third state.

ARTICLE 38

Rules in a treaty becoming binding on third states through international custom

Nothing in Articles 34 to 37 precludes a rule set forth in a treaty from becoming binding upon a third state as a customary rule of international law, recognized as such.

PART IV

AMENDMENT AND MODIFICATION OF TREATIES

ARTICLE 39

General rule regarding the amendment of treaties

A treaty may be amended by agreement between the parties. The rules laid down in Part II apply to such an agreement except in so far as the treaty may otherwise provide.

ARTICLE 40

Amendment of multilateral treaties

1. Unless the treaty otherwise provides, the amendment of multilateral treaties shall be governed by the following paragraphs.
 2. Any proposal to amend a multilateral treaty as between all the parties must be notified to all the contracting states, each one of which shall have the right to take part in:
 - (a) the decision as to the action to be taken in regard to such proposal;
 - (b) the negotiation and conclusion of any agreement for the amendment of the treaty.
 3. Every state entitled to become a party to the treaty shall also be entitled to become a party to the treaty as amended.
 4. The amending agreement does not bind any state already a party to the treaty which does not become a party to the amending agreement; Article 30, paragraph 4(b), applies in relation to such state.
 5. Any state which becomes a party to the treaty after the entry into force of the amending agreement shall, failing an expression of a different intention by that state:
 - (a) be considered as a party to the treaty as amended, and
 - (b) be considered as a party to the unamended treaty in relation to any party to the treaty not bound by the amending agreement.

ARTICLE 41

Agreements to modify multilateral treaties between certain of the parties only

1. Two or more of the parties to a multilateral treaty may conclude an agreement to modify the treaty as between themselves alone if:

- (a) the possibility of such a modification is provided for by the treaty;
or
 - (b) the modification in question is not prohibited by the treaty and:
 - (i) does not affect the enjoyment by the other parties of their rights under the treaty or the performance of their obligations;
 - (ii) does not relate to a provision, derogation from which is incompatible with the effective execution of the object and purpose of the treaty as a whole.
2. Unless in a case falling under paragraph 1(a) the treaty otherwise provides, the parties in question shall notify the other parties of their intention to conclude the agreement and of the modification to the treaty for which it provides.

PART V

INVALIDITY, TERMINATION AND SUSPENSION OF THE OPERATION OF TREATIES

SECTION 1: GENERAL PROVISIONS

ARTICLE 42

Validity and continuance in force of treaties

- 1. The validity of a treaty or of the consent of a state to be bound by a treaty may be impeached only through the application of the present Convention.
- 2. The termination of a treaty, its denunciation or the withdrawal of a party, may take place only as a result of the application of the provisions of the treaty or of the present Convention. The same rule applies to suspension of the operation of a treaty.

ARTICLE 43

Obligations imposed by international law independently of a treaty

The invalidity, termination or denunciation of a treaty, the withdrawal of a party from it, or the suspension of its operation, as a result of the application of the present Convention or of the provisions of the treaty, shall not in any way impair the duty of any state to fulfil any obligation embodied in the treaty to which it would be subject under international law independently of the treaty.

ARTICLE 44

Separability of treaty provisions

1. A right of a party, provided for in a treaty or arising under Article 56, to denounce, withdraw from or suspend the operation of the treaty may be exercised only with respect to the whole treaty unless the treaty otherwise provides or the parties otherwise agree.

2. A ground for invalidating, terminating, withdrawing from or suspending the operation of a treaty recognized in the present Convention may be invoked only with respect to the whole treaty except as provided in the following paragraphs or in Article 60.

3. If the ground relates solely to particular clauses, it may be invoked only with respect to those clauses where:

- (a) the said clauses are separable from the remainder of the treaty with regard to their application;
- (b) it appears from the treaty or is otherwise established that acceptance of those clauses was not an essential basis of the consent of the other party or parties to be bound by the treaty as a whole; and
- (c) continued performance of the remainder of the treaty would not be unjust.

4. In cases falling under Articles 49 and 50 the state entitled to invoke the fraud or corruption may do so with respect either to the whole treaty or, subject to paragraph 3, to the particular clauses alone.

5. In cases falling under Articles 51, 52 and 53, no separation of the provisions of the treaty is permitted.

ARTICLE 45

Loss of a right to invoke a ground for invalidating, terminating, withdrawing from or suspending the operation of a treaty

A state may no longer invoke a ground for invalidating, terminating, withdrawing from or suspending the operation of a treaty under Articles 46 to 50 or Articles 60 and 62 if, after becoming aware of the facts:

- (a) it shall have expressly agreed that the treaty is valid or remains in force or continues in operation, as the case may be; or
- (b) it must by reason of its conduct be considered as having acquiesced in the validity of the treaty or in its maintenance in force or in operation, as the case may be.

SECTION 2: INVALIDITY OF TREATIES

ARTICLE 46

Provisions of internal law regarding competence to conclude treaties

1. A state may not invoke the fact that its consent to be bound by a treaty has been expressed in violation of a provision of its internal law regarding competence to conclude treaties as invalidating its consent unless that violation was manifest and concerned a rule of its internal law of fundamental importance.

2. A violation is manifest if it would be objectively evident to any state conducting itself in the matter in accordance with normal practice and in good faith.

ARTICLE 47

Specific restrictions on authority to express the consent of a state

If the authority of a representative to express the consent of a state to be bound by a particular treaty has been made subject to a specific restriction, his omission to observe that restriction may not be invoked as invalidating the consent expressed by him unless the restriction was notified to the other negotiating states prior to his expressing such consent.

ARTICLE 48

Error

1. A state may invoke an error in a treaty as invalidating its consent to be bound by the treaty if the error relates to a fact or situation which was assumed by that state to exist at the time when the treaty was concluded and formed an essential basis of its consent to be bound by the treaty.

2. Paragraph 1 shall not apply if the state in question contributed by its own conduct to the error or if the circumstances were such as to put that state on notice of a possible error.

3. An error relating only to the wording of the text of a treaty does not affect its validity; Article 79 then applies.

ARTICLE 49

Fraud

If a state has been induced to conclude a treaty by the fraudulent conduct of another negotiating state, the state may invoke the fraud as invalidating its consent to be bound by the treaty.

ARTICLE 50

Corruption of a representative of a state

If the expression of a state's consent to be bound by a treaty has been procured through the corruption of its representative directly or indirectly by another negotiating state, the state may invoke such corruption as invalidating its consent to be bound by the treaty.

ARTICLE 51

Coercion of a representative of a state

The expression of a state's consent to be bound by a treaty which has been procured by the coercion of its representative through acts or threats directed against him shall be without any legal effect.

ARTICLE 52

Coercion of a state by the threat or use of force

A treaty is void if its conclusion has been procured by the threat or use of force in violation of the principles of international law embodied in the Charter of the United Nations.

ARTICLE 53

Treaties conflicting with a peremptory norm of general international law (jus cogens)

A treaty is void if, at the time of its conclusion, it conflicts with a peremptory norm of general international law. For the purposes of the present Convention, a peremptory norm of general international law is a norm accepted and recognized by the international community of states as a whole as a norm from which no derogation is permitted and which can be modified only by a subsequent norm of general international law having the same character.

SECTION 3: TERMINATION AND SUSPENSION OF THE OPERATION OF TREATIES

ARTICLE 54

Termination of or withdrawal from a treaty under its provisions or by consent of the parties

The termination of a treaty or the withdrawal of a party may take place:

- (a) in conformity with the provisions of the treaty; or
- (b) at any time by consent of all the parties after consultation with the other contracting states.

ARTICLE 55

Reduction of the parties to a multilateral treaty below the number necessary for its entry into force

Unless the treaty otherwise provides, a multilateral treaty does not terminate by reason only of the fact that the number of the parties falls below the number necessary for its entry into force.

ARTICLE 56

Denunciation of or withdrawal from a treaty containing no provision regarding termination, denunciation or withdrawal

1. A treaty which contains no provision regarding its termination and which does not provide for denunciation or withdrawal is not subject to denunciation or withdrawal unless:
 - (a) it is established that the parties intended to admit the possibility of denunciation or withdrawal; or
 - (b) a right of denunciation or withdrawal may be implied by the nature of the treaty.
2. A party shall give not less than twelve months' notice of its intention to denounce or withdraw from a treaty under paragraph 1.

ARTICLE 57

Suspension of the operation of a treaty under its provisions or by consent of the parties

The operation of a treaty in regard to all the parties or to a particular party may be suspended:

- (a) in conformity with the provisions of the treaty; or
- (b) at any time by consent of all the parties after consultation with the other contracting states.

ARTICLE 58

Suspension of the operation of a multilateral treaty by agreement between certain of the parties only

1. Two or more parties to a multilateral treaty may conclude an agreement to suspend the operation of provisions of the treaty, temporarily and as between themselves alone, if:

- (a) the possibility of such a suspension is provided for by the treaty;
or
- (b) the suspension in question is not prohibited by the treaty and:
 - (i) does not affect the enjoyment by the other parties of their rights under the treaty or the performance of their obligations;
 - (ii) is not incompatible with the object and purpose of the treaty.

2. Unless in a case falling under paragraph 1(a) the treaty otherwise provides, the parties in question shall notify the other parties of their intention to conclude the agreement and of those provisions of the treaty the operation of which they intend to suspend.

ARTICLE 59

Termination or suspension of the operation of a treaty implied by conclusion of a later treaty

- 1. A treaty shall be considered as terminated if all the parties to it conclude a later treaty relating to the same subject-matter and:
 - (a) it appears from the later treaty or is otherwise established that the parties intended that the matter should be governed by that treaty; or
 - (b) the provisions of the later treaty are so far incompatible with those of the earlier one that the two treaties are not capable of being applied at the same time.

2. The earlier treaty shall be considered as only suspended in operation if it appears from the later treaty or is otherwise established that such was the intention of the parties.

ARTICLE 60

Termination or suspension of the operation of a treaty as a consequence of its breach

1. A material breach of a bilateral treaty by one of the parties entitles the other to invoke the breach as a ground for terminating the treaty or suspending its operation in whole or in part.

2. A material breach of a multilateral treaty by one of the parties entitles:

- (a) the other parties by unanimous agreement to suspend the operation of the treaty in whole or in part or to terminate it either:
 - (i) in the relations between themselves and the defaulting state;
or
 - (ii) as between all the parties;

- (b) a party specially affected by the breach to invoke it as a ground for suspending the operation of the treaty in whole or in part in the relations between itself and the defaulting state;
- (c) any party other than the defaulting state to invoke the breach as a ground for suspending the operation of the treaty in whole or in part with respect to itself if the treaty is of such a character that a material breach of its provisions by one party radically changes the position of every party with respect to the further performance of its obligations under the treaty.

3. A material breach of a treaty, for the purposes of this article, consists in:

- (a) a repudiation of the treaty not sanctioned by the present Convention; or
- (b) the violation of a provision essential to the accomplishment of the object or purpose of the treaty.

4. The foregoing paragraphs are without prejudice to any provision in the treaty applicable in the event of a breach.

5. Paragraphs 1 to 3 do not apply to provisions relating to the protection of the human person contained in treaties of a humanitarian character, in particular to provisions prohibiting any form of reprisals against persons protected by such treaties.

ARTICLE 61

Supervening impossibility of performance

1. A party may invoke the impossibility of performing a treaty as a ground for terminating or withdrawing from it if the impossibility results from the permanent disappearance or destruction of an object indispensable for the execution of the treaty. If the impossibility is temporary, it may be invoked only as a ground for suspending the operation of the treaty.

2. Impossibility of performance may not be invoked by a party as a ground for terminating, withdrawing from or suspending the operation of a treaty if the impossibility is the result of a breach by that party either of an obligation under the treaty or of any other international obligation owed to any other party to the treaty.

ARTICLE 62

Fundamental change of circumstances

1. A fundamental change of circumstances which has occurred with regard to those existing at the time of the conclusion of a treaty, and which

was not foreseen by the parties, may not be invoked as a ground for terminating or withdrawing from the treaty unless:

- (a) the existence of those circumstances constituted an essential basis of the consent of the parties to be bound by the treaty; and
- (b) the effect of the change is radically to transform the extent of obligations still to be performed under the treaty.

2. A fundamental change of circumstances may not be invoked as a ground for terminating or withdrawing from a treaty:

- (a) if the treaty establishes a boundary; or
- (b) if the fundamental change is the result of a breach by the party invoking it either of an obligation under the treaty or of any other international obligation owed to any other party to the treaty.

3. If, under the foregoing paragraphs, a party may invoke a fundamental change of circumstances as a ground for terminating or withdrawing from a treaty it may also invoke the change as a ground for suspending the operation of the treaty.

ARTICLE 63

Severance of diplomatic or consular relations

The severance of diplomatic or consular relations between parties to a treaty does not affect the legal relations established between them by the treaty except in so far as the existence of diplomatic or consular relations is indispensable for the application of the treaty.

ARTICLE 64

Emergence of a new peremptory norm of general international law (jus cogens)

If a new peremptory norm of general international law emerges, any existing treaty which is in conflict with that norm becomes void and terminates.

SECTION 4: PROCEDURE

ARTICLE 65

Procedure to be followed with respect to invalidity, termination, withdrawal from or suspension of the operation of a treaty

1. A party which, under the provisions of the present Convention, invokes either a defect in its consent to be bound by a treaty or a ground for impeaching the validity of a treaty, terminating it, withdrawing from it

or suspending its operation, must notify the other parties of its claim. The notification shall indicate the measure proposed to be taken with respect to the treaty and the reasons therefor.

2. If, after the expiry of a period which, except in cases of special urgency, shall not be less than three months after the receipt of the notification, no party has raised any objection, the party making the notification may carry out in the manner provided in Article 67 the measure which it has proposed.

3. If, however, objection has been raised by any other party, the parties shall seek a solution through the means indicated in Article 33 of the Charter of the United Nations.

4. Nothing in the foregoing paragraphs shall affect the rights or obligations of the parties under any provisions in force binding the parties with regard to the settlement of disputes.

5. Without prejudice to Article 45, the fact that a state has not previously made the notification prescribed in paragraph 1 shall not prevent it from making such notification in answer to another party claiming performance of the treaty or alleging its violation.

ARTICLE 66

Procedures for judicial settlement, arbitration and conciliation

If, under paragraph 3 of Article 65, no solution has been reached within a period of 12 months following the date on which the objection was raised, the following procedures shall be followed:

- (a) any one of the parties to a dispute concerning the application or the interpretation of Article 53 or 64 may, by a written application, submit it to the International Court of Justice for a decision unless the parties by common consent agree to submit the dispute to arbitration;
- (b) any one of the parties to a dispute concerning the application or the interpretation of any of the other articles in Part V of the present Convention may set in motion the procedure specified in the Annex to the Convention by submitting a request to that effect to the Secretary-General of the United Nations.

ARTICLE 67

Instruments for declaring invalid, terminating, withdrawing from or suspending the operation of a treaty

1. The notification provided for under Article 65 paragraph 1 must be made in writing.

2. Any act declaring invalid, terminating, withdrawing from or suspending the operation of a treaty pursuant to the provisions of the treaty or of paragraphs 2 or 3 of Article 65 shall be carried out through an instrument communicated to the other parties. If the instrument is not signed by the Head of State, Head of Government or Minister for Foreign Affairs, the representative of the state communicating it may be called upon to produce full powers.

ARTICLE 68

Revocation of notifications and instruments provided for in Articles 65 and 67

A notification or instrument provided for in Articles 65 or 67 may be revoked at any time before it takes effect.

SECTION 5: CONSEQUENCES OF THE INVALIDITY, TERMINATION OR SUSPENSION OF THE OPERATION OF A TREATY

ARTICLE 69

Consequences of the invalidity of a treaty

1. A treaty the invalidity of which is established under the present Convention is void. The provisions of a void treaty have no legal force.
2. If acts have nevertheless been performed in reliance on such a treaty:
 - (a) each party may require any other party to establish as far as possible in their mutual relations the position that would have existed if the acts had not been performed;
 - (b) acts performed in good faith before the invalidity was invoked are not rendered unlawful by reason only of the invalidity of the treaty.
3. In cases falling under Articles 49, 50, 51 or 52, paragraph 2 does not apply with respect to the party to which the fraud, the act of corruption or the coercion is imputable.
4. In the case of the invalidity of a particular state's consent to be bound by a multilateral treaty, the foregoing rules apply in the relations between that state and the parties to the treaty.

ARTICLE 70

Consequences of the termination of a treaty

1. Unless the treaty otherwise provides or the parties otherwise agree, the termination of a treaty under its provisions or in accordance with the present Convention:

- (a) releases the parties from any obligation further to perform the treaty;
- (b) does not affect any right, obligation or legal situation of the parties created through the execution of the treaty prior to its termination.

2. If a state denounces or withdraws from a multilateral treaty, paragraph 1 applies in the relations between that state and each of the other parties to the treaty from the date when such denunciation or withdrawal takes effect.

ARTICLE 71

Consequences of the invalidity of a treaty which conflicts with a peremptory norm of general international law

1. In the case of a treaty which is void under Article 53 the parties shall:

- (a) eliminate as far as possible the consequences of any act performed in reliance on any provision which conflicts with the peremptory norm of general international law; and
- (b) bring their mutual relations into conformity with the peremptory norm of general international law.

2. In the case of a treaty which becomes void and terminates under Article 64, the termination of the treaty:

- (a) releases the parties from any obligation further to perform the treaty;
- (b) does not affect any right, obligation or legal situation of the parties created through the execution of the treaty prior to its termination; provided that those rights, obligations or situations may thereafter be maintained only to the extent that their maintenance is not in itself in conflict with the new peremptory norm of general international law.

ARTICLE 72

Consequences of the suspension of the operation of a treaty

1. Unless the treaty otherwise provides or the parties otherwise agree, the suspension of the operation of a treaty under its provisions or in accordance with the present Convention:

- (a) releases the parties between which the operation of the treaty is suspended from the obligation to perform the treaty in their mutual relations during the period of the suspension;
- (b) does not otherwise affect the legal relations between the parties established by the treaty.

2. During the period of the suspension the parties shall refrain from acts tending to obstruct the resumption of the operation of the treaty.

PART VI

MISCELLANEOUS PROVISIONS

ARTICLE 73

Cases of state succession, state responsibility and outbreaks of hostilities

The provisions of the present Convention shall not prejudge any question that may arise in regard to a treaty from a succession of states or from the international responsibility of a state or from the outbreak of hostilities between states.

ARTICLE 74

Diplomatic and consular relations and the conclusion of treaties

The severance or absence of diplomatic or consular relations between two or more states does not prevent the conclusion of treaties between those states. The conclusion of a treaty does not in itself affect the situation in regard to diplomatic or consular relations.

ARTICLE 75

Case of an aggressor state

The provisions of the present Convention are without prejudice to any obligation in relation to a treaty which may arise for an aggressor state in consequence of measures taken in conformity with the Charter of the United Nations with reference to that state's aggression.

PART VII

DEPOSITARIES, NOTIFICATIONS, CORRECTIONS AND REGISTRATION

ARTICLE 76

Depositaries of treaties

1. The designation of the depositary of a treaty may be made by the negotiating states, either in the treaty itself or in some other manner. The depositary may be one or more states, an international organization or

the chief administrative officer of the organization.

2. The functions of the depositary of a treaty are international in character and the depositary is under an obligation to act impartially in their performance. In particular, the fact that a treaty has not entered into force between certain of the parties or that a difference has appeared between a state and a depositary with regard to the performance of the latter's functions shall not affect that obligation.

ARTICLE 77

Functions of depositaries

1. The functions of a depositary, unless otherwise provided in the treaty or agreed by the contracting states, comprise in particular:

- (a) keeping custody of the original text of the treaty and of any full powers delivered to the depositary;
- (b) preparing certified copies of the original text and preparing any further text of the treaty in such additional languages as may be required by the treaty and transmitting them to the parties and to the states entitled to become parties to the treaty;
- (c) receiving any signatures to the treaty and receiving and keeping custody of any instruments, notifications and communications relating to it;
- (d) examining whether the signature or any instrument, notification or communication relating to the treaty is in due and proper form and, if need be, bringing the matter to the attention of the state in question;
- (e) informing the parties and the states entitled to become parties to the treaty of acts, notifications and communications relating to the treaty;
- (f) informing the states entitled to become parties to the treaty when the number of signatures or of instruments of ratification, acceptance, approval or accession required for the entry into force of the treaty has been received or deposited;
- (g) registering the treaty with the Secretariat of the United Nations;
- (h) performing the functions specified in other provisions of the present Convention.

2. In the event of any difference appearing between a state and the depositary as to the performance of the latter's functions, the depositary shall bring the question to the attention of the signatory states and the contracting states or, where appropriate, of the competent organ of the international organization concerned.

ARTICLE 78

Notifications and communications

Except as the treaty or the present Convention otherwise provide, any notification or communication to be made by any state under the present Convention shall:

- (a) if there is no depositary, be transmitted direct to the states for which it is intended, or if there is a depositary, to the latter;
- (b) be considered as having been made by the state in question only upon its receipt by the state to which it was transmitted or, as the case may be, upon its receipt by the depositary;
- (c) if transmitted to a depositary, be considered as received by the state for which it was intended only when the latter state has been informed by the depositary in accordance with Article 77, paragraph 1(e).

ARTICLE 79

Correction of errors in texts or in certified copies of treaties

1. Where, after the authentication of the text of a treaty, the signatory states and the contracting states are agreed that it contains an error, the error shall, unless they decide upon some other means of correction, be corrected:

- (a) by having the appropriate correction made in the text and causing the correction to be initialled by duly authorized representatives;
- (b) by executing or exchanging an instrument or instruments setting out the correction which it has been agreed to make; or
- (c) by executing a corrected text of the whole treaty by the same procedure as in the case of the original text.

2. Where the treaty is one for which there is a depositary, the latter shall notify the signatory states and the contracting states of the error and of the proposal to correct it and shall specify an appropriate time-limit within which objection to the proposed correction may be raised. If, on the expiry of the time-limit:

- (a) no objection has been raised, the depositary shall make and initial the correction in the text and shall execute a *procès-verbal* of the rectification of the text and communicate a copy of it to the parties and to the states entitled to become parties to the treaty;
- (b) an objection has been raised, the depositary shall communicate the objection to the signatory states and to the contracting states.

3. The rules in paragraphs 1 and 2 apply also where the text has been authenticated in two or more languages and it appears that there is a lack of concordance which the signatory states and the contracting states agree should be corrected.

4. The corrected text replaces the defective text *ab initio*, unless the signatory states and the contracting states otherwise decide.

5. The correction of the text of a treaty that has been registered shall be notified to the Secretariat of the United Nations.

6. Where an error is discovered in a certified copy of a treaty, the depositary shall execute a *procès-verbal* specifying the rectification and communicate a copy of it to the signatory states and to the contracting states.

ARTICLE 80

Registration and publication of treaties

1. Treaties shall, after their entry into force, be transmitted to the Secretariat of the United Nations for registration or filing and recording, as the case may be, and for publication.

2. The designation of a depositary shall constitute authorization for it to perform the acts specified in the preceding paragraph.

PART VIII

FINAL PROVISIONS

ARTICLE 81

Signature

The present Convention shall be open for signature by all States Members of the United Nations or of any of the specialized agencies or of the International Atomic Energy Agency or parties to the Statute of the International Court of Justice, and by any other state invited by the General Assembly of the United Nations to become a party to the Convention, as follows: until 30 November 1969, at the Federal Ministry for Foreign Affairs of the Republic of Austria, and subsequently, until 30 April 1970, at United Nations Headquarters, New York.

ARTICLE 82

Ratification

The present Convention is subject to ratification. The instruments of

ratification shall be deposited with the Secretary-General of the United Nations.

ARTICLE 83

Accession

The present Convention shall remain open for accession by any state belonging to any of the categories mentioned in Article 81. The instruments of accession shall be deposited with the Secretary-General of the United Nations.

ARTICLE 84

Entry into force

1. The present Convention shall enter into force on the thirtieth day following the date of deposit of the thirty-fifth instrument of ratification or accession.
2. For each state ratifying or acceding to the Convention after the deposit of the thirty-fifth instrument of ratification or accession, the Convention shall enter into force on the thirtieth day after deposit by such state of its instrument of ratification or accession.

ARTICLE 85

Authentic texts

The original of the present Convention, of which the Chinese, English, French, Russian and Spanish texts are equally authentic, shall be deposited with the Secretary-General of the United Nations.

IN WITNESS WHEREOF the undersigned Plenipotentiaries, being duly authorized thereto by their respective governments, have signed the present Convention.

DONE AT VIENNA, this twenty-third day of May, one thousand nine hundred and sixty-nine.

[The convention was signed on May 23, 1969, on behalf of: Afghanistan, Argentina, Barbados, Bolivia, Brazil, Cambodia, Chile, Colombia, Congo (Brazzaville), Costa Rica, Ecuador, Finland, Ghana, Guatemala, Guyana, Honduras, Iran, Jamaica, Kenya, Liberia, Madagascar, Mexico, Morocco, Nepal, Nigeria, Peru, Philippines, Sudan, Trinidad and Tobago, Uruguay, Yugoslavia and Zambia.]

ANNEX

1

1. A list of conciliators consisting of qualified jurists shall be drawn up and maintained by the Secretary-General of the United Nations. To this end, every state which is a Member of the United Nations or a party to the present Convention shall be invited to nominate two conciliators, and the names of the persons so nominated shall constitute the list. The term of a conciliator, including that of any conciliator nominated to fill a casual vacancy, shall be five years and may be renewed. A conciliator whose term expires shall continue to fulfil any function for which he shall have been chosen under the following paragraph.

2. When a request has been made to the Secretary-General under Article 66, the Secretary-General shall bring the dispute before a conciliation commission constituted as follows:

The state or states constituting one of the parties to the dispute shall appoint:

- (a) one conciliator of the nationality of that state or of one of those states, who may or may not be chosen from the list referred to in paragraph 1; and

(b) one conciliator not of the nationality of that state or of any of those states, who shall be chosen from the list.

The state or states constituting the other party to the dispute shall appoint two conciliators in the same way. The four conciliators chosen by the parties shall be appointed within sixty days following the date on which the Secretary-General receives the request.

The four conciliators shall, within sixty days following the date of the last of their own appointments, appoint a fifth conciliator chosen from the list, who shall be chairman.

If the appointment of the chairman or of any of the other conciliators has not been made within the period prescribed above for such appointment, it shall be made by the Secretary-General within sixty days following the expiry of that period. The appointment of the chairman may be made by the Secretary-General either from the list or from the membership of the International Law Commission. Any of the periods within which appointments must be made may be extended by agreement between the parties to the dispute.

Any vacancy shall be filled in the manner prescribed for the initial appointment.

3. The Conciliation Commission shall decide its own procedure. The Commission, with the consent of the parties to the dispute, may invite any party to the treaty to submit to it its views orally or in writing. Decisions and recommendations of the Commission shall be made by a majority vote of the five members.

4. The Commission may draw the attention of the parties to the dispute to any measures which might facilitate an amicable settlement.

5. The Commission shall hear the parties, examine the claims and objections, and make proposals to the parties with a view to reaching an amicable settlement of the dispute.

6. The Commission shall report within twelve months of its constitution. Its report shall be deposited with the Secretary-General and transmitted to the parties to the dispute. The report of the Commission, including any conclusions stated therein regarding the facts or questions of law, shall not be binding upon the parties and it shall have no other character than that of recommendations submitted for the consideration of the parties in order to facilitate an amicable settlement of the dispute.

7. The Secretary-General shall provide the Commission with such assistance and facilities as it may require. The expenses of the Commission shall be borne by the United Nations.

2

Declarations and resolutions adopted by the United Nations Conference on the Law of Treaties

DECLARATION ON THE PROHIBITION OF MILITARY, POLITICAL OR ECONOMIC COERCION IN THE CONCLUSION OF TREATIES

The United Nations Conference on the Law of Treaties,

Upholding the principle that every treaty in force is binding upon the parties to it and must be performed by them in good faith,

Reaffirming the principle of the sovereign equality of States,

Convinced that States must have complete freedom in performing any act relating to the conclusion of a treaty,

Deplored the fact that in the past States have sometimes been forced to conclude treaties under pressure exerted in various forms by other States,

Desiring to ensure that in the future no such pressure will be exerted in any form by any State in connexion with the conclusion of a treaty,

1. *Solemnly condemns* the threat or use of pressure in any form, whether military, political, or economic, by any State in order to coerce another State to perform any act relating to the conclusion of a treaty in violation of the principles of the sovereign equality of States and freedom of consent,

2. *Decides* that the present Declaration shall form part of the Final Act of the Conference on the Law of Treaties.

DECLARATION ON UNIVERSAL PARTICIPATION IN THE VIENNA CONVENTION ON THE LAW OF TREATIES

The United Nations Conference on the Law of Treaties,

Convinced that multilateral treaties which deal with the codification and progressive development of international law, or the object and purpose of which are of interest to the international community as a whole, should be open to universal participation,

Noting that articles 81 and 83 of the Vienna Convention on the Law of Treaties enable the General Assembly to issue special invitations to States which are not Members of the United Nations or of any of the specialized agencies or of the International Atomic Energy Agency, or parties to the Statute of the International Court of Justice, to become parties to the Convention,

1. *Invites* the General Assembly to give consideration, at its twenty-fourth session, to the matter of issuing invitations in order to ensure the widest possible participation in the Vienna Convention on the Law of Treaties;

2. *Expresses the hope* that the States Members of the United Nations will endeavour to achieve the object of this Declaration;

3. *Requests* the Secretary-General of the United Nations to bring this Declaration to the notice of the General Assembly;
4. *Decides* that the present Declaration shall form part of the Final Act of the United Nations Conference on the Law of Treaties.

**RESOLUTION RELATING TO ARTICLE I OF THE VIENNA CONVENTION
ON THE LAW OF TREATIES**

The United Nations Conference on the Law of Treaties,

Recalling that the General Assembly of the United Nations, by its resolution 2166 (XXI) of 5 December 1966, referred to the Conference the draft articles contained in chapter II of the report of the International Law Commission on the work of its eighteenth session,*

Taking note that the Commission's draft articles deal only with treaties concluded between States,

Recognizing the importance of the question of treaties concluded between States and international organizations or between two or more international organizations,

Cognizant of the varied practices of international organizations in this respect, and

Desirous of ensuring that the extensive experience of international organizations in this field be utilized to the best advantage,

Recommends to the General Assembly of the United Nations that it refer to the International Law Commission the study, in consultation with the principal international organizations, of the question of treaties concluded between States and international organizations or between two or more international organizations.

**RESOLUTION RELATING TO THE DECLARATION ON THE PROHIBITION
OF MILITARY, POLITICAL OR ECONOMIC COERCION IN THE CON-
CLUSION OF TREATIES**

The United Nations Conference on the Law of Treaties,

Having adopted the Declaration on the prohibition of military, political or economic coercion in the conclusion of treaties as part of the Final Act of the Conference,

1. *Requests* the Secretary-General of the United Nations to bring the Declaration to the attention of all Member States and other States participating in the Conference, and of the principal organs of the United Nations;

2. *Requests* Member States to give the Declaration the widest possible publicity and dissemination.

* *Official Records of the General Assembly, Twenty-first session, Supplement No. 9 (A/6309/Rev.1), Part II.*

نظر به اینکه حسب اعلام وزارت فرهنگ و آموزش
عالی، «مجلة حقوقی» از جمله نشریات علمی است که
درج مقالات و تألیفات اعضای هیئت علمی دانشگاهی
و پژوهشی در آن می‌تواند در ارتقای ایشان مؤثر باشد،
علیهذا از کلیه اعضای هیئت‌های علمی دعوت می‌شود تا
مقالات خود را که مرتبط با موضوع و هدف مجله باشد
جهت بررسی و چاپ، به دفتر مجله حقوقی ارسال
دارند.

LAW REVIEW

Bureau for International Legal Services

Vol. 8

Spring-Summer 1987

Publication:

Bureau for International Legal Services

No. 140, Forsat St. Taleghani Ave. Tehran-Iran

Tel. (21) 825071-5, 824176

نشریه

دفتر خدمات حقوق بین المللی جمهوری اسلامی ایران

تهران، خیابان طالقانی، بیش شمالی فرستاد، شماره ۱۴۰، تلفن ۸۲۵۰۷۱

برای عمو: ۳۵۰ ریال • برای دانشجویان (در دانشگاه): ۳۵۰ ریال